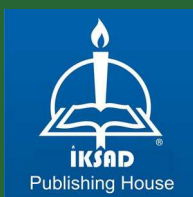


گلبانگ خاموشی
/جیمایک نغمہ سی/

(گزینہ سرودہای دری و اوزبیکی)



سید محمد عالم لیبیب



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گلبانگ خاموشی / جیملیک نغمہ سی

سید محمد عالم لیبیب

سید محمدعالم لیب

گلبانگ خاموشی

(گزینۀ سروده‌های فارسی دری و اوزبکی)

۱۳۹۹ هـ. خورشیدی

(۲۰۲۱ میلادی)

سید محمدعالم لیب

جیملیک نغمه سی

(سینلنن فارسچه و اوزبکچه شعرلر)

انقره، ه.ش ۱۳۹۹

(میلادی ۲۰۲۱)

سید محمدعالم لیبیب

گلبانگ خاموشی / جیملیک نغمه سی

Said Mohammad Âlim LABİB

SESSİZLİK ŞARKISI
(Seçilmiş Farsça ve Özbekçe Şiirler
toplamı)

Ankara, ۲۰۲۱



شناسنامه کتاب:

نام کتاب: گلبانگ خاموشی (جیملیک نغمه‌سی)

گونه اثر: شعر دری و اوزبیک

سراینده: سید محمدعالم لیبیب

برگ آرا: بشیر احمد بشیر قونغر

طراح روی جلد: ب.ا. بشیر قونغر

نوبت چاپ: اول

شماره گان: ۱۰۰ جلد

سال چاپ: ۱۳۹۹ هجری خورشیدی (۲۰۲۰ میلادی)

جای چاپ: انقره، Ankara

چاپخانه: IKSAD Yayınevi

ISBN: 978-625-7687-88-1

© حق چاپ برای شاعر محفوظ است.

کتاب بیلگیلری:

کتاب آتی: جیملیک نغمه سی (گلبانگ خاموشی)

اثر توری: فارسچه دری و اؤزبکچه شعرلر

شاعر: سید محمدعالم لیب

کتاب پیراقلرینی تیزووچی: بشیر احمد بشیر قونغرات

مقوآ یوزی نینگ طراحي: ب. ا. بشیر قونغرات

چاپ نوبتی: بیرینچی

تیراژ: ۱۰۰ جلد

چاپ ییلی: هجری شمسی ۱۳۹۹ (میلادی ۲۰۲۰)

جای چاپ: انقره Ankara،

چاپخانه: IKSAD Yayınevi

ISBN: 978-625-7687-88-1

© نشر حقوقی شاعرگه عایددیر.

زنده‌گی نامه

پوهنوال دکتور سید محمدعالم لیب

سید محمدعالم لیب فرزند مرحوم سید توردی خان به سال ۱۳۳۶ هجری خورشیدی (۱۹۵۷ میلادی) در علاقه‌داری/بخشداری خان چهارباغ (اکنون اولوسوالی/شهرستان) مربوط اندخوی از توابع ولایت/استان فاریاب افغانستان دیده به جهان گشود. آموزش‌های نخستین را در زادگاهش فراگرفت (از صنف اول تا صنف ششم را در مکتب ابتدایی خان چهارباغ آموزش دید، سر از صنف هفتم شامل لیسهٔ ابومسلم اندخوی گردید). در سال ۱۳۵۵ خورشیدی تعلیمات ثانوی (دبیرستانی) را در لیسهٔ ابومسلم اندخوی با درجهٔ عالی به پایان برد. در ۱۳۵۶ خورشیدی در دانشکدهٔ ادبیات و علوم بشری (اکنون دانشکدهٔ زبان و ادبیات) دانشگاه کابل به تحصیل زبان و ادبیات فارسی دری پرداخت. در میانهٔ همان سال، لیب برای ادامهٔ تحصیل به روسیهٔ فدراتیف فرستاده شد. در سال ۱۳۶۳ خورشیدی (۱۹۸۴ م) مقطع کارشناسی ارشد (دورهٔ ماستری) را در رشتهٔ ادبیات‌شناسی در همان کشور به پایان رسانید و موفق به دریافت گواهینامهٔ ماستری در علوم فیلولوژی گردید. از اواسط سال ۱۳۶۳ تا پایان ۱۳۷۱ هجری خورشیدی در دانشکدهٔ زبان و ادبیات دانشگاه کابل و پس از آن، در دانشگاه بلخ (شهر مزارشریف) به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۷۸ به صفت رئیس دانشکدهٔ ادبیات و در ۱۳۸۰-۱۳۸۱ به عنوان رئیس دانشگاه بلخ

ایفای وظیفه کرد. مدتی هم در مؤسسه تحصیلات عالی فاریاب تدریس نمود. در سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۸۷ نیز سمت ریاست دانشگاه تخار را به عهده داشت. پس از آن تا کنون وظیفه تدریسی و تحقیقات علمی خود را در دیپارتمنت تورکالوژی دانشگاه کابل ادامه می‌دهد.

از سال ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۵ در دانشگاه دولتی آموزگاری تاجیکستان شامل برنامه دکتورا (Ph.D) گردید و آن را موفقانه به سر رسانیده، از وزارت علوم و آموزش عالی روسیه فدراتیف گواهینامه دکتورای علوم فیلاوژی را دریافت نمود.

لیبیب افزون بر تدریس در دانشگاه‌ها، سردبیری ماهنامه ادبی-فرهنگی انجمن فرهنگی امیرعلی شیر نوایی به نام «یاغدو» (نور) را که از سال ۱۳۷۴ تا بهار ۱۳۷۷ در شهر مزار شریف نشر می‌گردید، نیز عهده دار بود. وی شماری از کتاب‌های ادبی و تاریخی، مانند «تاریخ/تذکره مقیم‌خانی» (اثر منشی محمدیوسف شبرغانی، آغاز سده ۱۲ هجری قمری)، «محبت نامه» خوارزمی (شاعر ترکی زبان سده ۸ هجری) و شماری از مجموعه‌های اشعار سرایشگران پیشین و معاصر را ویراسته، دیباچه‌هایی بر آنها نوشته، آماده نشر نموده است. در سال‌های پسین نیز شماری از گزینه‌های شعری سرایشگران امروزمین، به ویرایش و پیشگفتارهای وی از چاپ برآمده اند. استاد لیبیب شمار زیادی از اعضای کادر علمی دانشگاه‌های کابل، فاریاب، جوزجان، تخار و بغلان و نیز اکادمی علوم افغانستان را در نگارش رساله‌های تحقیقی جهت

ترفیع علمی رهنمایی نموده، تقریظهایی بر رساله‌های آنان نگاشته است.

سید محمدعالم لیب به زبان‌های فارسی دری و ترکی اوزبیکی شعر می‌سراید و این سروده‌ها از سال ۱۳۵۱ خورشیدی در مطبوعات افغانستان به چاپ رسیده است. دو دفتر شعر او به زبان ترکی اوزبیکی به نام‌های «سوز اینجولری» (مرواریدهای سخن) (۱۳۶۸) و «تویغولریم، قیغولریم» (عواطف و اندوه‌های من) (۱۳۸۴) بالترتیب از سوی انجمن نویسندگان افغانستان در کابل و بنیاد فرهنگی و انتشاراتی باختر در شهر مزارشریف از چاپ برآمده اند. مجموعه‌یی از سروده‌های استاد لیب به زبان‌های فارسی دری و ترکی اوزبیکی زیر عنوان «یک تصویر در دو آئینه/ایگی کؤزگوده بیر تصویر» نیز در اواخر سال ۱۳۸۸ خورشیدی (آغاز ۲۰۱۰ میلادی) به چاپ رسیده، در اختیار ادب‌دوستان و دوستداران شعر شاعر قرار گرفت.

لیب مقاله‌ها و رساله‌هایی فراوان در زمینه نقد ادبی، نظریه ادبیات، تاریخ ادبیات ترکی اوزبیکی و دیگر عرصه‌های ادبی نوشته، این نبشته‌ها و نیز ترجمه‌های وی در موضوعات ادبی-فرهنگی در روزنامه‌ها و مجلات کشور مانند «عرفان»، «ژوندون»، «چاووش»، «صبا»، «انیس»، «هیواد»، «ندای اسلام»؛ نشریه‌های دانشگاهی، مانند: مجله‌های «علوم اجتماعی» (دانشگاه کابل)، «بلخ» (دانشگاه بلخ)، «خراسان» (آکادمی علوم افغانستان) و نیز در نشریه‌های علمی خارج کشور به چاپ رسیده اند.

به نام خدایی که دانشور است،
به نادانی ام نور و روشنگر است.

درآمدی بر دفتر شعر استاد سید محمدعالم لیبیب

پیوسته دلدادگی ذهن به زیبایی‌ها، گلایه و شکوه از غربت بشر از تنهایی‌ها و بر مسند داعیه‌داری در دیر مغان نشستن و بیرق شیدایی‌ها و خرقه و دفتر خویش در گرو دل نهادن و بر آیین شاهی در انتظار صحبت روشن‌رایی نشستن‌ها، حکایت عشق و دلدادگی و خاطره‌ی پنهانی از فطرت ازلی انسان است که چون «دور ماند از اصل خویش، باز جوید روزگار وصل خویش!» و این همه را در شعر می‌جوید. شاعر رسالتش بیشتر تشریح واقعیت‌های تلخ و شیرین است که در پیرامونش جاریست و علاوه بر این هدفش روشنگری و ابراز رؤیاهایی است از جنس نور و روشنی و گره زدن عالم خاکی ملک به جهان ملکوتی. و این مهم به شاعران تفویض و سپرده شده است. شاعری موهبت و ودیعه‌ای است، که هر چه در اعتلای آن کوشیده شود، ماندگارتر و پذیرفتنی‌تر می‌گردد و به‌جز این رویکرد؛ زار و نزار به ناکجا راه خواهد برد. خوب می‌دانیم که

شعر از برترین نشانه‌های حیات معنوی ما در ایران کهن دیروز و ایران امروز و افغانستان کهن و امروزین است. ما با شعر زیسته‌ایم و با آن نفس کشیده‌ایم و جهان آفاقی و انفسی خود را با تنوع و دگرگونی شگفت جهان انفرادی، تجربی و منحصر به فرد هر شاعر در مطالعه و خوانش درونی و بیرونی خویش و جهان پیرامون و پیرامون بی‌بدیل واسطه‌گی رازآمیز با کهن‌ترین دغدغه‌های انسانی و نشانه‌های آغازین هستی، گره خوردگی قابل درنگ و تأملی آفریده‌ایم و مخاطبان فرامی‌خوانیم تا از راه ورود به متن و دریافت زیبایی‌های برون‌ساختی و زبانی و موسیقایی آن با تجربه‌ی متفاوت لذت‌های معنا آفرینی‌های متن با موضوعات دل‌بسته‌ی شاعر تجربه‌ای تازه و نوین را دریابند. از روزگار ارسطو تا به امروز، شاعران و فلاسفه و اهل اندیشه و معرفت و نظریه پردازان در تعریف و چیستی شعر هزاران تعریف را بیان کرده اند و زوایای متعددی از هویت و ماهیت شعر را باز گفته اند. گاه همسویی‌ها و گاه تضادهای سلیقه‌ای و دریافتی به لحاظ نوع نگاه به هستی شعر و سرشت محاکاتی و خیال‌انگیزی‌اش در این تعریف‌ها دیده می‌شود. اما آیا به‌راستی توانسته‌ایم از رازهای هزار توی شعر پرده برداری کنیم؟

بی‌شک پاسخ منفی است. و این ویژگی منحصر است که شعر را موهبتی نامکشوف و رمزآگین کرده است و با تمام وسعت ساختار و گونه‌گونی ذهن و زبان و معنا و صورت، پیوسته لذت خواندن شعر در ساحت‌های زیبایی‌شناسیک و ممتاز. در دریافت معنا،

تافته‌ای جدا بافته ساخته و در بین هنرهای انسان از جایگاه والا و تجریدی برخوردار کرده است. آنچه در برخورد آغازین با یک دفتر و مجموعه‌ی شعر یا دیوان شاعری در ذهن مخاطب نقش می‌بندد، علاوه بر رویکردهای روساختی و نوع گرایش کلاسیک و سنتی بودن یا عبور از موازین شناخته شده و کهن و سنتی شعر در حوزه های زبان و روایت؛ به نظر راقم این سطور، نوع برخوردهای زبانی و منش‌های اندیشه‌گی و حصول تجربیات شاعرانه‌ی شاعر است که مخاطب را وامی‌دارد که با دنیای بوطیقایی شاعر ارتباط برقرار کند و به‌همین دلیل است که شعر در هر قالب و فرمی و در هر نوع ساختار با هر رویکرد سنت و نوین که داشته باشد، به نوعی حتماً اگر اندک، مخاطبان ویژه‌ی خود را دارد. و همین دگردیسی نوع نگاه مخاطب و آفرینشگری‌های شاعر است که در تعامل بین شعر و شاعر و مخاطب، دنیای انفرادی و اختصاصی و گاه جهانی تجربی در دریافت‌های یک و یا چند جامعه را رقم می‌زند و بسیار طبیعی و دریافتنی است اگر در تنوع و تکثر دیدگاهی مخاطبان اختلاف سلیقه و حصول لذت و زیبایی‌شناسی مشاهده بشود. امروزه در مکاتب ادبی و رویکردهای نظریه-پرداز و تئوریک‌ی زوایای متکثر و متعددی در ویژه‌گی‌های شعر ساخته و پرداخته شده است و بنا به‌همین نظرگاه‌ها شعر و شاعر را از منظرهای دگرگون با تمام دگردیسی‌های شعر و شاعر و مخاطب و جهان تمدنی آن مطالعه می‌کنند و از زوایای مختلف به‌شعر و شاعر می‌پردازند. گاه در محور شاعر و گاه محور شعر و گاه توأمان. سخن‌ها گفته می‌گویند و

نقد‌ها روا داشته می‌شود و گاه تنها به زبان و صورت فرمیک و شکل ظاهر شعر می‌پردازند و گاه به جهت معنا و تبارنامه‌ی فرهنگی شاعر. و از آنجا که از رودکی بزرگ تا امروز و شعر استاد دکتر سید محمد عالم لیبب؛ اگر چه سنت‌های فرهنگی و انفرادی و تکنیک و اشیاء و جهان اندیشه‌گی پیوسته در حال دگردیسی و تغییر است، اما به گونه‌ای بسیار ظریف شعر و شاعران از هم متأثر هستند .

با این مقدمه‌ی نسبتاً طولانی به شعر دکتر سید محمد عالم لیبب می‌پردازم:

آنچه در آغاز رویارویی و خوانش اول این دفتر توجه مخاطب آشنا به شعر و سنت‌های آن را به خود جلب می‌کند، اولاً نوع رویکرد کلاسیک و سنتی شاعر در قالب، زبان و روایت است. حتا در توجه شاعر به رویکرد و ارائه‌ی شعر نیمایی نیز از سنت‌های نیمایی خروج نداشته است و به لحاظ تنوع قالب از شناخته‌ترین قالب‌های شعر فارسی دری بهره جسته است. او مثنوی، غزل، قصیده، رباعی، مسمط و شعر نیمایی را آزموده است و در همین رویکرد کلاسیکی موفق و توانمند از عهده‌ی کار برآمده است.

استاد دکتر لیبب در جهان شاعرانه‌ی خود در همین رویکرد تردیشنال یا سنتی، متوقف نیست و به اصطلاح امروزیان، در جا زنده است. او در نوع روایت و نگاه انحصاری به موضوعات و دغدغه‌های شخصی خویش وفادار و متعهد است. به زبان دیگر، شا دیگر، شاعر از دغدغه‌های شخصی و تجربیات خویش از دنیای پیرامونی خود متأثر می‌باشد و در سرودن آنها کمترین وسوسه را از

خود دور کرده است. و با بلاغت و رسایی زبان و روایت و نوع قالب توانسته سربلند و پیروز بیرون بیاید. شاید در کوتاه‌ترین شکل بشود گفت: لیبیب شاعری است با تمایزات شخصی خود و نوع دغدغه‌های فردی و موضوعاتی انفرادی. او دریافت‌های اعتقادی و تجربه‌های حسی و درونی خود را در شکل ظاهری زبان و آفرینش معنا در نظر داشته است. او در این دفتر گنجینه‌ای از یک تجربه‌ی چهل ساله از نوجوانی تا کمال و پختگی خود را در قابی به‌وسعت تجربه و جهانگردی و جهاننگری خویش با تنوعی از موضوعات عاشقانه‌ی صرف تا عارفانه و یا عاشقانه-عارفانه با چاشنی‌هایی از موضوعات روزگار خویش را به‌مخاطب تقدیم کرده است. نکته‌ای که نویسنده‌ی این سطور بر آن درنگ کرده، این است که شاعر در آوان و آغاز جوانی عشق و علاقه و سرسپردگی به ادبیات و بزرگان آن را در سر پرورانده است و همین پیشینه در استحکام روایت و زبان پخته و ورزیده‌ی وی کاملاً مشهود و هویداست.

جغرافیای وسیع تجربی استاد لیبیب در نوع ذهنی و عینی آن از مکان‌های سرایش شعرش در روزگاران مختلفی حکایت می‌کند که همگی به‌عنوان پشتوانه و توشه‌ی فرهنگی شاعر، در رویارویی و تقابل با جهان شاعرانه‌ی خویش هستند. نکته‌ی ارزشمند دیگر در این دفتر شعر، پرداخت تجربی و مدل‌گیری و نظیره سازی‌هایی است که شاعر از شاعران پیشین و روزگار خود داشته است. و توجهی که او به نامداران کهن ادبیات و شعر تا معاصران خودش از خویش نشان داده است، همگی گویا و در بر دارنده‌ی تکرر و

توجه و وسعت نگاه و تنوع موضوعی و پسند شاعر می‌باشد. او در آغاز جوانی نگاهی فراگیر و فراتر از جغرافیای زیست بوم خود دارد و جالب این نکته است که از همان آغاز توانسته از قدرت آزمایی خود و تضمین‌هایی که از استادان شعر فارسی کرده است، برکام و بختیار بیرون بیاید.

شاعر هرچند در سنت زبان و قالب شعر قرار دارد، اما آنچه که شعرش را ممتاز و ممیز از ارائه‌ی این جهان سنتی کرده است، روایت تجربه‌ها و کشف‌های کاملاً انحصاری شخص شاعر است. او از جهت همسویی و توازن زبان و معنا و برون‌مایه و درون‌مایه‌های مفهومی و معنایی شاعریست که در تراز موفقی خود را نشان داده است.

اخلاق و انسان و طبیعت و زیبایی و دوستی و عشق در متن شعر استاد لیبیب جریان دارد. صفای آرامشی که در چپنیش واژگانی و ترکیبی کلام شاعرانه‌ی وی موج می‌زند، از استاد لیبیب به‌عنوان شاعری با جهانی معنوی و آرامشی درونی حکایت می‌کند. و انصافاً همین‌گونه نیز هست و خوشبختانه نگارنده‌ی این نوشتار افتخار همدمی و هم‌قدمی و انس در محضرشان را دارد و می‌تواند به‌راحتی بگوید که جهان شاعرانه‌ی استاد لیبیب از جهان درونی و منش منحصر به‌فرد آرام و اخلاق محوری ایشان دور نیست.

باور دارم که امروزه نمی‌توان در نقد ادبی تنها به‌شخصیت شاعر پرداخته شود، و آنچه که بیشتر لحاظ می‌شود، شعر و اثر هنری شاعر است. اما در حوزه‌ی نقد روان‌شناسانه و نقد و رویکردهای

جامعه شناسانه؛ پرداختن به متن شعر نشانه‌هایی از نشانه‌شناسی جهان متن به بیرون متن و درون شاعر است و به طور کلی، شعر مجموعه‌ی رمزگانی هنرمندانه‌ای از جهان است در هیأت واژه و شعر. پس در رویکرد متن محور شعرهای استاد لیبیب شاعری با گرایش‌های لطیف معرفتی دیده می‌شود که هم نگاه در جهان ماوراء و متافیزیک دارد و هم درگیر موضوعات شخصی و عاشقانه و منش‌های روزآمد روزگار خویش است.

رباعیات این دفتر در طرز بیان و مفهوم سنتی رباعی کاملاً شسته و رفته و پخته است و غزلیاتش نیز باهمه‌ی ویژگی‌های زبانی و ترکیبی غزلی تجربی و شخصی است. دامنه‌ی تخیل و ترکیبات شاعر اگرچه کاملاً منحصر به فرد و تازه نیستند و در دایره‌ی سنت پیشینیان مانده‌اند، اما تازگی کار در نوع موضوع و برخورد با آن است. در هر دو قالب شعر سنتی و کلاسیک و نیمایی، شاعر تجربه‌آفرینی کرده‌است.

هرچند شعر معاصر افغانستان با توجه به شعر معاصر ایران و شاعران فراوانی که در فضای ادبی و شعر ایران پرورده شده‌اند، شعر زیبا تازه و مؤثر و همراه با دگرگونی‌های سبک‌شناسانه‌ی امروز ادبیات است، اما شاعر این دفتر، استاد لیبیب، خارج از این جهان با نگاه کاملاً تجربی خویش در خلق لحظه‌های شاعرانه‌ی جهان فردی خود در ساحت ادبیات کلاسیک نشو و نما کرده‌است. در این دفتر موضوعات روز و جریان‌های اجتماعی و سیاسی و جنگ بسیار زودگذر و کم‌تأثیر هستند، اما بیشترین‌ی اشعار حتا شعرهای

روزگار جوانی شاعر قرص و محکم هستند. به هر روی، پایان سخن
برای شاعر آرزوی برکامی و بهروزی دارم و امید که در دگرگونی
شعر معاصر افغانستان مقاوم و رنجمند و عزیز همراه و مؤثر باشند!
دکتر عبدالرضا رادفر (آرام کرمانشاهی)

استاد دانشگاه‌های استان کرمانشاه و کردستان ایران

پژوهشگر، شاعر و منتقد ادبی

خردادماه ۱۳۹۷ خورشیدی، کرمانشاه

برگی سبز از درختی بارور

استاد لیبیب را از دیر زمانی می‌شناسم که از نوجوانی تشنه‌گی خواندن داشت و مشق عشق آفریدن. وقتی در انجمن نویسندگان افغانستان بدم (سال‌های ۱۳۵۹ - ۱۳۶۴) او را باری چند دیده بودم که با آن چهره معصوم و آرام، ورق پاره‌یی را به انجمن می‌آورد و آن را برای من می‌سپرد تا در کتابی یا در مجله «ژوندون» ارگان انجمن نشرش کنم. هنگام سخن گفتن چهره‌اش سرخ می‌شد که از حیای بیش از حدش سخن می‌گفت. پسانترها او را گهگاهی در دانشکده زبان و ادبیات می‌دیدم و با هم لحظه‌هایی گفتگو می‌داشتیم و می‌گذشتیم. جناب استاد در دیپارتمنت زبان و ادبیات اوزبیک تدریس می‌کرد و در تدریس برخی مضامین ادبی در دیپارتمنت دری نیز به‌عنوان مترجم و اسیستانت استادان خارجی سهم می‌گرفت. آنچه که از آثار نوشته شده استاد برمی‌آید او خود را در نمای یک پژوهنده و آفریننده ادبیات می‌نمایاند. شرکت در سمینارها، کنفرانس‌ها و محافل ادبی. او با راز و رمز ادبیات به‌خوبی آشناست. او همانند هم‌میهن فرهیخته‌اش علی‌شیر نوایی در شعر و در سخن به‌دو زبان اوزبیک و دری دست بالایی دارد. از همان تق تق شاعرانه‌اش ببینیم با چه صلابتی شعر سروده است. به این غزل از غزل‌های نخستینش بنگریم:

از هجر شرر بر دل مضطر زده‌ای باز،
 اسپند مرا از چه به مجمر زده ای باز.
 آرامگه تُست همانا خم زلفش
 ای مرغ دل خسته، کجا پر زده ای باز . . . تا پایان

نظم تو، لیبیب، از چه چنین رنگ نگیرد،
 با یاد رخس خامه به دفتر زده ای باز.
 (۱۳۵۲ خورشیدی)

این بلندی پرواز شاعرانه از نوجوانی نخواستہ در سال ۱۳۵۲ شگفتی‌انگیز است. در دفتری که استاد برایم فرستاده است، از سروده‌هایش برمی‌آید که شاعر گرمی با شیوه کلاسیک به‌ویژه با سبک بیدل پیوند ناگسستنی دارد و از او به‌فراوانی بهره جسته است. البته در این دفتر، شاعر عزیز ما در اوزان عروضی و اوزان شکسته عروضی (شعر نیمایی) گوهر آفرینشی خودش را به‌نمایش می‌گذارد. در محتوا مایه‌های هنری استاد لیبیب لبریز از احساسات عاشقانه زمینی و بیان دردهایی است که از سوختن‌های دل درد آگاهش سرچشمه می‌گیرند. از زخم‌های تن میمنه و اندخویش و از پایتخت افتاده در آتش بیگانه‌پرستان درونی و بیرونی‌اش، اشک‌ها و ناله‌ها سر داده است. در این ستمکده که نامش را افغانستان نهاده اند، چه کسی بار آن همه مصایب و آلام جاری را نکشیده، تلخی ندیده است. ولی گویی بیدل همه روزه در گوش‌هایش خوانده است که:

در این ستمکده نومید خفته‌ای، بیدل،

به‌آرزوی دلت می‌دهم قسم، برخیز!

و لیبب ادیب، بیدل همدمش را بارها پاسخ گفته‌است. چه کسی از روزگار تیره، بدبختی‌ها و ناکامی‌های سنگین، چه در نهان، چه آشکار خروشی نداشته است؟ لیبب در روزگار کودکی و نوجوانی در شهرکی کم‌آب، خشک و سوزانی چون اندخوی، با ساختن و سوختن، خود را آفریده است. احساسات و عواطف درونی‌اش او را به‌سوی جهانی دیگر، و رؤیاهای شاعرانه کشانده است که اینک ما در کورهٔ تن گذاخته و روان آتش دیده‌اش، سیر و سفری اندوهگنانهٔ او را دنبال می‌کنیم. شعر استاد لیبب که خود آموزگار ادبیات است و رهرو آفرینندهٔ برداشت‌ها، تجربه‌ها و هنرهایش، هرچه هست برهه‌یی از هستی ماست. من استاد لیبب را با آن همه فروتنی‌هایش و آن همه آدم بودن‌هایش دوست می‌دارم. به‌گفته خودش:

به‌بر چو لاله دلی هست داغدار مرا،

درون سینه مگر گشته لاله زار مرا.

به‌پیش پای من افتاده هر کجا سنگی،

ز پای آخر از ان مانده راهوار مرا.

ز وضع ناخوشم افسرده‌گی به‌خود بالد،

خزان غصه چو شد چیره بر بهار مرا.

به این همه الم دلگزا و هستی سوز،
خوشم که هست چنین طبع بردبار مرا.

هجوم سیل حوادث خراب نتواند،
که کاخ صبر و شکیب است استوار مرا.

در این ستمکده کو دلبر دلارایی،
که دل ستاند و ماند وفا شعار مرا؟

از آن رهی که امل خواهدت کشید، لیبیب،
به رهنمون خرد گو که بازدار مرا!

(اندخوی، ۱۳۵۴)

این چند سطر عجولانه را به پاس دوستی با استاد لیبیب و ادای
دینی برای او نوشتم ورنه بر ظرفیت کارهای آفرینشی و آثار
پژوهشی این مرد فرهنگ‌آفرین بایست نوشتاری درازدامن و
کاوشگرانه می‌نوشتیم.

دکتور رازق رویین

بلغاریا- ۱۶ جولای ۲۰۱۹

باتقاده اۋسگن نیلوفر

بو تعبیرنی مین ایگی معناده قوللماقچیمین. بیرینچی معنا- تاریخی دور و ادبی محیط بۇلسه؛ ایگینچیسى ادبی ایجادعنهلری مسأله سیدیر. ایلدیزلری انه شو قۇش زمبندن سوو ایچگن بیر شعریتگه نظر سالماقچیمیز. شعر ابگه‌سی مقاله‌میز قهرمانی ادبیاتشناس عالم و تئقلی شاعر دوکتور محمد عالم لیب بۇله‌دی. شونینگدېک، توغولری صورتی چیزیلگن شعریت همده آنگ و تفکرده کۇز آچگن روحی منظره‌لر ایلغمی، مقاله‌میزنینگ تیه‌نچ موضوعسینی تشکیل بېره‌دی.

۱. تاریخی دور و ادبی محیط

اۋزیك کلاسیک ادبیاتی‌نینگ خراسان ادبی حوزه‌سینی اېسگه آلر اېکنمیز؛ شکسيز کۇز اۋنگیمیزده مولانا لطفی، یوسف امیری، سید احمد سیدی، مولانا یقینی، علی شېر نوایی، بايقرا حسینى، آتایی بلخی، حامدی بلخی (دُریک)، محمد خان شیبانی، غریب میرزا، ظهیرالدین محمد بابر، بابا مشرب و سید محمد خرابی صیادی کبی ایجادکار شاعر و متفکرلر گوده لنده‌دی. کمبنه بو ادبی سیمالر دوامچیلرینی عیناً شو حوزه‌دن قیدیریشگه توشه‌من. عصرلر قتیگه بیر- بیر کیریب چیقه‌من؛ ایزله‌ی-ایزله‌ی تاپرمن، دېگن امید ایله شو دملرگچه ییتیب کېله‌من. آخری قره‌سم هیج نرسه قۇلیمگه

كېلمەدى. اۋكسىك كۈنگىم سىنىب، بوگونگە داوور كاشكى اوزىلمسەدى، ایزداشلر اۋرتەسىدەگى باغلىقلىك، دىمىن اۋزىمچە. روزگارنى قرەنگ كە، ھراتدە گۈركىرەب یشنە گن اولكن ادبیات، صنعت و علم-فن تېموریلر اساس سالگن حكمرانلىك بیلن بىرگە قۇشیلب تنزلكە یوز توتدى، افقلىرى بارىب زوالگە باش قۇیدى. قدرتلى دولت نینگ اوستونلىرى ییقىلگچ، تورلى ساحەلردە فكر ترەتیب كېلەياتگن قلمچیلر قۇمگە سىنگىگن تامچى كىبى سۇنە كېتىلر.

حسین بايقرا اۋغیللىرى (۱۳ فرزند) اۋرتەسىدەگى تاج و تخت اوچون بۇلگن اوروش و نزاعلر عاقبیتدە حاکمیت (م ۱۵۰۷) بوتونلەى نورەب كېتدى. ھرات ادبى محیطى اېسە شاعر، ادیب و ھنرمندلردن بۇشب، نتیجەدە دانگ ترەتگن خراسان ادبى حوزهسى توگەدى. تېمورى شھزادەلرى قناتى أستیدە یشب كېلەياتگن اۋزىبىكلر، شیبانى خان ھجومیدن كېیین حتا، ھراتدە تورە ایشمەى، جان سقلش اوچون یقین-اوزاق اۋلكە و شھەرلرگە ترقلیشیب كېتدى. ھراتدە قالیب كېتگنلىرى بوگونگچە، فارسە شیب، اۋزلیگیدن اوزیلب قالیشىدى، سیبرەك بۇلسە-دە، یشب كېلماقدە. دربرلیككە محكوم اۋزىبىكلرنینگ بىر قسىمى حاضرگى ایران، پاكستان، بنگلە-دیش و ھندوستان كىبى مملكتلردن قۇنىم تاپیب، اۋشە جايدەگى اۋزگە ابللر ایچیدە یۇق بۇلیب كېتگن بۇلسە، ینه بىرکته قسىمى كېلیب، امودریانینگ قیرغاق-لری بۇیلب جنوبى تورکستان ولایتلریدەگى اۋتراق اۋزىبىكلر یانیدە بېرلشتیلر.

تېمورى زادهلر اينىقسە، حسين بايقرا توزگن دولت نىنگ توگەشى، شىبىانى خان بىلن صفويلر اۋرتەسىدە يوز بېرگن قىرغىن-برات اوروشلر نە فقط، بوتون باش بىر خلق نىنگ باشىگە يېتىدى؛ سرسان-سرگردانلىگىگە سەبب بۇلدى؛ بلکہ، قلم اھلى نىنگ ايجاد قىلىشىگە ھم مجالى قالمدى. خالص، ۱۶-عصر نىنگ ايگىنچى يرمىدن تا بوگونگچە اۋزىك ادبىياتى نىنگ خراسان ادبى حوزهسى حاصلدن قالدى. بو سىراونوم توپراق يولغون و سەساووللرگە مەكان بۇلدى. نوایى بو يره تگن محتشم شعریت باغىگە «خزان سپاهی»^۱ كىرىپ كېلدى. عزيز وطن اۋلكسەخۇر قرغە-يو، قوزغولنر نىنگ جولانگاھىگە آيلندى. اوشبو زمىندە بايقوش نىنگ-گىنە كۆزىنى يىشنەتر منظرە حاصل بۇلدى. يعنى، شوندىن سۇنگ قلمسىز خلق نىنگ چىقىمەى كېتىدى. يەنە قىتیب قلم پرورش بېرمەى كېتىدى بو توپراق.

حاکمیت اوغانلر قۇلىگە اۋتگندىن كېيىن (م. ۱۷۴۷) توركى قوملر اينىقسە، اۋزىبىكلر تۇلە اسارت اۋستىگە توشىپ، مظلومانە يىشىگە محكوم بۇلدىلر.

اشترخانلر كېلپ ھم بو يره لرگە مرھم بۇلە آلمەدى. مېمنە خانلرى، سرپل، اندخوى، آقچە، بلخ و قندوز خانلىكلرى قنچەلر جان آلب جان بېرىپ كورەشمە-سىنلر، مغلوبیت اوستىگە مغلوبیت بۇلدى؛ اۋنگلەنىش نىنگ سىرە علاجى تاپىلمەدى. اۋزىبىكلر شوم

^۱ خزان سپاهیگە، ای باغبان، اپمس مانع، بو باغ تامیده گر ایگنه دین تیکن قیلغیل. (نوایی)

تقدیرگە گرفتار بۇلدىلەر. ملى ابرکینلیک قۇزغالانلری افغانلر تامانیدن شفقتسيزلرچە باستیریلدی. اوغانلر بیلن بۇلگن اوزاق جنگ و جدلر؛ قورغاقچیلیک و آچرچیلیکدن اؤن مینگلب اؤزبیکلر قیریلیب کبتدی... بدیعی ایجاد ساحه سیده وجودگه کبلگن بۇشلیقنى کبیینچەلیک اؤزبیک خانلیکلری هم تۇلدیریشه آلمەدی. انچه کبیین قادری پلنگ پوش، نادم قیصاری و داملا بیدلنى (اؤزبیک تیلیدە بولردن هم سوینگودېک نرسه قالگنی یۇق) حسابگه آلمەگندە، منە تۇرت عصر دیرکە، بیزدە اعتبارگه آلگودېک ادبیات شکلنمەدی؛ شعریت توغیلمەدی.

کبلیب-کبلیب منە شو قاپ-قارە بۇشلیق باتقاغیدە بیر نیلوفر استعداد نیش اوریب چیقدی. شعریتی تاش باسەیدینگن بو انسان ادبیاتشناس عالم و شاعر استاد محمدعالم لیبب بۇلەدی. داملا لیبب منە شو سیاسی دور و ادبی محیط دوامچیسى اۇلەراق، شاعر بۇلیب پیتیشدی، ابل-یورت آغزیگه توشدی. باتقاقدە اۇسگن نیلوفرلر چبچگی بۇلیب، گل-گل یشنب عجایب شعرلرنى بنیاد اېتدی. بیر معنادە، استاد لیبب تۇرت یوز ییللیک بۇشلیقندن سۇنگ تاریخ تامانیدن اؤزبیک خلقیگه قیلینگن تاریق، بېریلگن بیر هدیه بۇلدى. داملا لیبب نینگ اؤزبیک ادبیاتیگه کیریب کبلیشى بۇشلیقده موز قاتگن ادبی تیزیمنى جانلنتیردی. چیندن هم استاد لیبب نینگ عجایب غزل و باشقە ژانرلرده یازگن شعرلری اؤزبیک شعریتیگه استتیک کۆرک بغیشلەدی. منە بو قوییدەگی بیدلانە بلکیم نوبیانە

بیتدن ایلغب آلگنینگیزدېک، استاد لیب سؤزلریده سیربۇیاق و یارقین پوییتیکه جمال اچیب توریتدی:

کولرسن آه و افغانیمنی تینگلب، هر کچه آی-آی،
ولی حالیمگه ییغلر آسمان سیاره-سیاره.

شیرینلیگیدن شیرەلب تورگن اوشبو بیت، شو قدر جانلی
تصویرلنگن که، «آی-آی کولیش» و «یولدوز-یولدوز ییغلش»
شاعرنینگ قلب قعریدن آتیلیب چیققن مصفا توغولر بۇلیب،
تماشاسینی کوته یانگن توگل بیر اثرنی یادگه ساله‌دی. لیب
شعریته بونده‌ی مزه‌لی بیتلر سیراب. هر تامانله اؤخششی یوق
شاعر و ادیب استاد لیب‌نی کته بیر دورنینگ سؤنگگی بۇغینی
صفتیده تنله گنیمیزنینگ سببی هم انه شونده.

۲. بدیعی ادبیات عنعنەلری

ازلدن عالم و آدم قسمتی قیغوسی ایتگنیمیز ممتاز شاعرلرنینگ
ایجاد تامیریگه توتش بۇلیب کبلگن. شاعر لیب‌نینگ شعریتی
فارس و تورکی / اؤزبیک ادبیاتی‌نینگ تنیق بولاقلریدن سو ایچه‌دی.
دوکتور لیب اولرده‌گی اینگ گۆزەل عنعنەلرنی اؤزلشتیریپ، فکر
کېنگلیکلریده جولان اورگن شاعر و ادیب. کلاسیک ادبیات
مسأله‌سی اؤته نازک نرسه‌لردن. اؤتمیش میراث‌نینگ سره‌سینی-
سره‌گه، پوچگینی پوچککه اجره‌تیش منع قیلینگن. بیر معناده
اؤتمیش شعریتی تنقیددن اوستون؛ اونگه تنقیدی یانده‌شیب

بۆلمەیدى. بوندەى محیطدە كۆز آچگن قلمكش كلاسېك شعرىتگە
اخلاص و ارادتى بلند، حتا كە، سېغىنىش درجەسىدە! بو قرەش
برچە شاعرلرگە كوچلى تاثير قىلگن دېسك مبالغە بۆلمس. چونكە،
قندەى بۆلمەسىن، اۆتمىشنى اولوغلىش قلمكشلىرىنىڭ قان- قانىگە
سىنىگىب كېتىگن-دە. باشقە لرگە قرەگندە داملا لیب كلاسېك
شەردن كۆپراق بەرە الگن و عىن پېتدە تاثرلنگن شاعر سئلەدى
بىزىنىڭچە.

ادبى تاثر و ادبى باغلىقلىك حقىدە گېرىش بو مقاله حوصلەسىگە
سېغمەيدى.

تن اىب ايتىش كېرەك كە، بشرىتگە تېگىشلى اېنگ گۆزەل،
تىرن و سېر حكمت فكرلر انە شو ممتاز شعرىتدە ايتىب كېتىلگن.
اولردن انسانىت اوچون جودە كۆپ فايدەلىنىش ممكن البتە.
بىر پېتىنىڭ اۆزىدە كلاسېك ادبىياتدە عقل و منطققە ضد، ويرانگر
خرافى گېلر هم از اېمس. تربىە قسىمىگە ايلنگن قدىمىت شعرى؛
شاعرلرگە اۆز تاثيرىنى اۆتكزمەى قالمەگن. زىرا، بو قىلم (كلاسېك
شعرىت) تفكرىدە اۋى سىتىش/تنقىدى فكرلىش اېشىكلرى ياىب
قۇيىلگن. نېگە دېسنىگىز؛ تىرىكلر حقىدە اۋلىكلر قىغورەدى؛ اۋلىكلر
فكرلەيدى؛ تىرىكلر نجاتىگە اۋلىكلر اتلنەدى. كۆرىب سىزكە، درآو
عارف و اوليالر «كرامات»، «معجزە» لر كۆرسەتىب، غىبدن چارلاو
چقىرىقلىرى باش چېكەدى. بو مسألەدە عطارنىڭ «تذكرة الاوليا»-
سى، سعدىنىڭ دېوانى، مولوىنىڭ «مثنوى»سى، نوابىنىڭ
«نسايم المحبە»سى، ربغوزىنىڭ «قصص الانبىا»سى...و بىدل لردن

ايستەگنچە مثال كېلتىرىش مەكەن. اۋرتە عصر فەكرلش طرزى شۇندەى بۇلگەن. اۋتمىش شاعرلرى خودى، بىزدەى اۋىلشگە امكان تاپىشە ائەمگەن؛ شۇندەى قىلماقچى بۇلگەن شاعرنى دىنى تەصب شۇرىنى قورىتىب، جانىنى جەنمگە جۇنتە بېرگەن. خەلص، كېچمىش قىرچ-لرى باشقە، اخلاقى، اجتماعى اۋلچاۋلر اۋزگچە بۇلگەن

كەمىنە ھەم مەتاز ادىياتدن يېترلىچە تۋىيىنگەنلىگىمىنى عىلخەدە اعتراف قىلەمەن. مېندە اۋتمىش مېراثگە نەسبەتاً تەنقىدى قرەشگە امكان بار، سۆزلرىمىنى بى مەلال ايتە ائەمەن. كلاسىكە نىنگ يارقىن و انسان پەرو تەفكرى بىز اوچون عزىز و قدرلى! شۇنگە قرەمەى، اونىنگ قارانغو تامانلرىنى حسابگە الىب، بىر مەنادە باتقاق، دېب ايتشگە جرات قىلدىم. دوكتور لېبىنى بۇلسە، انە شۇندەى اۋتمىش بەرىدن اۋسىب چىققن نىلوفر شاعرگە مېنگزەتدىم. دامالا لېب شو زەمبندە قاتىب قالگەن شاعر اېمەس. ادىب و شاعر لېب ھەم دىئوى مەسالەلردن خېردار اندىشمەند كىشى.

لېب نىنگ شەرىتتەدە غەنەلر بىلەن ائىشماق جاىلرى ھەم يۇق اېمەس. شو باتقادە شاعرىمىز نىنگ فەكرلرى نىلوفر بۇلىب بۇى چۇزگەن، يېراق يازىب، اىپار ساچگەنى و گۇزەل فەكرلر ترەتە ائگىنىنى عىلخەدە تائىدلىماقچىمىز. اونىنگ تۇرتلىكلرىدن بىرىدە مەنە بو شەر اۋزگچە جەرنەنگ ساجىب تورىتدى:

اېسكى پىراق، ىنگى پىراق نىنگ آلدىندن يازووى يۇق،
 بو پىراققە تەقدىرىنگى، گۇزەل انسان، سېن يازەسن .
 كورەش بىلن بو دىئانى اۋزىنگە ىسەيسن اوچماق،
 ياكە يامان قىلمىشلرىنگ بىلن گۇرىنگى قازەسن.
 داملا لىب شەرىتى بدىعىت اتلمىش كۇپ قىلمى ادبى اۋى و
 فەكرنى اۋزىدە سەلب كېلەدى. بو دور و زماندە يازىلىشكە قەرمەى،
 منە بو بىت كلاسىك تەفكەر حاصەلسى بۇلگن مەنالىرى افادەلب
 تورەدى:

كۇنگىم كىتابى جالب اىرور هر كىتابدن،
 كىم اۋزگە بىر كىتابدە بو فصل و باب يۇق.

داملا لىب شەرىتى كۇپ قىرەلى بۇلىب، تورلى اجتماعى،
 سىياسى، فىلسفى و اخلاقى موضوع و مسأله لردن سۇز آچەدى. خلقى
 و يورتىگە اىچى كويىب ھەمدردلىك بىلدىرەدى. استاد لىب شەرى
 اياغى بىردن اوزىلگن اىجاد اېمس. او موھوماتدن پىراق؛ ادىب
 اىجادىدە زمانەسى نىنگ نفسى اوف اورىب تورەدى. آنە، وطن،
 مەلم، حتا كە، كرنا موضوعسى؛ اندخوى و مېمنە نىنگ باشىگە
 كېلگن كۇرگولىكلر «اندخوى و فارىاب غىنامەسى» غزىدە درد اىلە
 قىيامىگە بېتەكزىب كويىلەدى و عموماً بوتون مەملەكەت خلقى نىنگ
 بختسىزلىكلرى چوقور مەنالى غزل، تۇرتلىك و باشقەلر- دە ترنم
 اېتىلەدى.

يورتنى قانگە باتىرىب كېلەياتگن تەسقرە (خونىك، كۇرىمىسىز،
 بى اۋخشاو) سىياسى رەھبەرلەر ھەم اياوسىز نقد تىغى آستىگە آلىنەدى.

اؤزبک کلاسیک ادبیاتیده یازیلگن «بچه غر» (مقیم) ردیفلی شعر بگه ایرگشمه طرزیده، شاعر نینگ «بچه غر» ردیفلی قصیده‌سی صولت تۆکیب توریتدی. بیر سۆز بیلن آیتگنده، اوشبو قصیده، ۴۰ ییللیک اوروش اناتومیه‌سینی اچیب بهره‌دی. بیر رمانگه تېنگ «بچه غر» قصیده‌سی طعنه، کنایه، پیچینگ، کیسه تیق، اچیمه‌لرگه یوغوریلگن بۆلیب، اؤرتوکل یاتگن کۆپ حقیقتلر اوستیدن پرده آچه‌دی. «ایکی سلطان» دې ناملنگن اؤشه قصیده منه بو مصرعلر بیلن باشلنهدی:

بار عجب بیر اؤلکه، اونگه برچه حیران بچه غر،
 آتینی قۇیمیشلر «افغان»، بیرله «استان» بچه غر.
 اوشبو ات بو توپراق اوستیگه قۇییلگندن بېری،
 بخت‌سیر خلقی نینگ ایشی آه و افغان بچه غر.
 جاهل و ساتقین، تعصب اهلی بونده حکمران،
 دانش و فرهنگ ابلی بی‌سر و سامان بچه غر...

اینیقه شاعر نینگ «بشر دهاسی» ناملی قصیده‌سی یوکسک سویه‌ده نه‌ایدته پیشیق یازیلگن شعرلر سیره‌سیگه کیره‌دی. اوشبو قصیده بویوک نوایی قیافه‌سینی یارقین رنگلرده تصویرلر بهره‌دی. کیشی‌نینگ خیالینی هرات هواسی-یو، خاطرهلری اؤغیرلمه‌ی قۇیمه‌یدی. «قویاش شهری» قصیده‌سی اېسه، کیشیده نوستالژی ساغینچ حسینی اویغاته‌دی. بونده میمنه شهری گؤزل قیلیب تصویرلنهدی اینجه دیدلی شاعر، میمنه کبنتی و اونینگ آدم‌لری حیاتی‌نی بار ظرافت‌لری ایله استادانه چیزیب بهره‌دی.

داملا لیبب شعریتی نینگ كته قسمی ازلی عشق موضوعسیگه
 بغیشلنەدی. شاعرینینگ عاشقانه شعرلری نوایی درجه سیگه
 كۋتریلەى-كۋتریلەى دەپ توریبتىدى. بۇیلشە ياتگن اۋرینلری هم
 یۇق اېمىس:

پاك حُسنینگدن يامان كۈز آفتى نینگ دفعیغه،
 شعردن تعویذ اېتىب ایلەى بلاگردان سېنگه.

ایكى تیللى شاعر دوكتور محمدعالم لیبب نینگ ایكى گلدسته
 تۋپلمینی قونت بیلن اۋقیب چیقیدیم. فارسى/دری و اۋزبیکچه
 شعرلری بیر-بیریدن گۈزەل. شکل و مضمون جهتیدن بغایت
 رنگمە-رنگ. اینیقسه لطفی، نوایی، بیدل، مشرب غزللریگه قیلگن
 نظیره و باغله گن مخمسلری كۈزنى قووانتیرگودېك؛ بېجیریم،
 سیرمضمون، مصرعلری آرەسیگه قیل سیغمس چینه کم شعریت
 تاپدیم. قدرلی دۋست و مسلکدائسیم داملا لیبب نینگ اۋزبیک
 ادبیاتیمیزگه قۋشگن حصەسینی کوچیم یتگنیچه بیان قیلشگه
 توتیندیم.

شوندهى شعرلر بارکه، نه كۈزنى چقنتەدى، نه يوره ککه چنگ
 سالەدى، و نه -ده، تیلنى کويدیرهدى. بوندهى شعرلر اېگەسىدن
 آلدین اۋلیب کپتیشینی کۋریب کبلەپیمیز. بیلەسیزمی؟ ادبیاتده
 «تنقیددن توبن» دېگن توشونچه يورهدى. یۇق، لیبب شعریتی
 بوندهیلردن اېمىس، بلکه، تنقید کۋترەياتگن چینه کم بدیعی
 یرهتمەلردیر. هر بیر مصرعی، بیتى، غزلى تنقید و تحلیل طلب

بۇلىب كۆزگە تىشلەندى. اگر عمر وفا قىلسە بو ايشلرنى كېيىنگە قالدېرەمن .

سۆزىم نىنگ آخريده شو ادبيات نىنگ توپراغىنى يلب، بېش كون تعليم آلب، يىخسى-يامان ايجاد قىلگن آق ساقال قلمچى صفتيده، عزيز ياشلرگه آيتر نكتە و گيىم بار. دورىمىز نىنگ غنىمتلرىنى كۆزدن قاچىرمىنگ؛ تىرىكلىگىدە بىر آغىز سۆز و ايليق آرزولر بىلن كۆنگلىنى آلىش ممكن اولرنىنگ. ادبياتشناس عالم همده اتاقلى شاعرىمىز نىنگ تىرك ياشىنى تجليل قىلىشنى اونوتمىگىز. راستىنى آيتەى، بىز آدملىر هيچ نرسە نىنگ قدرىنى بىلمىس، ساووق قان، آله قراق، كۆره آلمىس، بۇلر-بۇلمىسدىن كېك ساقلاووچى بۇلىب قالگن ذاتمىز. كېلىنگ، شوگىنە شىعريت رىشتەسىنى كېيىنگى اولادگە امانت توتقۇزە يلىك. سۆزلرىمگە شو بېرگە كېلىب نقطە قۇيەمن. شاعر داملا لىبگە اېسە ساغلىك، امانلىك و سلامتلىك اىستب، ايجادلرىگە بوندن هم يېتوكلىك و بر كماللىك تىلب قالدەمن.

حرمت ايله،

ذکرالله ايشانچ.

كانادا، تورانتو، ۲۰۲۰- يىل ۲۶ مى

شعر و شخصیت ادبی استاد لیبیب

استاد سید محمدعالم لیبیب، فرزند برومند سرزمین دانش‌پرور اندخوی، به‌صفت یکی از دانشمندان فرهیخته و شاعران پُر استعداد ذواللسانین، اشعار زیادی به‌زبان‌های فارسی دری و ترکی اوزبیکی سروده و کارهای پژوهشی قابل قدری در عرصه‌های ادبیات‌شناسی، به‌خصوص در ساحه نوایی‌شناسی انجام داده است و یکی از محققان ورزیده نوایی‌شناس افغانستان به‌شمار می‌رود.

شعرهای این شاعر ذواللسانین از لحاظ احتوای احساسات وطنپرستانه و انعکاس آرمان‌های ملی در قالب‌های موزون و متناسب و نیز از نظر اسلوب بیان و قدرت افاده بدیعی، در میان شاعران تورکی‌سرای و فارسی‌گوی افغانستان جایگاه خاصی دارد و نیز مقالات تحقیقی او در عرصه ادبیات تورکی اوزبیکی، به‌خصوص در رابطه به آثار علی‌شیر نوایی نشاندهنده دقت نظر و بعد علمی کارهای پژوهشی وی میباشد.

او، در فارسی دری بیشتر به‌سبک هندی و در مضمون‌آفرینی به‌شیوه میرزا عبدالقادر بیدل تمایل دارد. در غزل‌هایش رصانت ترکیب، مضامین بکر و اندیشه‌های نو با افاده‌های دلنشین دقت خواننده را به‌سوی خود می‌کشاند و ذوق استتیک او را اشباع می‌کند. او سال‌هاست که به‌سرودن شعر به‌زبان‌های ترکی اوزبیکی

و دری، نوشتن مقالات تحقیقی و نشر آن‌ها در مطبوعات کشور اشتغال دارد.

اشعار لیبیب در هردو زبان سلیس، روان، پرمحتوا و برخوردار از پختگی و متانت ترکیب می‌باشد. استاد لیبیب انسانی پاک‌طینت، عالی‌همت، قناعت‌پیشه، متواضع و درعین‌زمان برخوردار از غرور انسانی مشروع است و بدان افتخار می‌کند.

استاد لیبیب یک سلسله مقالات ارزنده پیرامون احوال و آثار علی‌شیرنوایی نوشته و پژوهش‌هایی در اطراف حیات و میراث ادبی ملک‌الکلام مولانا لطفی هروی شاعر کلاسیک اوزبیک نیز به‌عمل آورده‌است .

دکتور علوم پروفیسور شرعی جوزجانی

۱- سروده‌های دری

الف) غزل‌ها

اشک توفانزا

یاد رخسار تو تا برده‌است خواب از چشم من،
شب نهان گردد به حسرت آفتاب از چشم من.

در خیال زلف او چون مار می پیچم به خویش،
اشک می ریزد بسی با پیچ و تاب از چشم من.

گر چنینم اشک اندر دیده توفانزا شود،
چون نگردد خانهٔ مردم خراب از چشم من.

گریه بس سر کرده ام امشب به یاد لعل او،
می چکد خون در غم آن لعل ناب از چشم من.

بر سمند ناز راکب می شود، کاش آن زمان،
بر کف پایش بسازندی راکب از چشم من.

غرق خوناب است از هجران ماه عارضت،
رحمتی فرما، خدا را، رخ متاب از چشم من.

سرو شاداب است دایم در لب جو، زان تو هم،
تا زیی سرسبز، کن جا انتخاب از چشم من.

در تمیز نیک و بد در دهر از طالع، لیبیب،
آرزو دارم که بردارد حجاب از چشم من.

اندخوی،

جدی/دی ماه ۱۳۵۲ خورشیدی

دلی ز عاطفه سرشار...

نه من به کف ز طرب جام باده‌یی دارم،
به کام دل نه به گیتی اراده‌یی دارم.

به خاک تیره‌ام اندوه دهر بنشانده‌ست،
اگرچه قدّ چو سرو ایستاده‌یی دارم.

دلی به تیر الم‌ها نشانه‌یی ما راست،
سری به کوه و بیابان فتاده‌یی دارم.

توان به حرف خوشی خاطر مرا بنواخت،
دلی ز عاطفه سرشار و ساده‌یی دارم.

مرا به شاخ روان نشگند گل شادی،
اگرچه خار غم فوق العاده‌یی دارم.

در این بهار طربزا و خرم اینک من،
نشاط اندک و حُزن زیاده‌یی دارم

نه شاعرانه گذاری مراست بر چمنی،
نه شادمانه خرامی به جاده‌یی دارم.

نه، از چه روی، لیبیب، این قدر غمین باشم،
که غمگسار چو آخوندزاده^۱ یی دارم.

اندخوی، مدرسهٔ بابا ولی
بهار سال ۱۳۵۴ خورشیدی

^۱ ملا محمدنبی آخوندزاده یکی از دوستان شاعر که سراینده در دوران دانش آموزی در لیسهٔ ابومسلم اندخوی مدتی با وی در یکی از حجره‌های مدرسهٔ بابا ولی اندخوی اقامت داشت.

یأس مطلب

به خود تا کی گزینی انزوا، دل،
برون زین تنگنا آخر برا، دل.

پژوها باش و پویا باش، تا چند،
خמוש و ساکت افتی جا به جا، دل.

گرت نکشود درب آرزو بخت،
شکیبا باش و جدیت نما، دل.

تخیر را چه سازی محرم راز،
مجو آمال از آیینها، دل.

نگردد تا هوس دامن کشانت،
خرد را ساز بر خود رهنما، دل.

نشاید ساختن با یأس مطلب،
گرت خسته است درد جانگزا، دل.

به‌رویت است ره تا بیکران باز،
بیفشان بال و هر سو پر گشا، دل.

یقین دارم فراگیری اگر علم،
رهی از جهل و هم گردی رسا، دل.

لیبیب، از اندوه جانکاه دوران،
مبادا پژمرد آخر ترا دل.

اندخوی، ۱۳۵۳ خورشیدی

جامی مگر از بزم حیا در زده‌ای باز،
کاتش به دل شیشه و ساغر زده‌ای باز.
بیدل

بحر ادب

از هجر شرر بر دل مضطر زده‌ای باز،
اسپند مرا از چه به مجمر زده‌ای باز.

از شعشعة عارض خود، زهره جبینا،
پهلوی به مه و مهر منور زده‌ای باز.

چشم تو بسی طعنه به ساغر زند، ای شوخ،
صد رشک ز قامت به صنوبر زده‌ای باز.

بیدادگری‌های ترا با که بگویم،
تیر مژه زان چشم فسونگر زده‌ای باز.

ناراحتی دل ز چه شده بیش، ندانم،
بر زلف مگر شانه مکرر زده‌ای باز.

قانع شده بر قطره به سان صدف، ای دل،
در بحر ادب دست به گوهر زده‌ای باز.

آرامگه توست همانا خم زلفش،
ای مرغ دل خسته، کجا پر زده‌ای باز؟

ابروی تو یاد آمد و افزود الم دل،
بر بسمل نازت ز چه خنجر زده‌ای باز.

نظم تو، لیبیب، از چه چنین رنگ نگیرد،
با یاد رُخش خامه به دفتر زده‌ای باز.

اندخوی،

سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی

شعر ناگفته

در دلم شعر بیست، می خواهم که آید بر زبان،
تا شود جاری به گوش هر که چون آب روان.

جویم از بهر بیانش واژه‌های سازگار،
خواهمش در بهترین وجهی برآید از نهان.

لیک رهوار تخیل مانده از جولان فرو،
بارۀ اندیشه هم باری نمی‌تازد دوان.

هر قدر بیچم به لفظ نازک و باریک وهم،
شعر می‌ماند نهان در ابر غم چون اختران.

ای بسا معنی که با چندین فروغ و آب و تاب،
غیر پنهانی فسردن رنگ نگرفت از عیان.

با همه شوخی هزاران بیت عالی، ای دریغ،
تیره روزی بین که شد در پرده غم بی‌نشان.

باغ طبع ما جز افسردن بهاری هم نداشت،
غنجۀ اشعار ما نشگفته پژمرد از خزان.

صد بهار آمد پدید و صد چمن پیرایه بست،
حیف و صد افسوس ماییم و دل پُر ناتوان.

برده از هوشم چه قدّ جلوه بار، آگه نیم،
این قدر دانم که همچون سایه‌ام سویش روان.

سُرمه از جور سیاه کیست، یا رب، در گلو،
لال و خاموشم از آن چندان که نتوانم فغان.

کرده ام حاصل ز باغ دهر داغی و دلی،
چشم خونباری و رنگی زرد و دردی بیکران.

آه، لب بندم در این جا از سخن گفتن، لیبیب،
با که سازم حال زار خویش را خاطر نشان؟!

اندخوی، ۱۳۵۴ خورشیدی

طبع بردبار

به‌بر چو لاله دلی هست داغدار مرا،
درون سینه مگر گشته لاله زار مرا.

به‌پیش پای من افتاده هر کجا سنگی،
ز پای آخر از آن مانده راهوار مرا.

ز وضع ناخوشم افسرده‌گی به‌خود بالدم،
خزان غصه چو شد چیره بر بهار مرا.

به این همه الم دلگزا و هستی سوز،
خوشم که هست چنین طبع بردبار مرا.

هجوم سیل حوادث خراب نتواند،
که کاخ صبر و شکیب است استوار مرا.

در این ستمکده کو دلبر دل آرایی،
که دل ستاند و ماند وفا شعار مرا؟

از آن رهی که امل خواهدت کشید، لیبیب،
به‌رهنمون خرد گو که بازدار مرا!
اندخوی، ۱۳۵۴ خورشیدی

حریم ناز

باز هم هر بی‌سر و پایی سخن پرداز شد،
باز از زاغان نوای بلبلی آغاز شد.

نرگس غماز شد گویی شکاف پوستین،
بید مجنون را تماشا کن، قد طناز شد.

باز بنگر دفتر اشعار هر صاحب‌دلی،
بر ره نوباوه‌گان هرزه پای انداز شد.

بوالهوس بنگر که از عشق و محبت دم زند،
گوییا با دوست مهمان حریم ناز شد.

هر کلاغی باز گستاخانه بر شاخی نشست،
در گلستان‌ها، تو گویی با گلی همراز شد.

غنچه بر وی خنده زد چندان که لب بر لب نیست،
بی‌تأمل کی توان گفتن که گل‌ها باز شد.

اندخوی،

۱۳۵۵ خورشیدی

دست از طلب ندارم تا کام من برآید،
یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید.
لسان الغیب حافظ

بانگ تندر

هر لاله‌یی کزین دشت گلگون کفن برآید،
خون شهید میهن زان موجزن برآید.

امروز، ای هم‌اورد، نتوان نشست بیدرد،
سرها فتاده در خاک، جان‌ها ز تن برآید.

کرده دل پر از مهر آماج تیر دشمن،
بهر نجات میهن هر مرد و زن برآید.

در دره‌های پنجشیر، گرم نبرد صد شیر،
از بیستون پامیر صد کوهکن برآید.

این بوستان مقام قمری و عندلیب است،
بی‌قید و شرط از این باغ، زاغ و زغن برآید!

این گلزمین چه امکان بر غیر صحن جولان،
زین جلوه‌گاه یزدان، گو، اهرمن برآید!

فریاد نارسایم عمری ست در گلو ماند،
وقت است بانگ تندر ز ابر محن برآید.

این گلستان منزّه باد از گیاه هرزه،
تا سبزه جوشد و گل هم نسترن برآید.

بهار سال ۱۳۶۰ خورشیدی

مقدار معلم

پژمرده نگرده گل بیخارِ معلم،
علم است و ادب زینت گلزار معلم.

جسم تو اگر پرورش از مام و پدر یافت،
تربیت روح تو بود کار معلم.

از علم و ادب بهره برد طفل دبستان،
آن گه بود کوشش و ایثار معلم.

همواره فروزان بود از علم ضمیرش،
خورشید عیان بین به شب تار معلم.

با دیده قدر آن که به دانش نگرد نیک،
داند که فزون از همه مقدار معلم.

مزار شریف،

ثور ۱۳۷۵ خورشیدی

سؤال مهر

ای شام تیره را ز جمال تو مشعلی،
زلفت بر آفتاب چو شام مطولی.

سرو چمان که سیر چمن کرد آرزو،
گسترده باغ بر قدمش فرش مخملی.

با اهل ریش و فش چه بود نسبتی ترا،
گل را کسی ندید که خندد به جنگلی.

نرگس چگونه انس بگیرد به اعوری،
سنبل چسان رفیق شود با سر کلی؟!

یا چون شود غزال به خرس سیه انیس،
الفت چگونه با زغنی بست بلبلی؟!

در مقدمت چو دُرّ معانی شود نثار،
چون گوش می‌دهی تو به الفاظ مهملی؟!

کردی سؤال مهر از آن حوروش، لیبیب،
معلوم نیست پاسخ او «نه» و یا «بلی»!

تالقان،

بهار ۱۳۸۶ خورشیدی

عشق صفاچوش

ای کار تو با عاشق صد ناز و جفا کردن،
هر قدر جفا جویی، ماییم و وفا کردن!

در عشق صفاچوشت بیمی است و هم اُمید،
چشم تو و دل خستن، آن لعل و دوا کردن!

ای کشته چشمت را صد عمر ابد حاصل،
چون معجزه لعلت صد روح عطا کردن.

آن مرغ اسیرم من در حلقه گیسویت،
زنهار که مشتابی از بهر رها کردن!

پیرانه سرم عشقت تا بر دل و جان افتاد،
کو طاقت هجران و یا وصل رجا کردن؟

عشق تو به دل چون مهر بخشید صفا و نور،
کی دیده تواند زان رو کسب ضیا کردن؟

بر جان لیبیب افتاد تا شعله‌یی از مه‌رت،
خاکستر او شاید روزی به هوا کردن.

کابل،

۲۶ سرطان ۱۳۸۹ خورشیدی

تنهایی

نیفتد هیچ کس، یا رب، چو من در دام تنهایی،
نخسبد در مگاک بیکسی در شام تنهایی.

نه دلداری، نه غمخواری، نه همرازی، نه دمسازی،
نه یار همدمی ما را در این ایام تنهایی.

میِ عشرت خورید، ای دوستان، در وصلِ یار خود،
شَرنگ غم نصیب آمد مرا از جام تنهایی.

میِ صافی بیاشامید با یاران خوش صحبت،
منم در کلبهٔ اندوه دُرْد آشام تنهایی.

چسان برتابم این رنج و محن کآورده ام بر سر،
جفای دهر و درد بیکسی، آلام تنهایی.

ز تنهایی چنان زار و نزارم، زین سپس هرگز،
به پیش من مبر، ای دوست، دیگر نام تنهایی!

دروغین وعده‌یی داد آشنایی، عهد و پیمان بست،
که باشد همدمی از بهر ما هنگام تنهایی.

ولی بی‌مهری اش بنگر که بر رغم قرار و قول،
سراغ ما نمی‌گیرد به صبح و شام تنهایی.

خدایا، خود تو یار بی‌کسان و بینوایانی،
مرا مگذار از این بیش اسیر دام تنهایی!

کابل، کارتهٔ سخی،

اوّل سرطان ۱۳۹۱ خورشیدی

آسمان عشق

دلم از تیغ جورت پاره شد هم پاره‌تر بادا!
سرشک از دیده ام فواره شد، فواره‌تر بادا!
چه بیرحمی که هر دم صد جفا بر من روا داری،
که مانا در برت دل خاره شد هم خاره‌تر بادا!
دل من مشتری وار، ای سهیل آسمان عشق،
به خورشید رخت سیاره شد، سیاره‌تر بادا!
به صحرای جنون دل از غمت، ای بهتر از لیلا،
چو قیس آشفته و آواره شد، آواره‌تر بادا!
ترا فرزنگی و دانش ما در نظر نامد،
که منظور تو یک بیکاره شد، بیکاره‌تر بادا!

توان و تاب ما بُردی تو با جور مدام خود
که آخر عاشقت بیچاره شد، بیچاره تر بادا!

حسود البته پیوند دو دل را برنمی‌تابد،
در این کار او بسی مکاره شد، مکاره تر بادا!

کابل، کارتهٔ سخی

۳۰ سرطان ۱۳۹۱

جُدایی

ز من بگزید تا دلبر جدایی،
سیه شد روزگارم در جدایی.

همه گل‌های باغ سبز امید،
نموده یک قلم پرپر جدایی.

ز هجران چون نسوزد تار و پودم،
زده بر جان من اخگر جدایی.

مرا شوق وصالش بود در دل،
ولی پرورد او در سر جدایی.

کنون من در کجا جویم وصالش،
که می‌بارد ز بام و در جدایی.

چنان امید وار وصل بودم،
نمی‌آمد مرا باور جدایی.

مرا تا از درش آن شعله خو راند،
وجودم کرد خاکستر جدایی

ندانستم مگر قدر وصالش،
که ناگهان رسید از در جدایی.

مسلمانان، فراق یار سخت است،
نیاید بر سر کافر جدایی.

بگو، چون خون نگریم در فراق،
رگ جان را زند نشتر جدایی.

دل عاشق کجا و تاب هجران،
مکن یار، از حد افزوتتر جدایی.

بیا و مؤنس تنهایی ام باش،
مکن میل، ای پری پیکر، جدایی.

گهی حال لیبیب ناتوان پرس،
غمش بالین شده، بستر جدایی.

کابل، کارتهٔ سخی،

شب ۱۶/۱۵ اسد ۱۳۹۱ خورشیدی

دیوار جدایی

تا رسیده است به گوشم ز تو اخبار جدایی،
گشته چون کوه به دوش دل من بار جدایی.

چون توان بر تو رسیدن که کشیدند رقیبان،
به میان من و تو این همه دیوار جدایی.

وادی هجر تو چون طی کنم، ای گلبن شاداب،
که به هر گام به پایم بخلد خار جدایی.

زنده گی بیتو محال است به این پیکر مجروح،
با من، ای جان گرامی، مکن اظهار جدایی!

به شفاخانهٔ وصلت بنما راه، طیبیا،
که رسد باز به صحت ز تو بیمار جدایی،

غربت و خانه به‌دوشی و تهیدستی و حرمان،
همه یک سوی، ولی سخت‌تر آزار جدایی.

برق حسرت که به یک شعله‌گذار تن و جان را،
سوزناک است ولیکن نه چنان نار جدایی.

کابل، کارته سخی

۲۰ اسد ۱۳۹۱ خورشیدی

جنت روی زمین

کشور تاجیک را گر جنت روی زمین
گفته اند، الحق که این نبود گزاف، ای نازنین

هر طرف گلزار و در گلزار جاری جویبار
در چمنزارش چمان بینی به هر سو حورِ عین

گلشنش پیوسته پُر از گل به پاییز و بهار
موجزن همواره بُستانش ز ورد و یاسمین

باغ‌هایش سر به سر مملوست از الوان ثمر
هم در انهارش روان شیر و شراب و انگبین

خوشگوارتر هوایش از نسیم خُلد هم
بختیار آن کو زیدِ عمری در این خُلدِ برین

گر فرارود است همچون خاتمی در آسیا
کشور تاجیک می‌باشد در آن خاتمِ نگین

نعمت سرشار ایزد کرده ارزانی ورا
می‌نگر روی زمی‌نش هم بین زیر زمین

خوبرویانش چه کم دارند از حور بهشت؟
یکسراند آینه‌سیما، سرو قامت، مه‌جبین

رقص طاووسان به‌روی صحنه‌ نغز و دلرباست
نغمه‌ خُنی‌گرا‌نش جانفزا و دل‌نشین

آشتی و صلح شد از لطف رحمانی نصیب
مردم تاجیک را، بر همتش صد آفرین!

میهن تاجیک باد آباد و خُرم جاودان
این دعا کُن مستجاب از لطف، ربّ العالمین!

دوشنبه شهر (تاجیکستان)،

۴ نوامبر ۲۰۱۲

میمنه سوگوار^۲

باز گلگون خاکت از خون جوانان، میمنه!
مردمت بنشسته در سوگ عزیزان، میمنه!

تا یکی در خون تپی از ظلم دژخیمان قرن،
کی مصیبت‌های تو آید به پایان میمنه؟

باز در هر خانه ات شد خاندانی سوگوار،
نوحه خیزد بازت از کوی و خیابان، میمنه!

برندارد دست چند از دامت دیو ستم،
چند در خون غوطه‌ور سازندت این سان، میمنه؟

شش جوانی کز پی خدمت به تو بسته کمر،
با کدامین جرم گشته تیرباران، میمنه؟

^۲ این شعر در رثای شش تن از کارمندان محلی دفتر امداد «اکتید» که به تاریخ ۶ قوس ۱۳۹۲ / ۲۷ نوامبر ۲۰۱۳ در راه میمنه - المار از سوی هراس افگنان مظلومانه به شهادت رسیده اند، سروده شد.

چند قربانی دهشت مردم آزاده ات،
کاخ آمال تو بینم چند ویران، میمنه؟

بردباری چند؟ بر پا خیز و کن محشر به پا،
نیست این عجز و زبونی بر تو شایان، میمنه!

دشمن درنده خو را بگذران از تیغ کین،
تا بگیرد درس عبرت خصم نادان، میمنه!

دامن نزهتگهت کن پاک از لوٹ عدو،
تا گل وحدت شود هر سو شگوفان، میمنه!

دوشنبه شهر (تاجیکستان)،

قوس ۱۳۹۲

گریه کابل

کابل، از این بار غم قد رسایت خم مباد،
گریه کن، اما دلت مأیوس از این ماتم مباد!

از هراس افکن نباید در دلت افتد هراس،
خاطرت هرگز ملول از صوت زیر و بم مباد!

کابل، ای آزاده شهر باستان میهنم،
قد به اوج افتخار افراز، فرّت کم مباد!

دشمن ددخو اگر زد زخم کاری بر تنت،
جز وفاق و وحدت مردم بدان مرهم مباد!

از جفا هر کو دل خلقی نمود اندوهناک،
هم نصیبت ز انتقام دهر غیر از غم مباد!

گرگ همزاد شبان شد، وای بر حال رمه،
دوستی و دشمنی ناروشن و مبهم مباد!

وه، چه دیو این خیل خودگوش جانور پرورده است؟
آتش این جهل را هیزم بنی آدم مباد!

مشت پولادین به فرق زورگو محکم زنید،
ای جوانان، کاخ استبداد مستحکم مباد!

انقره، ۵ جون ۲۰۱۷

گلخن اندخوی

به تفتگاه مزارم، به گلخن اندخوی،
ببین که غرق خَویم، گویا فتاده به جوی!

برای سوختن جان آدمی شب و روز،
شرار می‌وزد آتش فشانده از هر سوی.

ز آفتاب مسِ آسمان چنان شده داغ،
که آب گردد از آن کوه‌های آهن و روی.

زمین چو کوره آهنگران شرار افشان،
سپهر چون دم آهنگری دمیده به روی.

چنین که می‌دمد آتش ز صبح تا به مسا،
هوا چو فیل دمان گشته توسن و بدخوی.

اندخوی، اسد سال ۱۳۹۵

بهار و نوروز

هوا، هوای بهار و نسیم نوروز است،
شگفت نیست که جانپرور و دل افروز است!

به هر طرف که دچار آیدت نگه، سبز است،
قدوم سبز بهاران چه راز مرموز است!؟

مگو که خار به گل همنشین شده است به باغ،
که سوزنش به کف آنجا بهار گلدوز است!

ز سر گرفت جوانی جهان ز فروردین،
خجسته روز نخستین آن که نوروز است.

بهار می‌گذرد، ارزش جوانی را
بدان که بر همه این نکته عبرت آموز است!

به زنده گی سخن و فکر نیک و کار نکو،
هر آن که این سه گهر داشت، دان که پیروز است!

ز بس زمین و زمان را گرفته نور به بر،
خرد به حیرت از آن کاین شب است، یا روز است؟!

شکوه و فرّ نوین یافت این کهن نوروز،
به گلزمین وطن کاین همه زراندوز است.

خجسته باد به هر فرد جشن نوروزی،
که یادگار خوش از روزگار دیروز است!

استانبول/تُرکیه)

۱۳۹۴-ییل ۲۹ حوت (۲۰۱۶-ییل ۱۹ مارچ)

تدبیر خرد

برگه‌یی گردانده شد از دفتر تاریخ باز،
مطرب گیتی به نام سال نو بناخت ساز.

پارسایی و نهفتن سرّ عشق آسان نبود،
می بده، ساقی، که آخر شد برون از پرده راز.

تا توانی بایدت از دامن خاطر فشانند،
گرد اندوه کهن، چون سال نو آمد فراز.

می‌نوازد مطربِ امروز در رپ، جاز و پاپ،
ای مغنی، لیک تو بنمای آهنگ حجاز.

سال و مه بگذشت و کاری بر نیامد از گفت،
زان که نگرفتی تو تدبیر خرد را کارساز.

بخیه چارق نخندد تا به حال مضحکت،
بایدت از هرزه‌گردی‌ها نمودن احتراز.

خلق را بنگر که از بیداد مشتت‌ی سودجو،
می‌کشد مشکل نفس ز ادبار در سوز و گداز.

مردم مظلوم و محتاج از سر در مانده‌گی،
چند ساید بر در بیدادگر روی نیاز؟

در ره حقّ و عدالت رزم باید بی‌امان،
ورنه کی گردد در اقبال بر روی تو باز.

سال نو را شو پذیره با تلاش و سعی و جهد،
تا شود در زنده‌گی از آن نصیب امتیاز.

انقره، مارچ ۲۰۱۷

جلوه‌گاه ناز

دوش گلزار خیالت خُفت در آغوش چشم،
بست آذین دگر زان خانهٔ گلپوش چشم.

گشت از فیض نگه بر روی تو زیباشناس،
بار مَنّت، هر قدر خواهی، بنه بر دوش چشم.

آفتابِ آن عذار آتش زدی بر خانه اش،
سایهٔ مژگان نمی‌گردید اگر روپوش چشم.

جلوه‌گاه ناز او ز آواز پاش افزود فرّ،
گوش از آن گرم تکاپوهاست دوشادوش چشم.

صید چشمی مست گشتن وانگهی حفظ خرد،
چشم نتوان داشتن از مردم مدهوش چشم.

بر رهت این سان که بیتابانه می‌دوزد نگاه،
مژده‌یی گویا ز تشریفت شنیده گوش چشم.

تا نهی پا، خانه خود دیده خوش آراست، لیک
زد به هم آن را ز شادی طفل بازی گوش چشم.

بعد چندین سال محرومی، خوشا، باری ز بخت،
شد نصیبش نعمت دیدار، بادا نوش چشم!

معرفت را راه دشواری است پیش رو، لیبیب،
نیست کافی اتکا بر فهم گوش و هوش چشم.

انقره/ تُرکیه،

۱۰ اسد ۱۳۹۶ خورشیدی (اول آگست ۲۰۱۷ ترسای)

در سوگ طاهر جاسز رؤوف

که ناگهان از میان ما رفت!

دریغا، نیست عالم را وفایی،

نباشد زنده‌گانی را بقایی.

چه دل بندد بدان فرزند آدم،

که در پی باشدش از جان جدایی.

نه عیش و عشرت آن را دوامی،

نه درد جانگدازش را دوایی.

روا دارد به‌نیکان بدگهر دهر،

سراسر جور و ظلم ناروایی.

ستاند جان پاک بیگناهان،
نبخشد بینوایان را نوایی.

دریغا، طاهر، آن پاکیزه طینت،
نکو سیرت جوان باصفایی.

رؤوف و مهربان بود او به یاران،
به اقران داشت مهر و همنوایی.

ضمیرش بود از دانش منور،
که می‌افگند بر هر سو ضیایی.

جگر بند گرامی بود بر من،
به هر جا دستگیری، همصدایی،

فغان کز جور چرخ بی سرانجام،
گرفت او را ز ما دست قضایی.

چه مرگ نابه‌هنگام آمد و برد،
ورا زین خانه بر دیگر سرایی.

ز سوگشی ناله‌ها برخاست از دل،
فضا آگند دود آه و وایی.

روانش شاد و یادش جادوان باد،
به‌حقش این بود ما را دعایی!

ناحیهٔ مماق/انقره، ترکیه،

ساعت ۲:۵۵ شب ۱۱/۱۰ فبروری ۲۰۱۸

نیرنگ بهار

بزم عشرت گرچه در هر دور و بر دارد بهار،
بر دل افسرده از غم کی اثر دارد بهار.

لاله‌ها این سان که توفان کرده در دشت و دمن،
از پی آتش زدن بر جان شرر دارد بهار.

هیچ باک از رنگ زرد و نوحه دل نیستش،
چشم نابینا و مانا گوش کر دارد بهار.

از مصیبت گر نه بنشسته‌است در سوگ، از چه رو
جامه از ابر سیاه و چشم تر دارد بهار؟!

گریه اش از چشم ابر و ناله اش از رعد چیست،
گر نه از اندوه و درد دل خبر دارد بهار؟!

رنگ او بشکستنی، شادابی اش افسردنی‌است،
جز ندامت زین حیات آخر چه بر دارد بهار.

هر چه آورد او ز سامان طرب، برباد رفت،
زین شکوفایی چه سود، آخر ضرر دارد بهار.

کی توان گل چیدن از شاخ طرب بی زخم خار،
یک طرف نوش و دگر سو نیشتر دارد بهار.

هوش کن، هر روشنایی راست ظلمت در کمین،
شام تارش هست در پی، گر سحر دارد بهار.

عده‌یی را دلکشا و بهر جمعی غم‌فزا است،
چشم هر بیننده را رنگی دگر دارد بهار.

لعبت گل را جمال آراست، «صایب» راست گفت:
«از دل پُر خون بلبل کی خبر دارد بهار».

فصل گل بر ما، لیبیب، امسال اندهبار بود،
تا ره دیگر چه نیرنگی دگر دارد بهار.

انقره،

۱۸ حمل ۱۳۹۷ / ۷ اپریل ۲۰۱۸

مصحف عشق

سر آید عاقبت عُمر از تپش در سنگر عشقم،
نگردد از ورق گردانی آخر دفتر عشقم.

غبارم را نشستن گر به دامانش نبود اقبال،
چه حکمت داشت گشتن این قدر خاک در عشقم؟!

گل هر آرزو بشگفت در دل، پژمرد از یأس،
گدای شهر نومیدی، غریب کشور عشقم.

جنون تازم، غم آوازم، اسیر پنجه نازم،
وطن آوارهایی در وادی پهناور عشقم.

فغانم، آهم، اندوهم، نیازم، گریه ام، اشکم،
میر، ای مدعی رشکم، مصفا گوهر عشقم!

هوس پرورده را با عشق نبود نسبتی هرگز،
تو میدان کهنه کورش، گر بگویند نوکر عشقم.

چو خورشیدم ز دل فواره زد تا شعله شوقت،
شده جولانگهی از باختر تا خاور عشقم.

نمودم از کتاب عشق درس مهر تو ازبر،
به‌هر رنگ امتحان کن گر نداری باور عشقم!

اگر از مصحف عشق آیتی خواندی، مشو غافل،
که باقی نیست در آن چیزی از خشک و تر عشقم.

تو، دل با یار دار و دست خود هم برمدار از کار،
خوش اندرزی است این از مرشد روشنگر عشقم.

زمینگیر محبت باش و بال افشان عقاب‌آسا،
که سهل آمد سفر اندر وطن با شهپر عشقم.

نگه هر چند سیری در تماشاگاه امکان داشت،
نیامد در نظر زیباتری از منظر عشقم.

به‌مضراب خموشی می‌زنم ساز محبت را،
شگفت آید خرد را زین که چون خنیاگر عشقم؟!

به ظاهر گر ندارم بهره‌یی از زینت دنیا،
حریم دل بود آراسته با زیور عشقم.

نشد آیین ما بر درگه زور و زری تعظیم،
لیبیب، آری، بدین آزاده طبعی چاکر عشقم!

انقره، شفاخانه نمونه،

پنج‌شنبه، ۲۷ دیسامبر ۲۰۱۸

فحوای ناز

ای خرام سرو رعنایت چمن آرای ناز،
می‌شگوفد یعنی از هر گام تو گل‌های ناز!

خنده‌ات امواج ناز و هر سخن توفان ناز،
بحر استغنائی، ای جان، یا مگر دریای ناز؟!

هرگز از طرز خرامت هستی‌ام غافل نشد،
افکند هر دم طنین بر گوش جان آوای ناز!

اوست معذور، از نیاز ما اگر آگاه نیست،
نرگشش پیوسته سرمست‌است از صهبای ناز.

پاک‌بازی همچو ما کمتر توان کردن سراغ،
بسکه بنهادیم نقد دین و دل در پای ناز!

دفتر دل راست زینت از ادا و عشوه‌اش،
نرگشش با هر نگاهی می‌کند انشای ناز.

آن چنان کز جلوهٔ رنگش توان گل را شناخت،
پی توان بردن به گُنهٔ حُسن از فحوای ناز.

عشق را نازم که عاشق را سبکبال آفرید،
می‌رویم از خویش در هر لحظه با ایمای ناز.

غربت ما گر شود منظور چشم التفات،
افکنم رحل اقامت چند در مأوای ناز!

آن قدر غنچ و دلالش بر دلم دارد نفوذ،
نیست ذرات وجودم خالی از اجزای ناز.

چشم مستش گر دهد بر غمزه فتوای جهاد،
جان سالم کی بری از تیغ بی‌پروای ناز؟!

واجب آمد حفظ عزّ نفس بر هر کس، لیبیب،
کی توان با ناکسی گشتن قدح پیمای ناز.

انقره، شفاخانهٔ نمونه،

۲۸ دیسامبر ۲۰۱۸

صفای طینت

بنمای لب به تبسمی، گل و غنچه سر به سر آفرین،
 بگشا زبان به تکلمی، همه جا در و گهر آفرین!

ز تهاجم سپه خزان، شده زیر و رو گل و بوستان،
 تو به خنده‌یی بگشا لبان، گل عالم دگر آفرین!

گر ارادل تهی از خرد، نگرد سوی تو به چشم بد،
 تو به دفع این همه دام و دد ز نگاه خود شرر آفرین!

ز کدورت دل مفسدان، شده تیره شب اگر این جهان،
 تو صفای طینت خود نمای و به خنده‌یی سحر آفرین!

به حریم باغ تو باغبان شجر ستم بنموده غرس،
 بی ریشه‌کندن این شجر ز درایتت تبر آفرین!

تو به نام جدّ و پدر مناز و سمنده اهلیتت بتاز،
بنما ثبوت لیاقت و ز معاصران بیر آفرین!

ز قفای بیدلِ نکته‌دان، چه رسد، لیبیب، شدن روان،
تو نمای طبع خود امتحان، به سویه‌ات اثر آفرین!

انقره، شفاخانه نمونه،

اول جنوری ۲۰۱۹

دانشگاهِ نزاکت

دو نرگس مستِ سحرکارت کند گر این گونه فتنه برپا،
یقین که آشوبِ صد قیامت فتد دمامم به ملک دل‌ها.

به گلبن از ناز غنچه خندد، ز نغمه بلبل زبان نبندد،
دل همه خرمی پسندد، تو نیز لب را به خنده بکشا.

به نزد عشاق این مبرهن که رشک تیری ست مرد افگن
تویی و با غیر سیر گلشن، من و ز حسرت فتادن از پا.

ترا به دانشگه نزاکت نداد اگر درس ناز اُستاد
چگونه در فنّ عشوه گردیده ای چنین کارفهم و دانا؟!

تبسمت صبح زنده گانی، تکلم از لعل دُر فشانی،
ز خنده‌ات گلشن جوانی شگفته رنگین و عالم آرا.

به دور حُسنت دم از لطافت به باغ گل از سبکسری زد،
صبا به رویش نواخت کاجی، شدش از آن روی سرخ سیما.

ز کف شد اجلال و افتخارات، ذلت آمد دریغ و هیهات
چو اشتر از بس که بست تقدیر بر دم خر عنان ما را.

نه روی بنمود صبح امید و نه فروزان دمید خورشید،
گل هدف در کویر خشکید از اشتباهات باغ پیرا.

اگر برآیندِ جهد معکوس گشت اکنون مباش مایوس،
کند حمایل ز مهر فانوس دست طالع به طاق فردا.

لیبیب، از شعر نغز و دلکش، سزد دلِ دوستان کنی خوش،
غزل در این وزن پُر کش و فش کنند امروز کمتر انشا.

انقره/ترکیه

۳ جولای ۲۰۱۹

اندیشه خونخواری

خاک کابل باز، افسوس، آبیاری شد ز خون،
جویباران هر طرف، دردا که جاری شد ز خون.

نالۀ مرغان بسمل در فضا پیچیده‌است،
لاله‌رنگ از این الم صوت قناری شد ز خون.

سیر از آشامیدن خون خصم دد طینت نشد،
هر قدر خون بیشتر خورد او، خماری شد ز خون.

چند خون آلوده‌ات بینم، وطن، کی می‌رسد
آن زمان، گویند تا کاین ملک عاری شد ز خون.

گر زمستان است از خون شهیدان برف سرخ،
ور بهار آمد به جای گل بهاری شد ز خون.

خون مردان و زنان و کودک و پیر و جوان،
ریخت از بس این هیولا، سیل جاری شد ز خون.

باد بر اندیشه خونخواری ات نفرین، عدو،
این چه بیماری، چگونه کامگاری شد ز خون؟

انقره/ترکیه،

۲۸ اسد ۱۳۹۸ (۱۹ آگست ۲۰۱۹)

چلچراغ یاسمن

گر خرامد ماه من بر سیر باغ یاسمن،
در دل گل اوفتد از رشک داغ یاسمن.

گر گذارش شامگه بر یاسمینزاری فتد،
باغبان در راهش افروزد چراغ یاسمن.

در چمن نرگس ز چشمش گر نه مستی وام کرد،
از می شبنم چسان پُر کرد ایاغ یاسمن؟

در لطافت چون حریفِ آن تنِ سیمین نشد،
سوخت در باغ از سر غیرت دماغ یاسمن.

تکیه زد بر بستری از یاس آن نازک‌بدن،
یا یکی قو شد سوار ارغوماغ^۳ یاسمن؟!

^۳ ارغوماق/ارغوماغ [واژه ترکی]: نوعی اسب تیزرفتار و چابک از نسل اسب‌های

صحن گلشن شد منور ز آفتاب عارضش،
کی بود این روشنی از چلچراغ یاسمن؟!

کرد گلگشت چمن آن مه به گلگون پیرهن،
یا خرامان گشت طاووسی به باغ یاسمن؟!

یاسمین اندام گلرویی گزیدستی، لیبیب،
سیر گلزارت چه حاجت در سراغ یاسمن!

انقره/ترکیه،

شب ۳/۲ سپتامبر ۲۰۱۹

شب یلدا

مهر زد تکیه به بزغاله و آمد یلدا،
ای دو گیسوی تو یلدا شب و تو خود لیلا!

گرچه یلداست یکی تیره شب دور و دراز،
که در آن نیست مه و مهر و ستاره پیدا.

لیک از لای دو زلف تو که خود یلدایی است،
اختر و مهر و مه از خال و رخت روی نما!

شب یلدا چو زنی است پلاسین معجر،
که بود گرزن قیرینه آن شام سیا^۴.

لیک آبستن طفلی است به نام خورشید،
که شود صبحگهان زاده ز بطن یلدا!

^۴ تعبیری است از منوچهری دامغانی:

شبی گیسو فروهشته به دامن،

پلاسین معجر و قیرینه گرزن.

نور می‌بخشد و گرما به جهان این کودک،
پس مکن از کدر و سردی یلدا پروا!

تار امید به فردای درخشنده ببند،
که بنی آدم از این رشته رود بر بالا.

همگان منتظر زایش مِه‌رند امشب،
شب یلدا به همه نیک و مبارک بادا!

انقره،

شب ۳۰ قوس / ۱ جدی ۱۳۹۸ خورشیدی

الاهه عشق

کاش از اول روز تو زیبا عروسم می‌شدی،
هر زمان پرورده‌ آغوش و بوسم می‌شدی!
گر نشد در اندخوی و بلخ دیدارت نصیب،
کاش باری روبرو در ملکِ روسم می‌شدی!

وه، چه می‌شد هر دو می‌کردیم در ایران سفر،
همسفر در اصفهان و یزد و توسم می‌شدی!

در خم سنبل بماندی تا بلورین سیب تو،
گوی سیمین، صولجان آبنوسم می‌شدی.

بهر تسخیرم چو رب النوع می‌شد هر بُتی،
تو قویتر از همه‌ی آنها زئوسم می‌شدی.

ای الاهی عشق، ای دخت ژوپیتر در سپهر،
تو به‌زیبایی، فریبایی و نوسم می‌شدی!

بیتو فریاد دلم را گوش غفلت کی شنید،
کاشکی انگیزه بانگ خروسم می شدی.

از تأسف بهر عمر رفته اکنون سود نیست،
با شکر خندی بی رفیع فسوسم می شدی!

انقره، نوامبر ۲۰۱۹

دریغا، معلم!

(سوگسرودی برای استاد محمدعمر بیگزاده،

و استخراج مادهٔ تاریخ درگذشت وی)

مرّبی است بر اهل دنیا معلم،

مدرّس، مدبّر، توانا معلم.

چو بیمار جهلی، برو سوی مکتب،

کند این مرض را مداوا معلم.

به صورت مرّبی گرت والدین است،

ترا پروراند به معنا معلم.

تن مرده را روح بخشد ز تعلیم،

به اعجاز دانش مسیحا معلم.

به چشمم جهان جلوۀ دیگری کرد،

چو بنمود چشم دلم وا معلم.

مرا بود فرزانه آموزگاران،
که هر یک فرهمند و دانا معلم.

چه آموزگاران و دانش‌سورانی،
که بونصر عصر، ابن سینا معلم!

یکی زین میان بیگزاد، آن نکومرد،
به‌علم و ادب بود یکتا معلم.

به‌تعلیم اولاد این مرز و این بوم،
کشیده‌است زحمت همانا معلم.

خوشا، پرورش داد شاگرد بسیار،
که هر یک مهندس، اطبا، معلم.

دریغا و دردا که آخر سفر کرد،
ز دنیای دون سوی عقبا معلم.

همه دوستان را به‌سوگش نشانید،
چو از همگان شد مجزا معلم.

چو تاریخ فوتش بجستم، خرد گفتم:
«ترا مهربان بود حقا معلم -

به سال وفاتش بریز «آب» دیده،

روان بر زبان ران: «دریغا، معلم!»!

[(آب = ۳) + (دریغا = ۱۲۱۵) + (معلم = ۱۸۰) = ۱۳۹۸]

(۱۳۹۸ هجری خورشیدی)

انقره، ۷ دسامبر ۲۰۱۹

تک‌درخت زرد و سرخ

باغ را پاییز پوشانید رخت زرد و سرخ،
بنگری هر سو، به چشم آید درخت زرد و سرخ!

زعفرانی رنگ بر ما، عارض گلگون به یار،
عشق کرده‌است ارمغان این گونه بخت زرد و سرخ.

نیست کم پاییز در زیبایی از فصل بهار،
کرد بر تن عالمی را رخت و پخت زرد و سرخ.

با همه زیبایی‌اش دارد پیام از فصل سرد،
هان، مشو غافل تو از ایام سخت زرد و سرخ!

در چمن گسترده‌اول فرش زنگاری بهار،
دست پاییزش کنون بنهاد تخت زرد و سرخ.

در مسیر زنده‌گی آیین یک‌رنگی گزین،
چند بوقلمون توان شد، ای کرخت زرد و سرخ؟

رنگ‌های چار موسم در تمامت گونه‌گون.
آشکارا کرد از آن پاییز لخت زرد و سرخ.

در خزانِ عُمر، در عُربت چه پرسى از لیبیب،
مانده در این دشت او چون تک‌درخت زرد و سرخ.

انقره، ۱۷ اکتوبر ۲۹۱۹

خوشا و خرّما وقت حبیبان،

به‌بوی صبح و بانگ عندلیبان.

(شیخ اجل سعدی شیرازی)

غم غربت

خوش آن دم دور از چشم رقیبان،
کنار آید محبان با حبیبان.

بساط عیش و شادی گسترانند،
خوشا دل‌داده‌گان با دلفریبان!

شکیبایی سزد در عاشقی، لیک،
منم در عشق تو از بی شکیبان.

شود وصلت نصیبم، دارم امید،
نسازد ایزدم از بی نصیبان.

شفا بخش از لب نوشین به‌دردم،
مکن این خسته محتاج طیبان.

فتادم از دیار و یار خود دور،
به‌ملک غیر در جمع غریبان.

سزد بر روزگار خویش گریم،
کنم چاک از غم غربت گریبان.

ز هجران چون نالم، دور از گل
فغان نبود شگفت از عندلیبان.

ولی هست از خدای عشق امید،
محبان را رساند بر حبیبان.

ندارد سود بر پرهیزم از عشق،
شنیدن و عظمی و اندرز خطیبان،

خوش آن دم در ادبگاه محبت،
به‌پا داریم صحبت با ادیبان.

گره از کار بکشای از ره عقل،
لیبیب، اینست در خور بر لبیبان!

انقره، ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۹

شاعر فرزانه

(سوگسرودر در تعزیه استاد متین اندر خوبر)

و استغراج ماره تاریخ در گذشت او)

دردا که ز دریای ادب درّ ثمین رفت،
ز انگستری شعر درخشنده نگین رفت.

از دکلمه نظم دلاویز و روانبخش،
در گوش جهان، وه چه خوش افکند طنین، رفت.

صیت سخنش شد ز خراسان به فرارود،
زان جا به ختا و ختن و سرحد چین رفت.

او نیم سده در دو زبان داد سخن داد،
بر شش جهت آوازه اشعار گزین رفت.

فریاد که دست اجلس گشت گلوگیر،
شد شاعر فرزانه ما خاک نشین، رفت.

گرچند تن خاکی‌اش این جا به زمین ماند،
روحش زده پر جانب فردوس برین رفت.

دایم سخن از حقّ و عدالت به زبان راند،
امید که بر رحمت حق گشت قرین، رفت.

زین حسرت و اندوه که ناگه به دل افتاد،
تا هفت فلک نوحه و شیون ز زمین رفت.

بگریسته جُستم ز خرد سال رحیلش،

با لحن حزین گفت: «ای افسوس، متین رفت!»!

(۱۳۹۸ خورشیدی)

انقره، ترکیه، ۱۹ جنوری ۲۰۲۰ میلادی

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را،
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را.
لسان الغیب خواجه شیراز

دشمن نادیده

اگر یابد پزشکی راه درمان «کرونا» را،
سزد بر سر گذارندش مرصع تاج زیبا را^۵.

چنان این خصم نامرئی جهان را زیر و رو کرده‌است،
که کس نشناسد از وحشت ز هم دست و پا را.

به قوتی برنشانیده‌است جمع زورمندان را،
که کاهند اندک از دل حرص و آز ملک دنیا را.

^۵ ویروس کرونا، نام خود را از کلمه «کرون» Crown - به معنی «تاج» گرفته است، چون سطح بیرونی آن به تاج پادشاهان شباهت دارد! کرونا را با این تشابه می‌توان «شاه ویروس‌ها» نامید، از این رو، پزشک یا پزشک‌انی که با ساختن واکسین در مهار کردن این ویروس کشنده پیروز شوند، باید با گذاشتن «تاج زرین مرصع» بر سر شان، از آنان تقدیر صورت گرفته، عنوان «قهرمان/ قهرمانان بهداشت» برای ایشان تفویض گردد!

سراسر شهرها و جاده‌ها خالی ز رهرو شد،
کجا آن چشم بینایی که بیند این تماشا را.

فرمانده‌است نبض زنده‌گانی از تپش، هیهات،
ندیده هیچ کس در خواب هم این گونه رؤیا را

به قبض روح انسان بوده چابکتر ز عزرائیل،
که می‌سازد به یک ساعت تهی از جان بدن‌ها را.

نیامد موشک و بمب اتم کارا در این پیکار،
شکستی داده سخت اردوی روس و آمریکا را.

به دو سه مه دمار از روزگار آدمی آورد،
معاذ الله، اگر زین بیشتر بیرون کشد پا را.

پزشکان با سلاح معرفت در رزم مشغولند،
بود تا زودتر از پا درآرند این هیولا را.

نبرد، ارچند با این دشمن نادیده، دشوار است،
به حکمت می‌توان بکشود آخر این معما را.

ستیزش با چنین خصمی توان محض از ره دانش،
 برون کن از سر اوهام و خرافاتی تمنا را.

کجایید، ای فرادستان مست از باده نخوت،
 که می‌خواهید بلعیدن ز روی آذ دنیا را!

فروبرده سر خود در گریبان باید اندیشید،
 که نتوانید از آن خویش کردن جمله اشیا را.

ستم کمتر روا دارید بر جان فرودستان،
 که گیرند از شما زود انتقام این جفاها را.

پزشکان را کنید اندر مهار این وبا یاری،
 «کرونا» فرق نهد ناتوانا و توانا را.

به‌ابنای بشر این سخت هشدار است گر داند،
 که نگذارد از این پس در طبیعت گام بیجا را!

انقره، ۷ اپریل ۲۰۲۰

حَلَّةُ شَعْر

ای صبح نوشخندت بر جسم جان دیگر،
بالای جلوه بارت بر تن روان دیگر.

ابروی و سَمه‌سایت با نور سایه چشم،
در آسمان حُسنَت رنگین کمان دیگر.

بالنده شد چو حُسنَت بگداخت عالمی را،
جز این نبود ما را بر تو گمان دیگر.

آخر کبوتر جان سوی تو شد پرافشان،
جز بام کاخت او را کو آشیان دیگر؟

در عشقت از تپیدن دل سخت ناتوان شد،
بخشا به نوشخندی او را توان دیگر!

ما را به صدق در عشق صد بار آزمودی،
گر هست شک هنوزت، کن امتحان دیگر.

بازار حله شعر رو بر کساد بنهاد،
گو، فرخی بیاید با کاروان دیگر! ^۶

برخاست از میان داد، گسترد سایه بیداد،
بادا که سر برآرد نوشیروان دیگر.

خواهی، لیبیب، شعرت تا اهل دل پسندد،
مضمون تازه دریاب، طرز بیان دیگر!

انقره/ترکیه،

۱۰ اپریل ۲۰۲۰

^۶ اشاره به این مطلع یکی از قصاید فرخی سیستانی شاعر دربار غزنویان (سده پنجم هجری قمری/ یازدهم میلادی):

با کاروان حله برفتم ز سیستان

با حله تنیده ز دل، بافته ز جان.

باز به گلشن بیا، آب رُخِ گل بریز،

شانه به کاکل بز، نکهت سنبل بریز.

شادروان میرغلام حضرت شایق جمال^۷

پاکی طینت

ساقی بزم طرب، در قدحِ مَل بریز،

این همه تأخیر چیست، می به تسلسل بریز.

مجلس مستان مخواه، خالی از آواز و ساز

شیشه می باز کن، نغمه قلقل بریز!

گر دهدت روزگار خون رز و آب خضر،

آن به تعارف بخور، این به تجاهل بریز.

گلرخ من صبحدم کرد به گلشن خرام،

خیز نسیم سحر، بر سر گل، گل بریز!

لب به تکلم گشا، خال معنبر نما،

بر بُن گل آب ده، دانه به بلبل بریز.

^۷ پاسخ شایق جمال است، لیبیب، این غزل،

بیک صبا، بر سر تریبت او گل بریز!

زیور انسانی‌ات پاکی طینت بس است،
رسم تکلف بسوز، رنگ تجمل بریز.

چند به‌ذلت توان ماند پس از کاروان،
خشت ترقی بنه، طرح تکامل بریز!

گر من و تو ما شویم، قطره به‌دیریا شویم،
تا برهی از دویی، جزو سر کُل بریز.

از غم دوران لیبیب گشت پریشان دماغ،
بر سر بالین او نکهت کاکل بریز.

انقره/ترکیه،

شب ۱۷/۱۶ آوریل ۲۰۲۰ م.

زادروز

ما به رگم اختیار خود به دنیا آمدیم،
ماند میهم کز کجا بهر چه این جا آمدیم.

نظم را در بزم هستی بسکه درهم یافتیم،
بارها خوردیم افسوس، آه، بیجا آمدیم.

هیچ سودی لیک از این سامان پشیمانی نبود،
سرزنش کردیم خود را، حیف کاین جا آمدیم.

چشم بکشودیم گرچه بر جهان ناخواسته،
چاره‌یی جز زیستن نبود چو حالا آمدیم.

بارها سر در گریبان برده اندیشیده ایم،
بهر اهدافی و یا محض تماشا آمدیم؟

شست و سه سال از سرم بگذشت از آن دم تا کنون،
کز عدم بر ملک هستی راه بیما آمدیم.

نیک اندیشیم اگر این آمدن بیهوده نیست،
از پی اهداف انسانی والا آمدیم.

خدمت هم‌نوع و عُمران وطن مقصود ماست،
هر کجا رفتیم این بود آرزو، یا آمدیم.

زخم ملت را به‌نحوی گر توان مرهم نهاد،
می‌توان آسوده خاطر شد که کارا آمدیم.

از فروغ گوهر نظم دل‌افروخت، لیبیب،
دان که بر امحای ظلمت مهر آسا آمدیم.

زادروز خود گرامی داشتیم با این غزل،
تا مپنداری به‌محفل بی‌هدایا آمدیم.

انقره/ترکیه، ۳۱ جوزا/خرداد ۱۳۹۹

(۲۰ جون ۲۰۲۰)

دریای خیالیم، نمی نیست در این‌جا،
جز وهم وجود و عدمی نیست در این‌جا.
ابوالمعانی بیدل

جلوه هستی

هستی چمنی دان که چمی نیست در این‌جا،
از جوی خیالات نمی نیست در این‌جا.

در وهم چه پیچی، به خرد پیچ که هر سو،
جز جلوه هستی عدمی نیست در این‌جا.

هر آن چه که موجود بود، محو نگردد،
تغییر بجز کیف و کمی نیست در این‌جا.

یارت به دیار و تو پی‌اش چشم به‌گردون،
جز ماه جبینان صنمی نیست در این‌جا.

پندار تو برخاسته از هستی عینی است،
جولانگه آهوست، رمی نیست در این‌جا.

در جاده اوهام توان رفت ز خود، لیک
رهرو گم و نقش قدمی نیست در این‌جا.

از ظلم چه نالی، اگر از بهر رهایی -
آمادهٔ رزمی، ستمی نیست در این جا.

از خوان لئیمان طمع لقمه بُود خام،
جز چین جبینی کرمی نیست در این جا.

خورشید نهان گشته ز خُفاش سرشتان،
پایاست شب و صبحدمی نیست در این جا.

شایان نُبُود شکوهات از دوری دلداری،
پیغامی اگر هست، غمی نیست در این جا.

دُر ریز، لیبیب، از سخت، گرچه به همیان،
دینار نداری، درمی نیست در این جا.

انقره/تُرکیه

۴ عقرب/آبان ۱۳۹۹ خورشید

(۲۵ اکتوبر ۲۰۲۰ ترسایی)

یورش به سروستان دانش

(در نکوهش حملهٔ هراس افکنان به دانشگاه کابل)

باز وحشی طیتتان بر باغ دانش تاختند،
تازه گل‌ها را در آن گلزار پرپر ساختند.

جانیان تشنه بر خون از سر کین، ای دریغ،
بر سر اهل قلم بنگر که شمشیر آختند.

لانه کردند اول این اشرار در دانش سرا،
رایت ارباب پس بر بام و در افراختند.

با یکی دزدانه یورش سوی سروستان علم،
نونهالان را به بیرحمی ز پا انداختند.

بلبلان گلشن دانش به خاک و خون تپید،
زین شرر کاین تیره دل‌ها در چمن انداختند.

باز یک بار دگر شد اهل میهن داغدار،
زین فجایع کاین جنایت پیشه‌گان پرداختند.

هر طرف تیغ آختند و خون ناحق ریختند،
هر کجا آتش زدند و خشک و تر بگداختند.

تا ابد نفرین عالم باد بر دهشت‌فگن،
کز جنایت بر سر ما حشر برپا ساختند.

انقره،

۱۳/۱۲ عقرب/آبان ۱۳۹۹ خورشیدی

(۲ نوامبر ۲۰۲۰ میلادی)

ب) چکامه‌ها و مخمس‌ها

نجوای شورانگیز^۸

(بخشیده به برنا اسحاقووه استاد موسیقی شش‌مقام)

هر سخن ریزد ز لعل شکر افشان شما،
صد طرب بخشد به دل‌های اسیران شما.

از دل و جان ما همه مفتون آواز تو ایم،
کرده ما را بسکه چون آینه حیران شما.

کو دلی نبود اثر پرورده آهنگ تو،
جان به‌وجد آید هم از لعل سخندان شما.

بسکه بر دل‌های پزمان می‌دهی ذوق نشاط،
یک دل غمگین نمی‌باشد به‌دوران شما.

^۸ این قصیده را شاعر در ماه حمل (فروردین) سال ۱۳۵۵ هجری خورشیدی (مارچ ۱۹۷۶)، زمانی که دانش آموز صنف دوازدهم لیسه ابومسلم اندخوی بود، به‌خواش جمعی از هم‌مصنفی‌های دوستدار موسیقی و ارادتمندان شادروان برنا اسحاقووه (۱۹۲۷-۲۰۰۱م) شش‌مقام‌خوان افسانه‌یی سده بیستم جمهوری‌های تاجیکستان و اوزبیکستان شوروی پیشین سروده بود که چکامه از سوی دوستان مزبور به نشانی رادیوی تاجیکستان فرستاده شده، از سوی یکی از گوینده‌گان آن رادیو دکلمه و پخش گردیده بود.

شهرت کاذب ندارد رتبه در بزم جهان،
نیست بلبل را مقامی در گلستان شما.

در حریم بزمگاهت لب ز هم نتوان گشود،
می‌زند مهر از حلاوت بسکه الحان شما.

می‌کند موسیقی خاور به نامت افتخار،
مفتخر باشد نه تنها تاجکستان شما.

شعرهای «بوالمعانی» بیشتر بخشد اثر،
از ترنم در لب لعل سخندان شما.

گر غزل‌های طرب انگیز «حافظ» سر کنی،
شور انگیزد به دل آوای لرزان شما.

نظم «سعدی» و «هلالی» است بی حد خوشگوار،
بهر هر طبعی از آن لعل غزلخوان شما.

می‌شود شیرینی اشعار «مخفی» آشکار،
در لب شیرین بیان و شکر افشان شما.

در «عراق» و در «بیات» از بسکه توفان می‌کنی،
کو دلی کاو را اثر نبود ز توفان شما؟

فرحت افزا از نوای عندلیب آمد «نوا»،
از نوای جانفزای لعل خندان شما.

وه، چه شور و شوق انگیزد به دل «ببیاکچه»،
خاصه از نجوای شور انگیز و الحان شما.

«گریه» را گر سر کنی سازد ز شادی گریه سر،
از سر وجد این هواداران گریان شما.

صد قیامت شور پیچیده به «نوروز صبا»،
یک قلم گردد عیان ز آهنگ نالان شما.

گر لب شیرینت از «عشاق» و «ایلغر» دم زند،
جان به رقص آید شود تا صدقه جان شما.

در «ادا» توفان چسان گویم، قیامت می‌کنی،
این نباشد سحر، اعجاز نمایان شما!

خواه توفان آفرین، خواهی قیامت کن به‌پا،
با چنین لحن طریزا هست حق آن شما.

راستی، آرام جان ما بود «آرام جان»
ای دل و جان باد سر تا سر به‌قربان شما!

سود سر را «شش مقام» از تو بر افلاک مقام،
باد والاتر از آن هم رتبه و شان شما!

عندلیب تاجکستانی و بهر عندلیب،
نیست خوشخوانی مسلم اندر آوان شما.

چون لیبیب از نغمه ات عمریست شاد و سرخوشیم،
هر قدر بتوان ستودن است شایان شما!

اندخوی،

حمل/فروردین ۱۳۵۵ خورشیدی

تابلوی هرات^۹

ز جا پرید چو سیمرغ ما به سوی هرات،
نگه دوید به هر سو به جست و جوی هرات.

گشود ره به هوا مرغ آهنین شهپر،
چو یافت پُر سر من از هوای کوی هرات.

هوای مشعل تابنده در دل تاریخ،
کشیده بود چو پروانه ام به سوی هرات.

چه گلشنی که هزاران خوشنوا بودند،
هماره نغمه سرا بهر رنگ و بوی هرات.

کدام شهر توان یافت از بلاد قدیم،
که از شکوه زند دم به پیش روی هرات.

^۹ این قصیده، هنگامی که سراینده در جمع هیأت استادان جهت جذب جوانان ترخیص شده از خدمت سربازی به دانشگاه، نخستین بار سفری به شهر هرات داشتیم، سروده شده، در روزنامه «اتفاق اسلام» آن جا به نشر رسیده بود.

به این ادا نشود چون بیان مراتب شوق،
روم ز مطلع دیگر به گفتگوی هرات:

ز دیر باز به دل بود آرزوی هرات،
خوشا که دیده گشودم کنون به روی هرات.

نگاه گل به بغل از شقایق و سوسن،
مشام گشت معطر ز نازبوی هرات.

به وصف این چمنستان چسان نوا سنجم،
مدد نجسته ز مرغان نغمه‌گوی هرات.

دلا، طواف مزار بزرگمردان کن،
که خفته اند در این خاک مشکبوی هرات.

مباد خشک لب از جام عارفان بروی،
بگیر چاشنی از باده سبوی هرات.

کجاست معجزه مانوی که بنگارم،
به روی صفحه چو بهزاد تابلوی هرات.

کجاست طبع رسا چون نوایی و جامی،
که دست یابم بر وصف مو به موی هرات.

نداد دست جز اینم که نقش کمرنگی،
نگارم از همه این منظر نکوی هرات.

ولیک جلب توجه نمود حادثه‌یی،
که کرده است دگرگونه رنگ و بوی هرات.

ز شش جهت همه نیروی انقلابی شهر،
هجوم برده به خصم درنده خوی هرات.

مدافعان دلیری چو رستم و دستان،
ز پا فکنده به مردانگی عدوی هرات.

زدوده گرد شیران چنان ز دامن شهر،
که از زباله‌شان داده شست و شوی هرات.

در این محاربه برچیده شد بساط عدو،
ز کارزار جوانان رزمجوی هرات.

دگر ز دشمن سر کوفته نبینی اثر،
به شهر رشک جنان و چهار سوی هرات.

مباد پای پلیدی رسد به نزهتگاه،
ز خون پاک شهیدان بود وضوی هرات.

اگر ز سوگ شهیدان شهر نیست، ز چیست،
سیاه چادر خوبان ماهروی هرات؟!

بلند نغمهٔ آزاده زیستن این جاست،
که دیو ظلم دگر نفسرد گلوی هرات.

رود چو آب ز غربال آبرو ز رخس،
نرزمند آن که پی حفظ آبروی هرات.

ز گردباد حوادث مباد بنشیند،
غبار تیرهٔ افسرده‌گی به روی هرات.

به جمع کافهٔ خلق وطن زیاد به صلح،
همیشه مردم آزاد و صلحجوی هرات!

هرات،

۲۴ عقرب/آبان ۱۳۶۴

«خوشا عشرت سرای کابل و دامان کهسارش
 که ناخن بر دل گل می‌زند مژگان هر خارش»
 میرزا محمد علی صایب تبریزی

پیرنگ نو

(به‌افتخای چکامه معروف صایب تبریزی)

خوشا نزهتگه کابلزمین و باغ و گلزارش،
 ز هر برگی زبانور در ثناخوانی است اشجارش.

گواه عظمت و اجلال و مجد او همین کافی است،
 که سر از فرهی بر آسمان سوده است کهسارش!

طربجوش است کابل شهر را هر سو تفرجگاه،
 خوشا «دارالامان» و «قرغه» و «پغمان» و «افشار»ش.

ز سیر «باغ بابر شاه» دل‌ها بشگفت چون گل،
 عیان بینی در آن دوران اجلال نمودارش.

ستون گنبد خضراست قصر «چلستون» او،
بُود بالاحصار از آبدات مجد آثارش.

جمال مه‌جبینانش ستاند باج از خورشید،
دو صد سرو سمنبر می‌چمد در هر چمنزارش.

متاع درخور هر ذوق پیدا می‌شود این‌جا،
بود پُر دایم از اجناس رنگارنگ بازارش.

سزد این شهر گر بر اوج عمران سر برافرازد،
که فرزانه شهرداری چون «نواندیش» است در کارش.

از آن «معمار کابل» خواندش مردم به صد اعزاز،
که در اعمار آن کوشاست با نیروی سرشارش.

به‌روزی چند دو جسر قوی بر رود کابل بست،
خرد انگشت حیرت می‌گزد زین سرعت کارش.

بُود نام این دو پُل را «آسمایی»، «شیردروازه»،
نمودار است فرّ و استواری زین دو گهسارش.

چه حوضی حفر کرده بر چکاد «شیر دروازه»
شود سیراب اشجارِ سرِ گُهِ ز آب سرشارش.

شود سیمای کابل دمبدم زین پس دلاراطر،
که این معمار با پیرنگ نو کوشد به اعمارش.

بداندیشی اگر بارِ دگر ویرانی اش خواهد،
کماندار قضا سازد به پیکانی نگونسارش.

زیاد آزاد در امن و سلامت مردم این شهر،
خدا از شرّ دهشت‌افگنان بادا نگهدارش!

کارتۀ سخی، کابل، میزان ۱۹۹۱

بوسه

ستاندم از لب آن شوخ دلستان بوسه،
دمید بر تن پژمرده ام روان بوسه.

چه بوسه بود از آن لعل آبدار که کرد،
مرا ز شهد و شکر پُر لب و دهان بوسه.

به حوض سینه او در ثنا دو قوی سپید،
ستان به لذت از آن خوش پرنده‌گان بوسه.

چه سرو مور میانی، چه ماه گرد سَرین،
که بخشد از لب شیرین جهان جهان بوسه.

بسان بوسه شیرین دختر کابل،
کسی ندیده ز خوبان اصفهان بوسه.

دلا، ز نیم نگاهش رموز مهر بخوان،
تبسمش بنگر بر لب و ستان بوسه.

نخست اسیر دو مشکین کمند او می باشی،
و آنگهش بستان از شکرستان بوسه.

بهای بوسه او نقد جان بُود، اَمّا
ز لطف، یار به من داد رایگان بوسه،

شراب بوسه و عطر تنش ز خویشم بُرد،
چنین اثر کند، آری، به عاشقان بوسه.

چنان ز باده بوس و کنار او سرمست،
شدم ز بسکه، ربود از کفم عنان بوسه.

صفای غیغ و آن پیکر بلورینش،
ز خویش بُرد مرا و هم آن چنان بوسه.

که سر نهاده به زانوی او شدم مدهوش،
ببین، چه کرد به من آن کنار و آن بوسه.

چو هوشیار شدم، بود این یکی رؤیا،
و گرنه من به کجا، کو نگار و آن بوسه؟

بود که در برم آیی شبی به بیداری،
که بخشی ام ز دهان و لب و زبان بوسه.

به کوثر تن سیمین خود کنی غرقم،
بیخشی از لب لعلت دهان دهان بوسه.

گشوده دُرُج زرین تو ماهی سیمین،
زند به کام و دهانش گهرفشان بوسه.

چنان شویم از آن هر دو غرق در لذت،
که بسترد ز دل اندوه بیکران بوسه.

خوش آن شبی که ترا برگرفته در آغوش،
ز شهید لعل تو نوشم زمان زمان بوسه.

به یک دو بوسه کجا تشنه لب شود سیراب،
دو صد هزار بیخشی از زلال جان بوسه!

چنان ز بوسه زدن بر تنت شوم مدهوش،
برد مرا همه بر خواب جاودان بوسه.

هزار بوسه عطارد زند به کلکم از آنک،
چکامه‌یی بسرودم، ردیف آن بوسه.

کابل، کارته سخی،

۴ سرطان ۱۳۹۱ خورشیدی

عرض نیاز

(مخمس)

ای، صفای گل و گلشن ز جمال تو نمایان،
ای، فروغ از تو در افلاک به خورشید درخشان،
گل امید بود در دل من از تو شگوفان،
ای، مرام دل و مطلوب تن و آرزوی جان،
صورت و سیرت تو نیست کسی را ز نکویان.

بود آیا گلی از باغ جمال تو بچینم،
پای تا فرق شوم چشم و ترا سیر بینم.
یا به کام دل شوریده کنار تو نشینم،
گر چنین دست دهد وصل تو، ای یار گزینم،
باغ طبعم شود از لطف تو چون گلشن رضوان.

منم آن بلبل نادیده بهاری که به کویت،
جای بگزیده ام اندر طلب گلشن رویت.
بسته ام دل به خم سلسله سنبل مویت،
عطرگین کاش مشامم شود از بوی نکویت،
همچو آیینه شود دیده به دیدار تو حیران.

جز هوای تو ام اندر امید دگری نیست،
جز حدیث تو مرا گفت و شنید دگری نیست.
جز به نام تو سرودی و نشید دگری نیست،
خرمی بخش دلی نی و نوید دگری نیست.
زان که نبود چو تو در چرخ ملاحظت مه تابان.

نا امیدم مکن از وصل، نگارا، بنوازم،
مپسند این که دل از آتش حرمان بگدازم،
ای امید دل و هم راحت جان، مایه نازم،
گوش کن گوش، نگارا، تو به این عرض نیازم.
مکن، ای دوست، مکن این قدرم زار و پریشان.

اندخوی،

بهار سال ۱۳۵۵ خورشیدی

ج) قطعه‌ها، رباعی‌ها و دوبیتی‌ها

نادانی

(قطعه)

به جمع یاوه‌گویان بهایم فعل بی‌فرهنگ،
چه سود از دانش و از اوستادی و سخندانی.

ندارد گوهرت در نزد این بدگوهران قیمت،
سخن بیهوده از فضل و کمال این جا چه می‌رانی.

کنون از مردمی و معرفت حرفی نشاید گفت،
سخن باید ز جنگ و وحشت و کشتار و ویرانی.

کتاب و خامه و دفتر در آتش باید افگندن،
که بر علم و فضیلت چیره گردیده‌ست نادانی.

کابل،

ثور ۱۳۶۸ خورشیدی

دوستی

دوستی با رحیم ابراهیم،^{۱۰}
حاصل سیر ما به یک راهست!

گر پیرسی که کیست این رهرو،
آن که ز آداب و دانش آگاهست.

اشتغالش به خامه و دفتر،
نه به فکر منال و یا جاهست.

جبهه بر آستان زور نسود،
که در اورنگ فقر خود شاهست.

باد همواره شاد و سرافراز،
که خود او بر همه بهی خواهست.

انقره، اول دسامبر ۲۰۱۹

^{۱۰} استاد رحیم ابراهیم نویسنده، شاعر و محقق در زبان‌های دری و اوزبیکی یکی از دوستان نزدیک شاعر

دو رباعی

به یک دوست در دو زمان

۱

فریاد ز جور چرخ حسرت آباد،
رفته است هزار خانمان زو برباد.
از بسکه جهان چنین بود بی بنیاد،
غمگین مباش از این مصیبت، استاد!

اندخوی،

۱۵ حمل/فروردین ۱۳۵۳

۲

بر مسند قدرت چو زدی تکیه تو شاد،
یاران قدیم را ببردی از یاد.
از گردش ایام گزندت مرساد،
بر جاه دو روزه چون تو کس غره مباد!

کابل،

سنبله/شهریور سال ۱۳۶۴ خورشیدی

رباعی‌های بدرودی^{۱۱}

۱

یک چند به هم مؤنس و همدم بودیم،
هم محرم اسرار دل هم بودیم.
دیدی که به باغ دیر باید شبنم؟
با هم من و تو چون گل و شبنم بودیم.

۲

چندی به سر کوی تو کردم منزل،
با سیرت تو نمودم الفت حاصل.
گرچند خود امروز روم از پیشت،
مهر تو همیشه باشدم اندر دل.

اندخوی،

بهار ۱۳۵۵ خورشیدی

^{۱۱} این دو رباعی را شاعر هنگام فراغت از لیسه به یکی از دوستان هم‌صنفی خود که مدتی با وی یکجا درس خوانده بود، به‌عنوان بدرود سروده است.

رباعی

ای چرخ، به خاک جبهه‌سایم کردی،
از رشتهٔ غم بند به پایم کردی.
آزاده سخنور همین شهرم، لیک
زندانی مأمن بلایم کردی.
کابل،

۱۸ جوزای ۱۳۶۸ خورشیدی

*

رباعی‌های عیدی

۱

ای هموطن خسته ز جنگ و ماتم،
بنشانند ترا در رمضان خصم به‌غم
گرچند نمی‌شود ز آلام تو کم
عید آمد و باد این مبارک به تو هم.

۲

ای کاش به‌میهن همه دم بودی عید
غم‌ها شدی از زنده‌گی خلق بعید
می‌داد کسی ز محو بیداد نوید
می‌زیست همه به‌شادمانی و امید

۳

می‌دانم هموطن، تو هم می‌دانی
کاین وحشت و ظلم را بود پایانی
در زنده‌گی تو گل کند عید نشاط
باشد که رسد درد ترا درمانی!

رباعی‌هایی

(به کابل خسته و جگرریش)

۱

ای زخمی و خسته، خفته در خون کابل،
ای گشته ز سیل خون چو جیحون کابل.
آرایش هر دیار از موج گل است،
رخسار تو از خون شده گلگون کابل!

۲

کابل که ز گشته گشته پُر دامانش،
خون می‌گرید ز سوگ فرزندانش.
ای دشمن ددمنش، به امید بهشت،
آتش بزنی تو چند بر بستانش؟

۳

کابل، تو ز دشمن زبون باک مدار!
محکوم به نیستی است خصم غدار.
در دست مدافعان جان بر کف تو،
پیچیده شود به هم عدو را طومار!

انقره،

۵ جون ۲۰۱۷

خموشی

هر کس خور و خواب باده‌نوشی داند،
لهو و لهب و فخر فروشی داند،
غوغا فگنی و زرق پوشی داند،
«من بنده آنم که خموشی داند».

فضل فروشی

پیروز کسی که سخت کوشی داند،
با مردم خبره گرمجوشی داند،
از روی فروتنی خموشی داند،
نه آنکه فقط فضل فروشی داند.

تولد خورشید

یلدا شب تو مبارک و میمون باد،
ز آسیب زمان زنده‌گی ات مأمون باد!
یلدا که شب تولد خورشید است،
از نور محبت دل تو مشحون باد!

رباعی‌های ذهن آزما

بی لعل تو دل نداشت یارای سخن،
بی عارض تو نشد شب ما روشن.
در عشق چه پارسا، چه رند، آن که فتاد،
چشمش نکند شب آشنایی به‌وسن.

یارا به‌دلّم نماند و نیرو در تن،
دور از مه آن عارض و آن سیب ذقن.
در عشق تو رفت پارسایی از کف،
روزان نه مرا راحت و شب‌ها نه وسن.

مزار شریف،

۲ جنوری ۱۹۹۹

رباعی‌هایی در سوگ استاد متین

استاد متین رمز سخندانی بود،
 دایم قلمش گرم دُر افشانی بود.
 از هر سخنش موج زند صدق و صفا،
 حقاً که سرایشگر انسانی بود!

*

باغ سخن از طبع متین بُد شاداب،
 از شیرهٔ جان داد به گل‌هایش آب،
 اهل دل، از او به نیکویی یاد کنید،
 چون آخر کار باغبان رفت به خواب.

*

یاد تو به خیر، اوستاد دانا،
 بکراند معانی‌ات، کلامت زیبا.
 زین کهنه رباط رخت بستی آخر،
 فردوس برین بهر تو بادا ماوا!

*

شد گرچه تهی میان ما جای متین.
افکنده طنین ز هر سو آوای متین،
چون ناله حافظ و نئی مولانا،
خامش نشود تا به ابد نای متین

*

در راه ادب نهاد تا گام متین،
سرسبز شد و تازه در این خطه زمین.
او بود یکی گوهر کمیاب‌ترین،
در خاتم شعر شد درخشنده نگین.

انقره/ترکیه،

جدی ۱۳۹۸/۳-۱۲ جنوری ۲۰۲۰م

بوی بهار

آمد به مشامم از چمن بوی بهار،
بشگفته به هر سو گل خودروی بهار،
بنگر، به چه اعجاز بیاراست جهان،
از هر جهت است دیدنی روی بهار!

۲۰ مارچ ۲۰۲۰

کرونا ویروس

رفته‌است فرو اهل جهان در کابوس،
تا گشت فراگیر کرونا ویروس.
بازار اجل گرم شد از بس هر جا،
در خانه ز بیم جان همه شد محبوس.

۲۱ مارچ ۲۰۲۰

سند اسارت

پیرامن سرنوشت تو غوغا شد،
خون تو بریخت، هر طرف دریا شد،
دیدي که سرانجام میان دد و دیو،
ملت، سند اسارتت امضا شد!

اول می ۲۰۲۰

دوبیتی‌هایی

(در وصف کابل و ستایش از کارگردار

عمرانر مهندس محمد یونس نواندیش)

بزی خوش، کابل، ای زیبا دیارم،
تویی از شیرمردان یادگارم.
کنم هر گوشه‌ات سرسبز و آباد،
به راه حفظ تو جان می‌سپارم.

ترا بالنده‌گی در پیش باشد،
 هواداران‌ت از حد پیش باشد.
 از این پس می‌شوی آباد، کابل،
 که معمار تو «نو اندیش» باشد!

تو چون شمعی، دو صد پروانه داری،
 به‌دل‌ها از محبت خانه داری.
 دگر کابل، ز ویرانی میندیش،
 که معماری چنین فرزانه داری.

نه تنها جاده‌ها، پل‌ها شد اعمار،
 شده باغ و چمن احداث بسیار.
 نموده حفر حوضی بر سر کوه،
 سزد صد آفرین بر همچو معمار!

تویی فرهاد و در کف تیشه نو،
 پیاموزی به‌مردم پیشه نو.
 شود کابل ز سعیت بیشک آباد،
 که می‌باشد ترا اندیشه نو.

«نواندیش» از تو گردد شاد کابل،
به طرح تازه کن آباد کابل.
هزاران سال از سر بگذراند،
نگه دارد ترا در یاد کابل.

کابل،

مسیر راه کارته سخی - پل باغ عمومی
روز چهارشنبه ۱۲ میزان ۱۳۹۱ خورشیدی

تضمین بر یک بیت ابوالمعانی بیدل

این چه ظلم، افراطیون آب و هوا را دشمن اند،
از تمدن هر نماد و هر نما را دشمن اند،
دانش و فرهنگ و علم و اعتلا را دشمن اند،
«از تعصب جاهلان دین خدا را دشمن اند،
عاقبت در جنگ این کوران عصا خواهد شکست»!

انقره، ۲۰ نوامبر ۲۰۱۵

بخشیده

به روان پاک سیدالشهدا

حضرت امام حسین (رض)

در ره حق و عدالت سر نهاد، از جان گذشت،
جان و تن ایثار بنمود و ز خان و مان گذشت.

هر کسی نتوان گذشت از هست و بود از بهر عشق،
لیک او، دیدی که، از هر هست و بود آسان گذشت.

کیست آن کو یافت از نامش حماسه زیب و زین؟
سرور آزادمردان جهان، یعنی حسین (رض)

انقره،

۲۵ اکتوبر ۲۰۱۵ م

تهنیت عید قربان

نگارا، عید قربانت مبارک،
لباس عید بر جانت مبارک!
فدایت گر شود هر سر، خجسته،
شود هر جان که قربانت، مبارک!

امید استقلال

ایا ناکرده روشن دیده از خورشید استقلال،
نیاسوده دمی در سایه‌های بید استقلال،
تمام عمر خود برده به سر نومید استقلال،
گر استقلال نبود، دل مکن ز امید استقلال،
که می گویند مردم: "زنده گی داریم به امید است!"

۲۸ اسد ۱۳۹۶ (۱۸ اگست ۲۰۱۷ م)

تضمین بر یک بیت حاذق هروی

ز داغ نامرادی‌ها دلم بالاله همگون شد،
به حسرت سوختم تا دود آه من به‌گردون شد.
مپرس از حال من، ای دوست، با این هم‌رهان چون شد،
«دلم از بی‌تمیزی‌های ابنای زمان خون شد
نبودی کاش لوح خاطر من را نقش ادراکی!»

روز جهانی زبان مادری

به‌هر گوینده‌یی باشد زبان مادری شیرین،
چنان‌کز به‌ر ماهی آب دریا کوثری شیرین.
برای من که شد هر دو زبان هموار بر طبعم،
همانا اوزبیکی چون شهاد و الفاظ دری شیرین!
انقره/تورکیه،

۲ حوت ۱۳۹۸ (۲۱ فیبروری ۲۰۲۰)

ارمغان نوروز

قدم سبز بهاران به در باغ رسید،
که دهد بر همه از رویش گلناک نوید.
در گشایید که نوروز رسید از ره دور،
کارمغانش بود از رنگ گل و بوی امید!

۲۰۲۰-۲۰۲۱ میل ۱۹ مارچ

(د) شعر آزاد عروضی یا
سروده‌های نیمایی

از نیستان تا مرا بهره اند

وز نفیرم مر و زخ نالیده اند

مولوس

سکوت تلخ

به جنگل غلو و تار شب

سکوت سنگواره گستریده اند

نخیزد از کسی صفیر یا نفیر

ندانم این خموش قوم را

چگونه، از چه نیستان بریده اند؟

به جنگل فرونشسته در سکوت تلخ

چنار و بید و کاج‌ها همه خموش

نه برگ جنبد از نسیم بر به شاخ

نه می رسد نوای مرغ شب به گوش

میان جنگل شب اینک آشکار
صدای پای رهروی به گوش می‌رسد
صدای پای رهروی که با چراغ
به‌راه خویش گام می‌گذارد استوار
گمان بری که رهگشاست در سفر به شهر همدلی
سکوت تلخ می‌خورد به‌هم
و پردهٔ سیاه شب دریده می‌شود.

ورونژ (روسیه)،

شب ۲۶/۲۷ می ۱۹۸۲

تهنیت نامهٔ عید

هموطن، ای رنج دیده، دردکش،
ای چشیده زهر غم از روزگار.
ای نشسته بر سر بالین درد،
ای سپرده دل به رنج بی شمار.

هموطن، ای در دیار خود غریب،
هموطن، ای طعمهٔ کفتارها.
هموطن، محتاج بر یک لقمه نان،
دور افتاده ز گندمزارها.

عید قربانت مبارک، همدیار!
ای ندیده از کسی هیچ التفات.
عید قربانت خجسته، نیک پی،
گرچه نبود بهر تو عید و برات.

مزار شریف،

شب ۵/۴ عقرب ۱۳۹۱

سال نو

ز تاریخ کهن گردانده شد بار دگر برگی،
 و شد یک صفحه نو باز.
 تو در این صفحه خط سرنوشت خویش همچون پار،
 رقم خواهی زدن با خامه کردار و اعمال.
 چو نیکو بنگری، این برگ‌ها و صفحه‌ها از پیش،
 سپید استند همچون برف،
 که نتوان یافت در آن‌ها نشان پای گنجشکی.
 ولیکن این تویی کان صفحه را با خامه کردار،
 به خط آرزو، آمال،
 به تصویر و نگار و نقش اندیشه،
 سراسر خواهی آگندن.

اگر خط تو در این صفحه باشد راست،
 اگر تصویرها و نقش تو زیباست،
 یقین میدان که باشد گردش دوران به کام تو.
 و گر خطی که در این صفحه بنوشتی، سراسر کز،
 نگار و نقش و تصویر تو باشد زشت،
 بدان کاین برگ تقدیر تو آگنده ز زشتی و پلشتی‌هاست،

که ناید پیشوازت در مسیر زنده‌گی جز شر،
فریبد گر ترا با رنگ صد نیرنگ این گردون افسونگر.

ز هر نیرنگ باش آگاه،
ز افسون و ز ترفند زمان راه رهایی خواه!
بیا کاین سال نو را با یکی اندیشه نو، فکر تازه، جست و جوی نو
بکن آغاز،
دگر نه با غم و با درد و اندوه و نگونبختی،
کزین پس با سعادت، شادکامی ساز خود دمساز!

کابل، شب ۱۲/۱۱ جدی ۱۳۹۱
(۳۱ دسیمبر ۱/۲۰۱۲ جنوری ۲۰۱۳)

زادروز من

سال‌ها پیش در چنین روزی،
دیده بکشاده ام به نور حیات.
دیده ام این جهان، در آن مه و مهر،
ابر و باران و خاک و آب و نبات.

زنده‌گی هر چه بنگری زیباست،
با همه مشکلات و دغدغه‌هاش.
زنده‌گانی به صلح و عشق خوش است،
جنگ و نفرت در آن نباشد کاش!

دوستان، در صفا و مهر زیید،
زنده‌گی خوش بود به قلب تمیز.
تا توانید کس میازارید،
مور و ماهی، پرنده‌گان را نیز.

انقره،

۲۰ جون ۲۰۱۸

سال نو و بابا نوئل

در دو هزار و نوزدهم از میلاد،
در هودجی سپید ز برف و یخ،
با شاخ‌های سبز درخت کاج،
آراسته به‌رشته زر، سیم و چلچراغ،
سال نو

از راه می‌رسد!

بابا نوئل،

اگر گذری سوی میهنم،

بر کودکان خسته ز جنگ ما،

آنان که از عطوفت و لطف اند بی‌نصیب،

بازیچه یا هدیه‌یی دیگر مبر،

تنها پیام صلح به آنان بسنده‌است،

یک صلح راستین!

انقره، شفاخانه نمونه،

۳۱ دیسامبر ۲۰۱۸

هـ) ترجمه‌های شعری

احترام به انسان

(ترجمه منظوم یک سرود ترکی)

گم کند موری اگر لانه خویش،
چشمم از غصه نخواهد آن شب.
برگ زردی اگر افتد ز درخت،
دل ما خون شود از تاب و تب.

گر در اقطاب زمین اسکیموست،
یا زبون زنگی‌بی در افریقا است.
نیست فرقی ز زبان و رنگش،
بشراست، حرمت او نیز سزا است.

«من» و «تو» گفته به پندار غلط،
از هم انسان نتوان کرد جدا.
گویم این حرف به آواز بلند:
حرمت ماست به انسان والا!

چشم‌های سخنگوی

(ترجمه: شعر از جمال نرنا (۱۹۴۱-۱۹۹۰))

شاعر معاصر ترک

دو چشم تو شاید که گوید سخن،
ولی من که «چشمی» ندانم، چه سود؛
زبان خموشی مرا یاد هست،
زبان نزاکت هم استم بلد،
و دانم همی لفظ معصومیت...

مؤنسی عشق

(شعر از شاعر انقلابی ترک ناظم حکمت راسخ (۱۹۰۲-۱۹۶۴))

ترجمه منظوم از زیبا ترکر استانبول مدرس

تو همچون صبحگاهان ، چون شفق‌ها خوب و زیبایی ،
 تو چون شب‌های تابستان گرم کشور من فرحت افزایی .
 فراموشم مکن آن دم که چاووش از سعادت آورد پیغام!
 تو، بی‌همتا گل پنهان من ، ای وای ،
 بسی زیبایی و هم دست نارس ،
 ولی این بایدت دانست ،
 که در گرمای اشعارم شگوفان می‌شوی فردا.
 در این جا بوسه‌یی را کز برای زنده‌گانی بود تخصیصش ،
 برایت می‌کنم اهدا.
 تو همچون کشور من خوب و زیبایی ،
 و جاویدان بمان زیبا!

مناظره «تُرک شیرازی»

(میان حافظ شیرازی، صایب تبریزی و شهریار؛

پاسخ لیبیب به شهریار)

اگر آن تُرک شیرازی به دست آرد دل مارا،
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را.
حافظ شیرازی

«اگر آن تُرک شیرازی به دست آرد دل مارا»،
به خال هندویش بخشم سرو دست و تن و پارا.

هر آن کس چیز می‌بخشد، ز مال خویش می‌بخشد،
نه چون حافظ که می‌بخشد سمرقند و بخارا را.
صایب تبریزی

«اگر آن تُرک شیرازی به دست آرد دل مارا»،
به خال هندویش بخشم تمام روح و اجزا را.

هر آن کس چیز می‌بخشد، بسان مرد می‌بخشد،
نه چون صایب که می‌بخشد سر و دست و تن و پا را.

سرو دست و تن و پا را به خاک گور می‌بخشند،
 نه بر آن تُرک شیرازی که بُرده جمله دل‌ها را.
 شادروان سید محمدحسین شه‌ریار

گر آن تُرک ستانبولی به‌دست آرد دل ما را،
 به‌چشم فتنه‌اش بخشیم نقد دین و دنیا را.

کسی آن چیز را بخشد که اهدایش بُود ممکن،
 نه همچون شه‌ریاری کو ببخشد «روح و اجزا» را.

کجا بر روح تو دارد نیاز آن تُرک شیرازی،
 که بر صد جان نهد رجحان زر و کاخ مطلا را.

تویی چون شه‌ریار، او را فراوان گنج و گوهر بخش،
 که نگذارد دگر دامی ز گیسو صید دل‌ها را.

نباشد اختیار «روح و اجزا» چون به‌دست تو،
 چرا احسان نهی بی‌هوده آن ماه دلارا را ؟

لیبیب

انقره/ترکیه،

بهار سال ۱۳۹۰ خورشیدی

(۲۰۰۹ میلادی)

اۋزىپكچە شعرلر

الف) غزىلر

حسرت تیرناغی

كۆرمەسىم ھەر دەم يوزىنگىنى كۆزنى ياش اېتمەي نېتەي،
دەلنى قان، كۆكسىيەم اوچون مەرھەمنى تاش اېتمەي نېتەي.

قامتینگ سروپىنى اېسلىب تون- سحر قمرى كېي،
نالە ايلب درد ھجرانينگىنى فاش اېتمەي نېتەي.

روزگاريم قپ-قرانغو بۇلسە دايم زلفى دېك،
عارضى يادىنى كۈنگلىمگە قوياش اېتمەي نېتەي.

سېندىن ايرو خوابگاھىم بۇلسە محنت بىستىرى،
درددن يىستىق يىسب، غەمدن فراش اېتمەي نېتەي.

يازگىنى شرح غەمىنگ ايلب بغير قانين دوات،
ھەم قلمنى استخوانيەمدن تراش اېتمەي نېتەي.

يار ديدارىنى ايستەب دايمە كۈنگىل ارا،
بۇلسە وصلى نېنگ اميدى كاش-كاش اېتمەي نېتەي.

كۈنگىل اويىگە ھجوم اېتگندە قىغو لشكرى،
صبردن قۇلگە قورال آليپ سواش اېتمەى نېتەى.

اۋسسە حسرت تيرناغى گر دشت غربتدە، لیبیب،
بستر غم اوزره كۈكسىمنى خراش اېتمەى نېتەى.

تاشكېنت، ۱۳۵۸ سنبلە آيى

ایریلیق دردی

نېتەى كېم ایریلیق دردی یوره كنى قان اېتر بۇلدى،
ینه هجران غمی دل صحنیده جولان اېتر بۇلدى.

وصالینگگه اېرىشیدیم دېب مگر قتیق سېویندیم كیم،
فلک كۇنگیل اویین غمخانه هجران اېتر بۇلدى.

فراق اۇتینی كۇر كیم تۇلدیریب كۇكسیم اۇچاغینی،
اېتیب شیش استخوانیم، بغریمی بریان اېتر بۇلدى.

جمالینگ پرتویدن بۇلگن آیدین كۇز لریمنى كۇك،
ینه بیر نېچه آی سېندن جدا گریان اېتر بۇلدى.

نه خوش وصلینگ اوییده كېچه-كوندوز میهمان اېردیم،
كۇنگیل یادینگنی اېندی جان ارا مهمان اېتر بۇلدى.

جدا سېندن یوررگه یۇق مېنگه بیر ذره هم طاقت،
نېتەى، تقدیر بیزگه بویله بیر فرمان اېتر بۇلدى.

كۇزیمدین قان تۇکیب هم ییغله سم هجرینگده عیب اېرمس،
كۇنگیل گلزاری چون كیم لاله دن سامان اېتر بۇلدى.

نگاریم، گلعداریم، گلشنیم، باغیم، گلستانیم،
مېنى بو چرخ سېندن ایرو سرگردان اېتر بۇلدى.

امان بۇلگین، نې بۇلسە اېندى یۇق تقدیرگە تدبیر،
جفانى جانیمیزگە چرخ بدپیمان اېتر بۇلدى.

نصیب اېرسە ینە کۈپدیر کولیب-اۋینب یورر کونلر،
نې تانگ کۈنگیلنى بو امید اگر شادان اېتر بۇلدى.

ورونژ (روسیه)،

میزان ۱۳۵۸ (اکتوبر ۱۹۷۹)

تاشکېنت

(تاشکېنت شهري نېنگ ۲۰۰۰ يېللیک بېره می مناسبتی بیلن)

تاشکېنت، ای دؤستلیک شهري و تینچلیک مظهري،
بخت اویبی، خوشلیک دیاری همده راحت بستری.

ایش یېری، ایجاد مُلکی، علم و عرفان مرکزی،
هم بیلیم یورتی، ادب گلزاری، صنعت مفخری.

گللرینگنی قیسی رضوانگه برابر ایله سم،
سوولرینگه تېنگ قیلور من قیسی جنت کوثری؟

هر تامان کؤز باقسه گل موحیگه نظاره دُچار،
هر طرف یوز توشسه خوشلیک، شادمانلیک منظری.

کؤز قمیشتیرگه ی اچیلگن هر تامان بُستانلرینگ،
هم کبزیب یورگن او بُستانلر ارا خیل پری.

کیم قلم تېبره تسه باغ و لاله زارینگ وصفیده،
بېگمان رنگین بولور گل یپراغیدېک دفتری.

اۋیلە ساچدینگ یاغدوکیم بۇلدى خجل حتا قویاش،
سپندن، ای شرق آسمانی نینگ درخشان اختری.

كۆپ زمانلردن بېرى سپنده اپریشگن بختیگه،
شادمان قۇینینگده هردایم یشر یاش و قرى.

بېردى تاریخ ایگى مینگ ییلىک تمدنن نشان،
کیم ظهور ایتدی بو یېرده سپن قوریلگندن بېرى.

آشکارا جلوه کۆرگۆزگن یوزینگ کۆزگوسیده،
اۋتمیشینگ بیر ساری و حاضرگی چاغینگ بیرسرى.

گۈللە هردایم، یشه آباد دنیا باریچه،
کیم اپورسن اۋزبېکستان مُلکی نینگ زیب و فرى.

تاشکېنت،

۱۹۸۳/۱۳۶۲-ییل سنبله/سپتامبر آیی

یشنه سین!

ای وطن، مہرینگدە دايم جسم ایلە جان یشنه سین،
غنچە دېک کۈنگیل وفا باغیدە خندان یشنه سین!

لالە سونسین بوستانینگدە قدح یاقوتدن،
گل توزیب مجلس گلستانینگدە ریحان یشنه سین!

گللە سین محنت سېور خلقیم قۇلی تېککن بیرینگ،
تا کۈنگیل، نظارە توشگن پیتی ھریان، یشنه سین!

تېنگ اولوسلر اولکە ایچرە دۈستلیک بیرلە یشب،
خدمت ایلنگ کیم وطن، بو جانگە جانان یشنه سین!

ای جفا چېککن اولوس، قامت چېک اېرکینلیکدە کیم،
اۋینە سین شمشاد و ھم سرو خرامان یشنه سین!

اولکه میزده برچه تبعیض ایلدیزی توبدن قوریب،
دؤستلیک نخلی ثمر باغلب بو دوران یشنه‌سین!

مقصدیمیز تینچلیک، تینگلیک، برادرلیک ابرور،
بو شرفلی غایه‌نی قوللاوچی انسان یشنه‌سین!

ورونژ (روسیه)،

۱۳۶۲-ییل میزان آیی

وطن

گلدیاریم، لاله زاریم، آنه توپراغیم وطن،
گلستانیم، بوستانیم، گلشنیم، باغیم وطن.

بختیم، ابرکیم، سېوگیم، اقبالیم، امیدیم، طالعیم،
راحتیم، قلبییم حضوری، همدە جان ساغیم وطن.

دلده مھریم، تیلده ذکریم، جانده ذوقیم دایما،
دردلی کۆنگلیم دواسی، مرھم داغیم وطن.

یبر یوزیده بار اؤسیملیککه مکان راغیم مینینگ،
باش کۆترگن کۆک سری آلتینگه کان تاغیم وطن.

جانە جان یورتیم، گۆزل اولکم، سېویملی کشوریم،
آنه توپراق، زادگاهیم، شھر و قیشلاغیم وطن.

خدمت اپتگوم شوکت و شانينگنی آر تيرماق اوچون،
کپچه و کوندوزده باغلب بېلگه بېلباغيم وطن.

ای، حياتيم گلشنیگه جان بغيشلاوچی بهار،
يشنگه ی سېندن گل و گلبنده پيراغيم وطن.

کابل،

۱۳۶۳- ييل ميزان آبي

شوم تاووش

گل آچیلگه ی باغ ارا کۆکلم تیکن قیزغنسه هم،
خوشنوا بلبل اؤقیر، زاغ و زغن قیزغنسه هم.

قیزغنور یار التفاتینی کؤریب بیزگه رقیب،
باک اېمس، چون یار لطفی مېن بیلن، قیزغنسه هم.

هر کیشیگه کیم بیلیمدن بار اولوش، یوق اونگه غم،
ایچ قرالیک بیرله هر بی علم و فن قیزغنسه هم.

هیچ یبرگه یېتمگه ی قیزغنچ نینگ شوم تاووشی،
بۇق اوریب، سورنا چالیب، اؤینب اتن قیزغنسه هم.

ای صبا مشاطه سی، یار ایگی زلفینی تره ب،
مشکبار اېتگیل بو عالمی ختن قیزغنسه هم.

یازیب او آی نینگ معنبر کاکلی وصفین، لیبیب،
دفترینگنی سنبلستان اېت، چمن قیزغنسه هم.

کابل،

۱۳۶۳-ییل ۲۳ اسد

نظم قصرى

اۋغان تابوغيگه نې يازوغى اۋتگن حزين قول من،
 كه يانديم نازه هريان باغلب اميد ايله كۈنگول من.

تيليم توركي، دياريم اندخوى، ابركين يوريب كېزگوم،
 شبرغان، ميمنه، بلخ و قَطَعَن همده سرپل من.

قيان بارسم شرافت شپشهسى قوينيمده دير دايم،
 قيله ألمم صراحيديك قموق مجلسده قُلُقُل من.

رقيبا، بو خزان دشتيده لاش ايزلاوچى قوزغون سن،
 ادب يشناق بهارستانيده سيراقي بلبل من.

قلم ايلگيمده تورك الفاظيدن اينجو ساچر تينمەى،
 اگر داستان يوريتسم اوشبو تيلده يا تغزل من.

خياليم اۋيله موزونليكنى سېزماقده دقيق اۋلدى،
 كه گويا نظم قصرين كۈك سرى چېكماقده شاقول من.

معانی یوسفی نینگ جلوه سیدن محو ایتیب اېلنی،
ادب نینگ مصری بازار یگه سالگوم شور و غلغل من.

سۇز اینجوسی مېنگه گنج و مقامیم فقر کنجی بس،
لیبیب، اصلا اؤگون منصبگه کؤرگوزمم تمایل من.

مزار شریف، ۱۳۷۱- بییل عقرب آیی

نازنین طیب

خوشا کیم سروناییم دردمند ابلگه طیب ابرمیش،
کبچیب بیر عمر اونینگ بیر دردمندی هم لیب ابرمیش.

تیب حاذق طبییدن دواسیز دردیگه درمان،
اونینگ کؤییده کؤپ آواره و زار و غریب ابرمیش.

اگر سبن حُسن گلزاریده اچیلگن ینگى گل سن،
سبنی سبوگوچی هم حُسنینگه شیدا عندلیب ابرمیش.

طباتدن اگر آگاه اېمس بو عاشق زارینگ،
بیلورسن کیم سخنساز و سخندان و ادیب ابرمیش.

«کؤنگیلدن بار ابرور کؤنگیلگه یؤل» دبرلر، ولی کؤنگلینگ
مېنینگ کؤنگلیم غمیدندیر خبرسيز، بو عجیب ابرمیش!

مزار شریف،

۱۳۸۲-ییل ۹/۸ اسد کبچه‌سی

تور كانە قۇشپىق

زمانە بىزگە ھەر دم كۇرسە تور نىرنىڭلەر، جانىم.
 اېسىنكى يىغ، كۇزىنگ ائدەتمەسىن بو رنگلەر، جانىم!

تىرىكلىككە كۇنگىلنى تازە اسرە كىنە و كېكەن،
 كە كۇزگونى قارەبتىرگەى غبار و زىنگلەر، جانىم.

اۇقۇوللىگە بىلىم بىرلە ادب چىن قىدرىت ھەر چاغ،
 بو معنانى توشونمىس، حىف كىم كلىنلەر، جانىم.

تاپەى دېسىنگ ادبىن بېرە، ھەر سۇزدە چوقۇر اۋىلن،
 اولوشنى تېنىگ ائالمىس كاسەسى يلىنلەر، جانىم.

شائىل مقصد تامانگە، تۇغرى يۇلدىن ھىچ قچان چىقمە،
 اياغىنكى تىغىن اغرىتمەسىن خرسىنلەر، جانىم!

عجب دوران كە ھەر كىمسە چالور اۋز ائىگە چالغۇ،
 نېچوك ياقسىن قولاقلىرگە بو تور اھنلەر، جانىم!؟

تیلی بیرلە دلی بیر خیل اېمس ایریم کیشیلرنینگ،
اوزاق، قیلیمیشلریدن سۆزلری، فرسنگلر، جانیم.

اولوسدیر تینچلیک چنقاغی، یاووزلر اوروش ایستر،
نېچە مەلت بیلن مذهب آتیدن جنگلر، جانیم!؟

حیاسیز کیمسەنى تنقید ایله اصلاح اېتیب بۆلمس،
اؤگیت تینگلب تآثرلنمگەى بی ننگلر، جانیم.

بیراولر دېر که تورکانە قۇشیققە فارسی قۇشمە،
نې یازوق مېندە؟ قاتیلگن اېسە فرهنگلر، جانیم!

لیبیب، اېت سۆزیلرمان آرقەداشلرگە سۆزینگ تارتیق،
نې تانگ بو اینجولرنی ساغینیب دلتنگلر، جانیم.

کابل،

۱۳۹۱-ییل جمعه ۱۷-قوس

اېلگە خدمت

اېلگە خدمت يۇلئىدە كېچىگن حىياتىنگىدېر گۆزەل،
بو صفت تارىخىدە سىقلنسىمە ئاتىنگىدېر گۆزەل.

چون تىرىكلىك يۇلىدېر، بىلسىنگ، كورەش باشدىن اياق،
بو كورەش-لە خلق اوچون يۇغرىلسە ذاتىنگىدېر گۆزەل!

بېر يوزىنى تازەلب ياووزلرنىنگ ظلمىدىن،
اوچىسىنگ اېركىنلىك سىماسىگە، قناتىنگىدېر گۆزەل!

اېلگە صادق بۇل، كورەش دايم اولوس حقى اوچون،
اوشبو يۇلىدە اىگىلنمىدىن ثباتىنگىدېر گۆزەل.

حق-عدالت يۇلىدە چىقسىنگ كورەش مىدانىگە،
بۇز بەداوئىنگ اوئىنە تىب، مىدانىدە ئاتىنگىدېر گۆزەل!

كۆپ سېویملیدیر عزیز اولکه نڭده هر شهر و دیار،
فاریابینگ، کابلینگ، بلخینگ، هراتینگدیر گۆزهل.

اېل- اولوسگه تینچلیکده کپچسه هر بیر لحظه خوش،
بیره م و نوروز ایله عید و براتینگدیر گۆزهل.

تېنچلیک-تېنڭلیک یۆلیده گر کوره شسنگ بی امان،
ملت آلقیشلر سېنی، اېزگو صفاتینگدیر گۆزهل!

ای قلم، یاز شعرلر اېل حقینی ایلب دفاع
هر سؤزینگ اینجودن آرتیق، هم نکاتینگدیر گۆزهل!

کابل،

۱۳۹۲-ییل اسد آیی

آدم سیمان موجودلر

کیم کۆریدیدر ینگى تور آدم سیمان موجودلر؟
معرفتسيز، معنویتدن بیراق مردودلر!

برچهسى جهل مرکبده، ولی دانای کُل،
کۆپ شقى معناده، اما افتیدن مسعودلر.

لايق اهرمس کیمسه حُرمتگه اولر آیینیده،
درهم و دینار بو کبر اهلینگه معبودلر.

نېگه یاقیتیرسین «کلیم» ایله «خلیل» ارشادینی،
چون اولردیر اصلیده «فرعون» لر، «نمروود» لر.

تاجر، اما یوق دکانیده مُرۆتدن متاع،
مالک، اما مُلکیده عین زیاندير سودلر.

نېچه آرتسه بایلیگی، یوز آنچه آرتتر حرصی هم،
دهر اسیری قیلدی او ابلنی بو تار و پودلر.

نې فضیلتدن دېمه، یوقدیر اولرده بیر اثر،
گرچه هر انسانده بار اوستونلیک و کمبودلر.

تاشکېنت، «دیاربېک» مهمانخانه‌سی
۲۰۱۴-ییل آگست آیی ۳۱/۳۰ کېچه‌سی،

سېوگى قوشىغى

كېل آرقە داش، بشرنى سېو، وطنى سېو،
حیات گلشینی سېو، چمننى سېو!

چمن دە هر چېچكدير اؤزگچە گۈزل،
گلاب و یاسمین و نسترننى سېو!

ثوابت و سیاره كۆك یوزین بېزر،
هم آی و کون – بو شمع انجمننى سېو!

بهار و یاز و کوز و قیش بو تۇرت فصل
برى گۈزل، قویاش، بولوت، تومنى سېو!

چو سېوگى دیر حیات نینگ گۈزلیگی،
زمین و آسماننى سېو، زمننى سېو!

انقره،

۲۰۱۶-ییل ۲۰ نوامبر

فرزانه صنعتکار

نازینلر ایچره صنعت باییده فرزانه دیر ،
هم گۆزلیکده مثالی بۆلمه گن دُرْدانه دیر.

عشق دنیا سین چیرایلی عشوه و نازی بیزر ،
صنعت ایچره سحرلی آواز ایله ارا افسانه دیر.

انجمنده جلوه کورگوزسه جمالی شعله سی ،
حُسنیگه باققن کیشی بو شعله گه پروانه دیر.

رقص و آوازیگه مفتون کۆپ ساچی نینگ تاریدن ،
کویله گن بیتیده کیم یوز ناز ایله تۇلغانه دیر.

او گۆزلیک بیرله صنعت ملکی نینگ فرزانه سی ،
هم سوچوک آواز ایله ناز ایتماغی شاهانه دیر.

انقره ،

۲۰۱۶-ییل ۵ دیسامبر

تولۇد كۈنىم مناسىبتى بىلن

كۈز آچمىش جھانگە تۈستىن ارادەسىز،
تېگرەمدە ھەر نې چېكىدى قد، اېردى افادەسىز.

باشدىن كېچىر مىشەم ساووق كۈنلرنى قلتىرەب،
ھەم اۋتۇكزىب ايسىق كېچەلرنى شىبادەسىز.

گە باش سوقىب عمىق تفكر يقاسىگە،
گاھى خيال عالمىدە مست، بادەسىز.

بىر دم خىيالگە بېرىلىپ، گاه غم چېكىپ،
دردا كە عمر كېچدى بو نوع استفادەسىز.

قىمتلى عمر نقدىنى يىغما قىلور زمان،
سېندىن آلور او بار و يۇغىنگى اعادەسىز.

بېردى زمان خبر كە توغىلگن كونىم، بوگون -
اېرمىش كە آى و يىل اۋتەدېر استفادەسىز.

مقصودىنگە اېرىشماق اوچون تىلە تۇغرى يۇل،
منزلگە كىم يېتىشىدى يوريش بېرلە جادەسىز؟

نفسىنگ اسىرى بۇلمە گر اېركىنلىك ايستەسنگ،
نېچون كە نفس تېلبە بېر ايتدېر قىلادەسىز.

اۋرتاقلر، اونوتمەدى سىزنى لىبب ھېچ،
نۇلغەى كە يۇقلەسنگىز اونى ھم دعادەسىز.

انقرە/تور كىيە،

۲۰۱۷-يىل ۲۰ جون

ینگى فكر و تخيل

(حضرت نوایی غزلیگه نظیره)

نه پیرسیز آلقیش و نه چاو و نه آوازه ایسترمېن،
اولوشیم بۇلسه نې مقدار، اۇشه اندازه ایسترمېن.

ینگى فكر و تخيل شهريگه کيرماقنى مۇلجللب،
ینگى يۇل اخترورمن، ینگى بیر دروازه ایسترمېن.

اوجییدیر سۇز کېلىنى حُسنی رنگی اوشبو دورانده،
یوزیگه ینگى فكر آرایه سیدن غازه ایسترمېن.

کۇنگیل ملکین زمانه غملری باسقینچىسى بوزدى،
خیالینگى، اونی آباد اېترگه، رازه ایسترمېن.

تیریکلیکده اېمسدیر عیب اده شماق و قیدیرماق يۇل،
حقیقت جاده سینی یۇلدن آزه-آزه ایسترمېن.

نې چاره، اېسكى قیغولر بیلن کېچدی اېسه عُمریم،
نشاط و شادمانلیک اېندی تازه-تازه ایسترمېن.

وجودیم هر نېچه کیم هاردی و تالدى چېکيب محنت،
اونینگ دفعيگه آر تيق اويقو يۇق، خميازه ايسترمېن.

پريشان بۇلدى اسرو غم يېلیدن كۇنگيل اوراقى،
طربدن اونگه، ساقى، سون چاغير، شيرازه ايسترمېن.

بوتون انسانيتگه صلح، تينچليک خوش شعاريني،
اۇقىي-اۇقىي تيلرمن همده يازه يازه ايسترمېن.

چيقر كوشك آرزوسيني، لیبب، آر تيق خيالىنگدن،
يېتر کیم يار كۇيیده توررگه كازه ايسترمېن.

انقره،

۲۰۱۷-يىل ۱۰ سېتامبر

سپوگی تېلبەسى

(حضرت نوایی غزلیگە ایکینجی نظیرە)

دېدیم دلبرگە: حُسنینگنی بلند آوازە ایسترم،
دېدی: وصفیمگە اشعارینگنی تازە-تازە ایسترم.

دېدیم: غمزەنگ اۋقیدن چاک اېترسن نې اوچون کۋکسیم،
دېدی: کۋنگلینگ اویى اشغالیگە دروازە ایسترم.

دېدیم: اندازەسى بارمى بو خستە جانگە جورینگ نینگ؟
دېدی: عشق ایچرە مېن صبرینگنی بی اندازە ایسترم.

دېدیم: زلفینگ کبی اسرو پریشان کۋنگیل اوراقی،
دېدی کیم: اونگە زلفیم تارینی شیرازە ایسترم.

دېدیم: غمزەنگ نېچون قان تۋککەلى دايم اېرور مایل،
دېدی کیم: لاله رنگیدن یوزیمگە غازە ایسترم.

دېدیم: بۆلمیش نېچون بو اېسكى سېوگووچيگه مھرينگ آز،
دېدى: ينگى زماندير، مېن-دە عشق تازە ايسترمەن.

دېدیم ييغلب: قچان وصلينگه يبتكور گونگ لیب ينگنى،
كوليب ایدی: او سېوگی تېلبه سینی نازە ايسترمەن.

انقره،

۲۰۱۸-يیل ۱۵ جنوری

ملک سن یا بشر، یا حور و غلمان سن، بىلىپ بۇلمس
 بولطف و بونزاکت بىرلە سى نىدىن ايرىلىپ بۇلمس
 بابا رحىم مشرب (۱۶۵۷-۱۷۱۱)

باشىنگى تىك توت و ...
 (مشرب غزلىگە نظىرە)

بوگوننى خوش كېچىر، تانگله نېلر بۇلگەى، بىلىپ بۇلمس،
 بىلالمەى نقد قدرىن، نسیه لىرگە ایتىلىپ بۇلمس.

قېردە بۇلسنگ و هر ایش که قىلسنگ اوز حدىنگى بىل،
 بۇىنگدن يوكسک اۇلگن شاخه لىرگە اسیلىپ بۇلمس.

یشب فقر اویدە هر نې که یتسە رزق، قانع بۇل،
 قۇلىنگدە یۇقسە امکان، اىستگىنگ حاصل قىلىپ بۇلمس.

باشىنگى تىك توت و هم ھمتىنگى يوكسک، اې عاقل،
 طمعدن هر کس و ناکس قاشیدە ابگىلىپ بۇلمس.

اچوندە خوبرۇلر كۇپ، گۇزل شېھر و مناظر ھم،
 كۇنگىلنى ھىچ بىرىگە باغلمە، سۇنگ ايرىلىپ بۇلمس.

یگیتلیک چاغیده عمرینگ بهاری قدرینی بیلگیل،
چمنگه کوز ییلی اېسگنده گل دېک آچیلیب بؤلْمس.

نېچه غفلت مییدن مست بؤلگه یسن، کؤزینگی آچ،
بو چاغیر کیفی باشدن کبتمه گونچه آییلیب بؤلْمس.

لیب، احوالینگ اېرسه هر نېچوک، تمکینلی بؤل تاغدېک،
نېگه کیم خس کبی ییل اېسسسه هر یان آتیلیب بؤلْمس.

انقره/تورکیه،

۲۰۱۸-ییل ۲۰ اپریل

اندخوی و سرحوز غمنامهسى

اندخوییم، نې بالار باشینگە كېلتوردیلر؟
تشیقى یاو و ایچكى دشمن نې توزاقلر قوردیلر!؟

یېمدیلر تۇیمس سولوكلر شربت و شیرەنگنى كۇپ،
باشینگە توشگنده غم، ایلب تماشا توردیلر.

قېگە قاچدیلر بوگون او «رهبر» و «رهبرچه» لر،
كیم طفیلینگدن یېتیب مکتنگە دوران سوردیلر؟

اېندی كیم باشینگگە كلفت توستى، باقمەى سېن سرى،
برچهسى راحت اوییده یوزلرین یاشوردیلر.

اۇزلرى نینگ جانلرین اسرهش اوچون نامردلر،
بېنوا خلقینگنى دشمن ایلگینگە تاپشوردیلر!

«باغ و بوستان» ینگگە أنت ایچکن غنیملر اۇت قوییب،
یاقدیلر، كۇكکه کولینی بی ابا ساووردیلر.

قهرتان ساوووقده «قۇرغان» و «قرمقول» اھلینی،
اویلریدن ایلب آواره، قیانگە سوردیلر؟

«سولدوز» و «دھیکچی خانە» مردمیگە بو نې ظلم،
کیم یېر و کۆکدن باشیگە اۇق و اۇت یاغدوردیلر.

فاریاب یمده «سرحوض» اېلى احوالی آغیر،
باشلریگە، کور که نې آفت-بلا کېلتوردیلر.

بو مصیبتلر نفاق، ایریمچیلیک نینگ میوهسى،
کیم اوروغینی نېچه خودبین اېکیب اۋسدوردیلر!

دۋست ایله یاونى تئیب آل فاریاب، اندخوی اېلى،
اېندی کیم جانینگ یاقیب، قانینگ بیلن قاووردیلر.

تنله اۋزگه تۇغرى یۈل، آزاده و اېرکین یشه،
بونچەلر یېتمس می کیم اوستینگگه فرمان سوردیلر.

اتفاق و بیرلیگینگ دیر بارلیگینگ نینگ ضامنى،
یۇقسە یاولر کیمنى یالغیز تاپدیلر، اۋلدوردیلر.

انقره/تورکیه،

۲۰۱۸-ییل ۸ دسامبر

تاریخ پیراقلری

اۋیله مسدن یان باسیب هر کیمگه حامیلیک نېدیر،
فرق ابتالمه‌ی آریالیک، تورک و سامیلیک نېدیر؟

دوست کیمدیر، یاو کیم، بیلیمک کبره کمس می انیق،
یاکه یۇلداشلیک نېچوک بۇلغە‌ی، حرامیلیک نېدیر؟

دۇستلیکده تورک و تاجیک اۋرنک اېردیلر، ولیک
انگله مس هر کیم نوایی لیک نې، جامی لیک نېدیر.

اۋقى بیر یۇل اعدە ریب تاریخ نینگ پیراقلرین،
تاکه بیلگه یسن هر یلیک، بلخ بامیلیک نېدیر.

فارسینگه تورک اولوشینی قیاس اېتگن بیلور،
مولوی لیک، بوالمعانی لیک، نظامی لیک نېدیر.

بېردیلر دنیاگه تاریخی ظفرلردن خبر،
اۋقیگن بیلگه‌ی که «یزدی لیک» نې، «شامی لیک» نېدیر.

هر كيشى آيتگن سۆزى، اپتگن ايشى تانوق بۇلور،
اونگه كيم دانا كيم اپرميش ياكه عاميلىك نېدير.

تېنگ اپمسمى برچه ابل قانونده، اى انصافسىز،
اؤز اوروغىنگگه روا كۆرمك تامامىلىك نېدير؟

يخشىلىك بىرله اگر چىقسه آتېنگ كۆپ يخشىدير،
يۇقسه آتېنگ اۋچگنى افضل، بو نامىلىك نېدير؟

انقره/توركيه،

۲۰۱۷-يىل ۲۵ دىسامبر

اۋقوۋچىلار قۇشىغى

بىز اۋقوۋچىلار بىلىم ھەمدە ادب شىداسىمىز
ئىلم و عرفان يۇلى نىنگ ھەمئىلى رە پىماسىمىز

مەكتىمىز ئىلم و عرفان و ادب بوستانىدىر،
بىز بو گلشن نىنگ نەھالى ھەم گل رەئاسىمىز

مەھربانلىك كۇرسە تىب درس اۋرگە تر استادلر،
ياد اېترمىز بىز اۋقىب، شاگردلر اعلاسىمىز.

درس اۋقىش اۋازى ھەر بىر صنفىمىزدن تىنگلە نور،
بىز بو تەلىم اۋىي نىنگ يوكسك سېسى، غوغاسىمىز.

ھەرمەت اېتمەك اۋقىتوۋچىلارنى بىزگە فرەزدىر،
كىم كە ئىلم اۋرگتسە بىزگە، بىز اونىنگ مولى سىمىز.

خطالرىنگ

كۈنگىل، آرزو بىلە كېچىدى عُمر و نې بۇلدى اپندى ھوالرىنگ،
نېچە نوحە تارتىدىنگ و چېكىدىنگ آھ، قنى، كىم اېشىتىدى صدالرىنگ؟

ساغىنىب او قامت و كۆز و قاش، بۇيىمىز اېگىلدى و كۆزدە ياش،
يشىرىن سىرىم بوتون اېلگە فاش اېتىپ اېزدى بىزنى عنالرىنگ .

دېمە يگە حُسن و گۈزەللىگىنگ كە كۈنگىلنى اولەگەلى يېتر،
يوريشىنگدە ناز و ادالرىنگ، توريشىنگدە شىرم و حىالرىنگ.

قورىب اۋزگە بىرلە وفا اويىن، ايشىنگىز معىشت ايلە اۋيىن،
مېنگە رشك اىچىدە يشش قىيىن، نېگە آرتدى جور و جفالرىنگ؟

نېچە عشق يولىدە باوفا بۇلىب ايلەسم سېنگە جان فدا،
نې قىلەى، نصىبىم اېرور جفا، اولوش اۋزگە لرگە وفالرىنگ.

مېنگە يىخشى كۆرسە تىب اۋزىنى نېچە حىلەلر قىلەدەر رقىب،
دېدىم اونگە مېن كە بغيشلەدېم شو لقانگە اوشبو عطارلىنگ!

فلك، آه، ابركىنگە قۇيمەدى، كۆزىنگ آى جمالىگە تۇيمەدى،
سېنى يار بېر يۇلى سېبومەدى، نې اېدى، لىبب، ختالرىنگ؟

نمونه شفاخانهسى، انقره/تركيه

۲۰۱۹-يىل ۱ جنورى

ناز توفانى

ای دوداغینگده کولیمسنگ ناز، سۆز و کولگو ناز،
نرگسینگدن غمزه ناز و شیوه ناز و اویقو ناز.

نې گۆزل یوغریلمیش او نازک وجودینگ ناز ایله،
تورسنگ و یورسنگ، اۆتیرسنگ گل آچر هر تورلو ناز.

او قرا مېنگ کیم سوچوک ایرنینگ کناریده مقیم،
تانگ اپمسمی کیم قیلور کوثر لییده هندو ناز!؟

نازینگ اۆتروسیده تانگ یۇق گر نیازیم بۇلسه محو،
چونکه فانیدیر نیاز اهلی و قالگه ی منگو ناز.

هر زمان آیینه گه باقسنگ قووانیب حُسینگه،
فخر ایله ساتگه ی کریستال آچونیکه کۆزگو ناز.

جلوه قیلسنگ بېزه نیب آلتین تقینچاقلر بیلن،
کؤکس اوزه مرجانلرینگ ناز و اوزوکده اینجو ناز!

سۆزگه لب آچسنگ بۇلور ناز اوستیکه ناز آشکار،
چونکه هر جمله نگده آهنگ و بۇغین ناز، اورغو ناز.

عارضینگ باغیده فتن نرگسینگ ناز ایله بند،
نیله سین قیلمه‌ی ختن گلزاری ایچره آهو ناز؟!

صحبتینگه هر نې کیم ییتسه سېنگه مېنگزهب قالور،
اېسسه زلفینگ اوزره ییل ناز و یوسه یوزینگ سو - ناز!

ناز توفانینی خوش تمثیل اېتیب «بیدل» دېدی:
ای سېنینگ اوسروک کؤزینگ ناز و کؤز اوزره ابرو ناز!

بو حیات ایچره هر ایش نینگ اعتدالی یخشیدیر،
مهر ایله باقی بیر زمان بیز ساری، قیلمه اسرو ناز!

بو یله کیم زینت بېریسن سؤزگه دلبر نازیدن،
ساجسه شعرینگدن، اېمس تانگ، هر تامانگه یاغدو ناز.

یار نازیگه، لیبیب، اؤزدن نیاز اظهار قیل،
بؤلسه هر یېرده نیاز، البته کېلگه‌ی اوترو ناز.

انقره،

۲۰۱۹-ییل ۲۹ جنوری

ارغوان باغى

جمالینگ شوقیدن عالم کۆزیمگە ارغوان باغى،
مراڧیم سیر باغ ایتسەم سېنینگ-لە ارغوان چاغى.

چېچکلردن کۆزیمگە خوش کۆرونور ارغوان رنگى،
کۆنگیلدە بار اوچون بیر ارغوان گل عشقى نینگ داغى.

نې قىلسون ارغوانى بادە ایچمەى دەر بزمیدە،
او مقبل کیم بار اوندە ارغوانى چەرە اۇرتاغى.

نې تانگ توتسە اچوننى یاسمین و ارغوان عطرى،
گر اچسە تانگ نسیمی ارغوانى کۆیلگینگ باغى.

بۇبیدیر او گۆزل حُسن آرتتیرورگە سیر باغ ایلب،
یناغین لالە بیرلە، ارغوان گل بیرلە تیرناغى.

خیالیدە اونینگ کیم ارغوان کۆیلکلى دلبردیر،
کۆرینور ارغوان زار اونگە ھریان سۆلى و ساغى،

قچان كېتگەى او خوشبخت ایلگیدن اوچماق گلى هیدی،
كه بیچسه ارغوانی كۆیلگینگ باغینی برماغی

لیبیب، انداق كه اېكدینگ سۆز ییریگه ارغوان تخمین،
عجب یۇق دفترینگ اوراقی بۇلسه ارغوان باغی.

تورکیه، انقره، ۲۰۱۹-ییل ۲۳ آگست

خلعتین تا ایله میس جانان قیزیل، ساریغ، یشیل،
شعله آھیم چیقەر هر یان قیزیل، ساریغ، یشیل.
علی شېر نوایی

دفتر قیزیل، ساریغ، یشیل!

(فرقلی قافیە بیلن نوایی حضرتلری غزلیگه نظیره)

کییدی اطلس کۆبله گین دلبر قیزیل، ساریغ، یشیل،
یورسه هر یان موج اورر گلر قیزیل، ساریغ، یشیل.

ساغینیب اؤتلوغ یناق اوزره مېنگی اسپندی،
کۆنگلیم ایچره خوش یانر مجمر قیزیل، ساریغ، یشیل.

لاله و نرگسنی کۆکلم سبزه اوزره سیر قیل،
کیم بونینگدېک یۇق گۆزل منظر قیزیل، ساریغ، یشیل.

یوزنی گلگون، ساچنی آلتین، قاشنی زنگاری بېزر،
کۆرگن اېل رنگین کمان اویلر قیزیل، ساریغ، یشیل.

هر كون اېل قان ايچره، ظالم آلتين و دالر بيغر،
اۋيلمە كيم خوشنمادير هر قيزيل، ساريغ، يشيل!

دهر ارا بېرنگلى بۇل، تۇغرى يۇلدن آزমে گيل،
يۇقسە بوقلمونگە كۇپ مظهر قيزيل، ساريغ، يشيل.

اېنگى قاندير شفقدن، بېر يان انجم گللىرى،
گر كۇرينور طارم اخضر قيزيل، ساريغ، يشيل.

گر بساطينگده عقيق، آلتين، زۇمرد يۇق، لیبب،
باک اېمس، قیلدی سۇزینگ دفتر قيزيل، ساريغ، يشيل.

انقره، ۲۰۱۹-يىل ۲۶/۲۵ نوامبر كېچەسى

قاش مثنویسی

یوزینگدېک گل آچیلمه یدیر حملده،
سېنینگدېک حور یۇق هیچ بیر محلده.

دوداغینگ بالی دردیمگه شفادیر،
اونینگ کیفیتى یۇقدیر عسلده.

کوزینگ و کیرپیگینگ، قاشینگ کۇنگیلنى،
اوره ب آلدیلر، او قالمیش قملده.

یازرمن مثنوی قاشینگنى اېسلب،
غزالینگ یاد اېترمن هر غزلده.

گمان قیلمه: «مېنى سېودی بوگون»، دېب،
جمالینگگه اېدیم عاشق ازلده.

سېویشگنلرنى بیر-بیردن اییرمس،
اگر انصافی بار اېرسه اجلده.

سېنىڭ وصفىڭنى كويلر كۆكدە زهرە،
ئې پروا بۇلسە گر نكبت زحلده.

قنى حُسن و نزاكتده سېنگە تېنگ؟
كە مېنگزەش ھم كۆپ اېرمس، بار اقلده!

اوزاقدن دعوى حُسن اېتدى، آينى
كېچير، كاڭبات اېتە آلمس عملده!

ساچى وصفيده سۆزىنگ بۇلدى داستان،
لىبیب، او اۇقىسىن ھر تون مثلده.

۲۲ سېتامبر ۲۰۱۹

انقره/توركيه

نسترن

سېوگى باغیدە یناغینگ اسرو زیبا نسترن،
هم دوداغینگدیر کولیمسنگ چاغی رعنا نسترن.

کۆزینگ و زلف و یوزینگى کۆرگەلى قیلدى نثار،
باغ، نرگس بیرلە سنبل، تورلى گل تا نسترن.

یوزینگە اۇزینی اۇخشتماق اوچون ایلر تالاش،
بو سبیدن باغ ارا بۇلدى دل ارا نسترن.

ناز ایله گل سیرینگه قۇیسنگ قدم گلزار ارا،
باش اېگر در حال اویلگندن سراپا نسترن.

هر زمان کیم سېن سیز اېتسەم آرزو گل سیرینی،
کۆزلریمگە دیر تیکن نرگس، کاملیا، نسترن.

بۇیینگ و زلفینگ، یوزینگ فکریده باقسەم هر طرف،
سرو و سنبلنى کۆریب قیلگوم تماشا نسترن.

آی، نې اېرمیش کۆکده کیم، اۇزنى يوزینگه تېنگ توتر،
يا چمنده قىلسه تقلیدینگ، نې پروا، نسترن!

نېچە کیم باقدیم، يوزینگدېگ گل چمنده کۆرمدیم،
يۇق يىناغینگدېگ گۈزل گل يا فريبا نسترن.

وہ، نې خوش دُر ساچدى کلکینگ کۆرکەبايینگ وصفیده،
سېنگه تقدیم اېتسە ارزير دسته گل يا نسترن!

انقره/تورکيه،

۲۰۱۹-يىل ۵ نوامبر

آنە تیلینگ

اۋزبېگیم، ملی غرورینگگە اساس آنە تیلینگ،
خلق ارا فخر و سرورینگگە اساس آنە تیلینگ.

سۆزلەسنگ آنە تیلینگدە روح و جان راحت تاپر،
یعنی آسایش، حضورینگگە اساس آنە تیلینگ.

كۆز لیرینگ چقتر بیراودن تینگلەسنگ اۋزبېكچە سۆز،
نی اوچون کیم کۆزدە نورینگگە اساس آنە تیلینگ.

اۋز تیلینگ بیرلە هر ایشنی آلغە سورماق نی گۆزل،
هر یوموش، برچه امورینگگە اساس آنە تیلینگ.

اۋز تیلینگدە سۆزلەسنگ هر قنچە، کۈنگلینگ ذوق آلور،
چونکه شکسيز، شوق و شورینگگە اساس آنە تیلینگ.

اۋز تیلینگدە قیلگەلی فرهنگ و تاریخینگ مرور،
ایله جههد، اوشبو مرورینگگە اساس آنە تیلینگ.

منطق، استدلالینگ اؤز أنه تیلینگده کوچلیدیر،
چونکه قوت بیرله زورینگه اساس أنه تیلینگ.

هر اولوس نینگ بارلیغی اثباتیدیر اونینگ تیلی،
بیل که تاریخ و ظهورینگه اساس أنه تیلی.

باییتیب ایجاد ایله أنه تیلینگ اسره، لیب،
کیم تفکر هم شعورینگه اساس أنه تیلینگ!

انقره، تورکیه،

۱۳۹۸-ییل ۲۱ حوت (۲۰۲۰-ییل ۲ فبروری)

كۈنگلوم ايچرە درد و غم اولغىلرغە اۇخشەمس،
 كيم اول آي نينگ ھجرى ھم اولغىلرغە اۇخشەمس.
 على شېر نوایی

محتشم شعر

(نوایی غزلیگە نظیرە)

كۈنگلیم آلگن او صنم اولگیلرگە اۇخشەمس،
 حُسن و استغناسی ھم اولگیلرگە اۇخشەمس.

كۆپ كۆربیمن خوش ادا، گلگون قبالرنی، ولی،
 اوشبو طاووس ارم اولگیلرگە اۇخشەمس.

تورک و یغما و چگل مشهور ابدی حُسن ایچرە، لیک،
 بو فرنگی و ش عجم اولگیلرگە اۇخشەمس.

جوری آز، لطفی اؤكوش اپردی مینگە بوندن بورون،
 ابدی کیم ایلر ستم اولگیلرگە اۇخشەمس.

عشق ارا واجب بیغی، لېک او پری نینگ هجریدن،
بو صفت کوزیمده نم اولگیلرگه اؤخشه مس.

مېن تیلب وصلین مدام و تاپسه اوندن اؤزگه کام،
اوشبو جان اؤتر الم اولگیلرگه اؤخشه مس.

مېن سېویب بیر عُمر اونى، او اؤزگه توتمیش اؤزگه یار،
وه نېچوک اؤلمه ی، بو غم اولگیلرگه اؤخشه مس.

قیل حکایت وامق و مجنون دن، اما مېنده گی،
عشق ارا بو کیف و کم اولگیلرگه اؤخشه مس.

هر نېچه کیم تیزدی سؤز دُرینی نظم اهلی، لیبیب،
اوشبو شعرینگ محتشم، اولگیلرگه اؤخشه مس.

۱۳۹۸-ییل دلو ۲۶/۲۵ (میلادی ۲۰۲۰-ییل فیروری ۱۴/۱۵) کبچه سی

(کابل - استانبول ارا هوا یولی اوچغوج ایچیده ایتیلدی.)

تا سېنىڭدېك قاتل خونخوارەيى باردور منگە،
 بالئە ار اۆلمكدين اۆزگە چارهيى باردور منگە.
 على شېر نوايى

كۈنگىلدەگى ياره

تا كۈنگىلدېك كويىدە اوارهيى باردير منگە،
 قىدە بو سرگشته ليكدن چارهيى باردير منگە.

بۇيله كيم ياش اۈرنىگە كۈزدن اقر هر لحظه قان،
 عشق تيغيدن كۈنگىلدە يارهيى باردير منگە.

كۈزلىرىم بۇلسين جمالينگ نعمتيدن بې نصيب،
 اۈزگە لر حُسنىگە گر نظارهيى باردير منگە.

عشقدين قۇيگن بو نوع اۈت بارليغيم بنياديگە،
 يۇق كۈنگىل، كۈكس ايچرە اتشپارهيى باردير منگە.

عمر نقدين عشقىدە صرف ابتدويم، اما بير يۇلى
 دېمەدى كيم عاشق بيچارەيى باردير منگە.

بېردە نە اقبالدىن بېر يۇل يوزىمگە كولدې تانگ،
كۆك اوزە نە بختدىن سياره يى باردىر منگە.

تون و كون مسكن خياليم شيشه سىدە تنلەميش،
خلوت ايچرە گر پىرخسارە يى باردىر منگە.

هجرىدە يىغلب وجوديم اويى بېمىرلىسە نې تانگ،
بويلە كيم كۆز ياشىدىن فوارە يى باردىر منگە.

گر نصيبيم يۇقسە دنيا گنجىدىن، غم تاغىدە،
اورگەلى باشىمنى سنگ خارە يى باردىر منگە.

هر نېچە غرىتدە بۇلسم كۆز ياشى نېنگ طفلى دېك،
آنە توپراغيم كى گھوارە يى باردىر منگە.

چرخ زالى مكرىدىن يۇق ذرە پرواييم، لیبیب،
بى محابا دلبر مكارە يى باردىر منگە.

انقرە / تور كىه،

۲۰۲۰-يىل مارچ ۹/۸ كېچەسى

کرونا و شعر

«کرونا» خوفى انسانلردن أالمیش شعر ذوقینی،

که یعنی ذوقی نینگ بؤینیکه سالمیش وهم طوقینی.

شونینگ چون گر نوایی هم تیریلیب کپلسه شعر آیتیب،

نی امکان اویغاته آگه ی بو ابل نینگ ذوق و شوقینی!

سخندانلیک رموزیدن اوزاقدیر کؤپچیلیک انداق،

کیم آسان ایله مسلر فهم سؤزنینگ تحت و فوقینی.

بو سؤز آیدین که سؤزنینگ صنعتی هم بیر تیزیمدیر خاص،

کبره کدیر بونده بیلیمک سوز چبریگی سمت سوقینی.

کرونا یوق بؤلیب کبتسین حیاتی میزدن و بو ابل،

ینه تاپسین ادب نینگ لذتینی، شعر ذوقینی!

۲۰۲۰-ییل ۲/۱ اپریل کپچهسى

ایگی سلطان

بار عجب بیر اولکه، اونگه برچه حیران بچه غر،
آتینی قۇیمیشلر «افغان» بیرله «استان» بچه غر!

اوشبو ات بو توپراق اوستیگه قۇییلگندن بیری،
بختسیز خلقی نینگ ایشی آه و افغان بچه غر!

بوندن آلدین بار ابدی تاریخده قوتلوق آتی،
دپر ابدیلر اونگه تورکستان، خراسان، بچه غر!

جاهل و ساتقین، تعصب اهللی بونده حکمران،
دانش و فرهنگ ابللی بی سر و سامان بچه غر!

کؤکنار اېکماق و مفسدلیکده دنیا بۇییچه،
دانگ چیقراگن، آفرین بو «ملک افغان» بچه غر!

گاه انگریز اونگه حاکم، گاه امریکا و روس،
اؤینه تور برماقده پاکستان و ایران بچه غر!

قىرىق آلتى اولكە حيران باشقره ألمەى اونى،
 طرفە بو كيم اپندى اونده ايگى سلطان بچە غر!

اۋندە بىر قتنشمە گن سيلاودە اپل، رايىنى ليك،
 آلتى آيدە ھەم سەنش بۆلمبدير آسان بچە غر!

سۈنگىدە «اېركىن كىمىسيون» غناگە قاووشىپ،
 آيلەمىش مسكىن «غنى» نى غالب اعلان بچە غر!

چونكە امپريال كوچلردن آلورمىش كوچنى او،
 اجنىلرگە اېمىش خدمتدە چقان بچە غر!

بېش يىل اېچرە خدمتى كۆپ آشگن اېرمىش اولكە گە،
 دۈرىدە اېلىك مىنگ عسكەر بۆلدى قربان بچە غر!

عرقچىلىكدە يەنە يۇقمىش تېنگى تارىخدە،
 بو يۈسوندە ايشلرى اسرو نمايان بچە غر!

تيل بىرىكتىرىپ بويوك بادارى بىرلە بو جناب،
 قىلگوسى آزاد بېش مىنگ جانى الان بچە غر!

بیر تامان قومی اولوغلر قوتیدن کوچ آلیب،
«تبنگری قول» دېرمیش بیزینگدیر ابندی دوران، بچه غر!

اؤزنی یورت باشی اتب، اؤز نوبتی بیرله او هم،
صادر آیلر مملکتده تورلی فرمان بچه غر!

بو صفت بیر پایتخت ایچره ایکی خسرو مقیم،
هر بیر یسی اؤز بچه قدر تلی قاآن بچه غر!

ایکی تخت و تاج، ایکی کابینه و ایکی سرای،
ایکی شاهنشہ، ایکی خان، ایکی خاقان بچه غر!!

حکمرانلیک قیلسه بیر شهر ایچره ایکی شهر یار،
بوندن آرتیق می بؤلور شوکت بیلن شان بچه غر!

خلق باشیگه، بیراق، کبلگن قرا کونلرگه باق،
آچلیق و ایشسیزلیک و کؤز نم، کؤنگیل قان بچه غر!

قیگه بارسین، نیله سین، کیمگه سیغینسین ابندی خلق؟
حددن آرتیق بینوادیر خانه ویران بچه غر!

یپتمه‌گندیک بو مصیبتلر، «کُرونا» بیر طرف،
هیچ قییمه‌ی اولکه‌داشلردن آلور جان بچه‌غر!

ای وطنداش، قیسی بیر دردینگنی یازسین بو قلم،
کاشکی تاپیلسه هر دردینگه درمان، بچه‌غر!

انقره/ترکیه،

۲۰۲۰-ییل ۱۲ مارچ

اميد خىرمانى

جەھاندىن بېزدى كۈنگىلىم بىر يۇلى، اهل جەھاندىن ھەم،
مروۋت يىخشىدىن ھەم كۈز توتىش يىنگىلىش، ياماندىن ھەم!

زمانە بوستانى گللىرىدە يۇق وفا ھىدى،
نې تانگ گر قالسە كۈنگىلىم ياسمىدىن، ارغواندىن ھەم!

بىراو ياردىمگە كېلىمس، اۋز يوكىنگ اۋزىنگ كۈتر دايم،
خطادىر يىخشىلىك كوتماق رىقىق جانە-جاندىن ھەم.

يشش مىدانىنى تار اېتىدى انسانلىققە يېر و كۆك،
زىمىدىن شىكۈە اېتىسم، عىب قىلمە، آسماندىن ھەم!

«كرونا» بىر طرف، سۈنگىسىز اوروش، سىل آفتى بىر يان،
وطنداشنى اېيروور خان و ماندن، بلكە جاندن ھەم.

آچوننى اوچماق آرزوسىدە دوزخگە اۋگىردىلر،
اۋتوندىر بو تموغگە كفر اېلىدىن، مۇسلماندىن ھەم!

مكىن بىرلە مەكاننى تىترە تور مظلوملر آھى،
ولېكن چىقمگەى بىر سېس زمىندن ھم زماندن ھم.

وطن اۋرمانىگە بوندەى كە ظالم اۋچى اۋت قۇيدى،
نى تانگ اوارە بۇلسە قوشلر اوى و اشىاندن ھم.

ياووزلر اۋتيدن كول بۇلدى خلق امىدى خىرمانى،
اثر تاپمە يسىن اپندى اوندە بوغدايدن، سماندن ھم.

باللرنى بىنگىش يۇلى، لىبىب، آرى، كورە شماقدير،
كورە شمسدن قوتولماق يۇق بلای ناگھاندن ھم!

انقرە، ۱۳۹۹-يىل ۸ سنبەلە

(۲۰۲۰-يىل ۲۹ اگست)

گلبن عشرتدە اوزگىل برگ پيوند، اي كۈنگۈل،
غىچە دېك بول قان يوتوب كولمككە مانند، اي كۈنگۈل!
على شير نوایی

هجر آغوسى

قالمیشم بىر عشق داميدە عجب بند، اي كۈنگىل،
يۇق قوتولماق اوندن اپتسنگ نېچە ترفند، اي كۈنگىل!

يارلىك كۈز توتگىنىنگ وصليدن اۈزگە كامگار،
بوالعجب كيم سېن خيالى بىرلە خۇرسند، اي كۈنگىل!

دەر اېليدن راستلىك كوتمه، اينانمه سۇزىگه،
هر نېچە كيم انت ايچيب ياد اپتسه سوگند، اي كۈنگىل،

بىزگە هجر آغوسى عشق ايچره نصيب و غيرىنىنگ،
وصل ارا كامى سوچوك يېب بال ايله قند، اي كۈنگىل!

تور كلىك بايىدە «دېوان لغات التُّرك» اۇقى،
گرچە تىكرار اېتىدىنگ اسرو «زند و پازند»، اې كۇنگىل!

يار حُسنىن آسرەمك اىستب يامان كۇزدن اوغان،
مېنگىنى قىلمىش يوزى اۇتىگە اسپند، اې كۇنگىل!

يۇق انادۇلى دە تىنگلاوچى لىبىب اشعارىگە،
اېندى قىل عزم بخارا و سمرقند، اې كۇنگىل!

انقره، ۱۲ عقرب/أبان ۱۳۹۹-يىل ۱۲ عقرب/أبان
(۲۰۲۰-يىل ۲ نوامبر)

ب) مخمس لیر

ناصرلر اۇگىتى

(مولانا لطفى غزلىگە مۇخەسس)

سىزگە ھۇسن و كۆركەبايلىك بۇلدى چۈن لطف ازل،
اونگە اېزگو خۇلق و شىپرىن سۆزلىلىك ھىم مۇشتمل،
كۆرمەگندى ھىچ بىر چاغ اېل كۆزى سىزدېك گۆزل،
«دورونگىزدە عالم و عابد قۇيۇب علم و عمل،
بۇلدى فكر و ذكر الرغە داىما صوت و غزل».

باقمەسنگ غم، باقسنگ اول كۆز بىزنى ناچار اۇلتورور،
ناز ايله يورسنگ يىنە اول قەد و رفتار اۇلتورور،
ھۇسۇنۇنگ اھسۇبى خىلايقنى قىلىپ خوار اۇلتورور،
«قاش و كۆزۈنگ فتنەسى اېل نىنگ بارىن زار اۇلتورور»
بىر بەھانە بېش اېمستور آدم اۇغلىغە اجل».

بىزگە ناصرلر اۇگېت دېر: «عشقدىن ايلنگ حذر!
كىم مۇھبەت نىنگ يۇلىندە اسرو كۆپ خوف و خطر»،
سۇرسك اوشبو ايش علاجىن، نې اسىغ، بىدردلر،
«عشق اىچىندە چارە ايتورلر: بدل دور يا سفر،
نې بارورغە بىزگە باردور يۇل و نې سىزگە بدل».

كۆرگە سېن گل جۇشقىنىن يېتىسنگ بهار و نوروزە
 لالە آچگەى آل ینگاق، نرگس باقر كۆزین سوزە
 بو گمانگە توشگە سېن باقیب اول آغیز-لە یوزە
 «اول آغیزدور یا عسل نینگ اریسی گلبرگ اوزە،
 نېش ایله نازک نشان قیلدی و تۆلدىردى عسل».

عشق ارا اېگم بۇیین ناصح نینگ ایستک-خواستیغە،
 سالمغە یمن هم قولاق غیبىتچى یلغان-راستیغە،
 سېن دغى كۆز یوم بو سودایى قولینگ کم-کاستیغە،
 باقمغە یمن اۆزگە شادلیقدن ایاغیم أستیغە
 گر ایزینگ توپراغیگە باش قویغەلى تاپسە محل.

بینوا عاشققە جور اېتمە، یازوق، کۆرە - بیله،
 شفققت اېت بارى، ثواب آل، اۆزگە یخشىلیک تیلە،
 ھرنېچە کییم یۇق لییب ایشى سېنینگ دېنینگ بیله،
 «گر مسلمانسن بو لطفی کۆنگلون آغیل جھد ایله،
 «کاهلی و کافرى» دېب باردورور، آرى، مثل».

انقرە،

۲۰۱۷-ییل ۵ اگست

عشق وادىسى

(حضرت نوایی غزلیگه مخمس)

واى كيم هجران تونى، مېن ماه تاباندين ملول،
 ثابت و سياره و گردون گرداندين ملول،
 غير طعنيدين حزين، بي مهر جاناندين ملول،
 «اي كۈنكول، بير نوع اولوبمېن اهل دوراندين ملول،
 كيم كه اندين يخشى يوقدور، بۇلميشم آندين ملول».

يار اېشىگيگه باريب اېرديم، دېميش كېتسون مېنى،
 هجر دردین تارته-تارته جانىگه يېتسون، مېنى،
 نې كېره ك اېمدى مېنگه جان، آيت، ترك اېتسون مېنى،
 «هجر اگر بودور، نېته ي مېن جاننى، جان نېتسون مېنى،
 كيم اېرور هر لحظه مېندين جان و مېن جاندين ملول».

گرچه طوريمده قباحه يۇق خجالت چېككەلى،
 وه كه معروض اولميشم رنج و كسالت چېككەلى،
 كېلميشم دنياگه يا جور جهالت چېككەلى؟

«تېنگرى خلق اېتميش مېنى گویا ملالت چېككەلى،
كېم دەي يۇق كېم اېمسمېن خلق ناداندىن ملول».

نېچە قان يىغلهى بارىب گلگون قبالر كۆيىدە،
كۆزلرېمدىن ساچىب انجم مەلقالر كۆيىدە،
اسرەى ايمانىمنى دېب كۆزى قرالر كۆيىدە،
«نېچە دىنىم اوزره تېترەى دلربالر كۆيىدە،
اې مسلمانلر، بۆلۈبمېن كافرىستاندىن ملول».

حق يۇلى نېنگ سالكى سېن، توت تېل و كۈنگلونگنى پاك،
گر بو مسلكدە ارېغلىق يۇق، بۆلور جانېنگ ھلاك،
عشق وادىسىگە مجنون دېك بغير قان، سېنە چاك،
«اېستەسنگ مقصد، قدم قۇى، طعن تاشىدىن نېپاك؟
كعبە تاپتى بۆلمەغان خار مغيلاندىن ملول».

اېستەسنگ گر يار دىدارىنى كېچە-كوندوزىن،
مەر قۇيمە آيغە و سېر ايلەمە كۆك يولدوزىن،
غېرنېنگ بۇساغەسىنى باسمە و تاتمە توزىن،
«اې كۈنگول، فكرىنگنى قىل كېم دۇست دشمنلر يوزىن،
كۆرمىس اېردى بۆلمەسە سېن زار حيراندىن ملول».

ای لیبیب، آچ سۆز حقیقی عشقدین، یۇق کیم مجاز،
کیم بیزینگ دورانده هم بار ذوق اهلی کۆپ و آز،
چون سبنینگ آوازینگگه مشتاق ابرورلر اهل راز،
«ای مغنی، توت «عراق» آهنگی و کۆرگوز «حجاز»،
کیم نوایی خاطری بۆلمیش خراسان دین ملول»!
انقره،

۲۰۱۵-ییل، ۳۰ جولای

اوجماق ساکنی

(علی شیر نوایی غزلیگه تخمیس)

سرو اویالور باغ ارا قدین خرامان ایله گچ،
 غنچه حسرتدین سؤلر لعلینی خندان ایله گچ
 جاننی اؤرتر اؤتلوغ اینگینی نمایان ایله گچ،
 «حُسنی آرتر یوزده زلفین عنبرافشان ایله گچ،
 شمع روشنراق بؤلور تارین پریشان ایله گچ».

ناز ایله گل موسمی تا سیر بستان ایله دینگ،
 عالم آرا حسنونگگه گللرنی حیران ایله دینگ،
 تامیریمده اول عشقینگ شوقینی قان ایله دینگ،
 «یوزنی گلردین ببزه مو بیزنی قربان ایله دینگ،
 یا یوزونگگه تېگدی قانلر بیزنی قربان ایله گچ؟».

قەر ایله باقدینگ، نگاهینگ جانگه سالدی اضطراب،
 محو بۇلماقدین بۇلك تۇلقینده نی قیلسون حباب.
 بوزدینگ اؤز یورتینگنی سېن تارتیب چېریک، ایلب عتاب،
 «تیغ ایله پیکانلرینگ یبتتی کۇنگول بۇلغچ خراب،
 سو قۇیوب تخم اېکتینگ اول کسورنی ویران ایله گچ».

تانگ اېمس گر بۇلسه لر عشاق اوچماق ساکنی،
 کیم بیلمس ساده هر ایش آشکار و کامنی،
 کۆرگوسی هر کیم نینگ آچیق بۇلسه چشم باطنی،
 قان اېمس کیم یاپتی گلگون حله جنت خازنی،
 عشق مقتولین شهید ایلرده عریان ایله گچ.

گه چمن گلگشتیگه قدین خرامان ایله دی،
 گه کولیمسب غنچه دېک لعلینی خندان ایله دی،
 صید اېترگه کۇنگولومیزنی عشوه چندان ایله دی،
 «آشکار ایلب یوزین کۆزومنی حیران ایله دی،
 یاشورون آلدی کۇنگول کۆزومنی حیران ایله گچ».

عشق اۋتیدېك جهانده اۋزگه اۋت يۇق سۇزناك،
 گر توتشسه جانينگه، اۋر تر ايچ و تاشينگنى پاك،
 عشق دردین تنله گنلرگه هلاكتدين ني باك،
 «جانده قۇيغچ نقدِ عشقين قیلدی كۇنگلومنى هلاك،
 اۋلتورور محرمنى سلطان گنج پنهان ايله گچ».

عشق فوجى تا كۇنگول ملكينى مفتوح اېتمه‌دى
 قۇيمه‌دى هم تا مسخر جسم ايله روح اېتمه‌دى،
 گر، لیبب، اولب سېنى اول شۇخ مذبوح اېتمه‌دى،
 «ای نوایی، عشق اگر كۇنگلونگنى مجروح اېتمه‌دى،
 پس نېدور كيم قان كېلور آغزینگدين افغان ايله گچ؟»
 ۲۰۲۰-يىل ۳۱ مارچ / ۱ اپریل كېچەسى

مخمسگە ایلنگن غزل

دور اوزگردى، بو دم اولگيلرگه اؤخشەمس،
 ھم گۈزللر لاجرم اولگيلرگە اؤخشەمس،
 اوشبو جيرانلردە رم اولگيلرگە اؤخشەمس،
 كۈنگليم آلگن او صنم اولگيلرگە اؤخشەمس،
 حُسن و استغناسى ھم اولگيلرگە اؤخشەمس.

بوستان ايچرە يايلىگندە كۈكتلر مخملى،
 عشق بزميدە مغمى كويلگەى يلى-يلى،
 رقص ابتر رنگين قنات پروانە سيمانلر، بلى،
 كۆپ كۈربىمن خوش ادا، گلگون قبالرنى، ولى،
 اوشبو طاووس ارم اولگيلرگە اؤخشەمس.

دلرباليكده بۇلورمى بونچە ھم زيبا و شيك!
 كيم كە كۈردى او چيرايىنى حيرت ايلب توردى تېك،
 يۇق گۈزللر ايچرە بىر حور او پرىر خسارەدېك
 تورك و يغما و چيگيل مشهور ابدى حُسن ايچرە، ليك،
 بو فرنگى وش عجم اولگيلرگە اؤخشەمس.

جانى بۇلسىن ساغ اۋشە دلدار نىنگ، ياشى اوزون،
 مەھرىسىزلىك قىلمىس اېردى بو غرىبىگە بوتون،
 مېن اونىنگ وصلى امىدىدە يىشردىم تون و كون،
 جورى از، لطفى اۋكوش اېردى مېنگە بوندىن بورون،
 اېندى كىم ايلر ستم اولگىلرگە اۋخشەمس.

نېچە چېكىدىم زحمت، اسىغلمەدىم لىك اجرىدن،
 بىزگە يۇق راحت زمان نىنگ عصر و شام و فجرىدن،
 بىغلەماق بۇلدى ايشىم ظالم فلكنىنگ زجرىدن،
 عشق ارا واجب يىغى، لىك او پرى نىنگ ھجرىدن،
 بو صفت كۆزىمدە نەم اولگىلرگە اۋخشەمس.

اېلگە بخت و بختسىزلىك بىزگە يازىلگن مدام،
 باشقەلر يوزىگە كولگەى تانگ و بىزگە تىرە شام،
 او پرى نىنگ عشقى يۇلىدە اونوتىب ننگ و نام،
 مېن تىلب وصلين مدام و تاپسە اوندىن اۋزگە كام،
 اوشبو جان اۋرتر الم اولگىلرگە اۋخشەمس.

كىمسەگە كۆرستمەسىن بو كۆرگولىكنى روزگار،
 كىم چېكىب مېن ھجر، وصلىدىن رقىبىم كامگار.
 كۈنگلىم آلگن دلبر اېتمىش بېوفالىك اختيار،

مېن سېويپ بېر عُمَر اونی، او اۋزگه توتمیش اۋزگه یار،
وہ نېچوک اۋلمہی، بو غم اولگيلرگه اۋخشہ مس.

عشق بېر دېنگيز کہ یوقدیر اونده قيرغاق و تگی،
کیم سېزه آلگہی اونی جان تامیری، کۋنگیل رگی،
اصلیدہ بو فن بۋلالمس هر کیشی نینگ مسلگی،
قیل حکایت وامق و مجنون دن، اما مېندہ گی،
عشق ارا بو کیف و کم اولگيلرگه اۋخشہ مس.

بو دبستاندن قیلیب ایجاد اۋتدی کۋپ ادیب،
کیم اولرگه اپردی الفاظ و معانی دلغریب،
شعر حُسنیگه تخیل رنگیدن زینت بېریب،
هر نېچه کیم تیزدی سوز دُرینی نظم اهلی، لیبیب،
اوشبو شعرینگ محتشم، اولگيلرگه اۋخشہ مس!
(بو مخمس محتشم، اولگيلرگه اۋخشہ مس!)

انقره، ۲۰۲۰-ییل مارچ ۴/۳ کېچہ سی

عُربت اېلى

(میرعلی شیر نوایی غزلیگه مخمس)

كۆرگوزوب لطف اۋزى اول الفت ايجاد ايلهدى،
 دۋستلىك، قرداشلىك درسینی كۆپ ياد ايلهدى،
 وه، نې بۇلدى، مهرسىزلىك اېمدى بنياد ايلهدى،
 «آه كيم نامهربانىم عزم بيداد ايلهدى،
 بىر يۇلى مهر و وفا رسمینی برباد ايلهدى».

ناگهانى بۇيله كيم ترك ايلهدى رسم وفا،
 فكرين اۋزگر تيردى مو يۇقسه، انينگ اهل دغا،
 گرچه كۇنگولدين اونينگ حقيده كېچمس بد دعا،
 «قۇرقرم اهل وفا آهى انگه قيلغهى جفا،
 بو جفالر كيم وفا اھليغھ بنياد ايلهدى».

قيلمەدى اندیشه قرداشلىك تبه بۇلغھى دېبان،
 آشنالیک ياتلیک بىرله شَبَه بۇلغھى دېبان،
 كيمسه نازك يوره گى قان ته-بته بۇلغھى دېبان،

«بۆلمەدى ناشاد آخر دم گنە بۇلغەى دېبان،
بې گنە احبابنى مونداق كە ناشاد ايلهدى».

وعده گە قىلسە وفا هر كىمسە، كسب اپتگەى ثواب،
كىمسە گە بېرگن سۇزىن اپرمىس اونوتماقلىك صواب،
بو غضب كىم ايلهدى كۇنگول كېتىرمىس انگە تاب،
«بىر دم ايچرە تند سيل قهر ايله قىلدى خراب،
هر وفا قصرى كە يىللىر انى آباد ايلهدى».

گر از لدين بۆلمسە غرېت اېلى بختى نگون،
عمرىنى مونداق پرىشان مو كېچىرگەى تون و كون؟
كۆككە تېكرو گر چه مظلوم اھىدىن يېتتى توتون،
«دم اوررغە تاپمەدى هر كىمسە تا عشاق اوچون
شحنه ايلب غمزە سىن، كىرپىكنى جلااد ايلهدى».

دور اېلى نىنگ صحبتىغە توتمە كۆپ اۈزنى يقين،
كىم صداقتسىزلىگى هر دم قىلور كۇنگلىنگ حزين،
گر نثار اپتسنگ يۇلئىدە جان، دېمسلر آفرين،
«تىندى ابنای زمان نىنگ اختلاف طبعيدىن،
كىم كە اۈز طبعىنى بىكسلىككە معتاد ايلهدى».

تاپمهی اتراک اۆلكه سیده کۆنگول ایستردېک وفاق،
یؤل ارا حرمان بیله قالمیش وطندین هم بیراق،
قئی سری کبتسون لیبیب اېمدی، خراسان یا عراق؟
«کۆنگلی ملکین ایستر آباد و بوزر خیل فراق،
تا نوایی عزم مُلک ایستر آباد ایله دی».

انقره، ۲۰۲۰-ییل ۳ آگست

ج) ابرکین عروضی و
برماق وزنیده‌گی شعرلر

معنوی کوچ

ای بارلیق نینگ اېگه سی، انسان!
یره تگن نینگ معجزه سی سن.
اۋیلمه کیم بو کاینات نینگ،
کوچ-قوتسیز عاجزه سی سن.

قویاشدن و آیدن، یولدوزدن
قچانگچه یاردم سؤره یسن؟
اۋز معنوی کوچینگگه تیهن،
نېگه حیران کؤککه قره یسن؟

کؤکده قویاش، آی و یولدوزلر،
برچه سېنینگ خدمتینگده دیر.
بیلیم بیلن اولرنی تسخیر،
اېته آلیش فطر تینگده دیر.

انسان طبیعتنی اېگلب،
اؤز اېرکینی ایلگیگه آلدی.
قویاش، آیگه سیغینیش دوری،
عصرلر نینگ قعریده قالدی.

سېن آرتتیر سنگ علمینگ، تون و کون
آی و قویاش باشینگده پارلر.
کۆک، ثابت و سیاره لرنی
سېنگه خدمت قیلیشگه چارلر.

اؤز معنوی کوچینگگه ایشان،
یاردم تیلب یورمه بیراودن.
کورهش یاووز کوچلرگه قرشی،
داو یوره ک بؤل، قورقمه گین یاودن!

کابل،

۱۳۹۱-ییل ۱۵ قوس

محبّت ياغدوسى

هر يىلگى دېك يىنە قۇبان ھىيتى،
 كېلدى، بىرەمىنگىز مبارك بۇلسىن!
 اوشبو قوتلۇغ بىرەم كونلرى كېزىب،
 كۈنگىلىنگىز آچىلسىن، سرورگە تۇلسىن!

شادمان يىشىش اوچوندىر هر بىر بىرەم،
 كۈنگىلىنى ارىتماق كېرەك كىنەدن.
 بىر-بىرگە محبّت-دۈستلىك كۈرسە تىب،
 بىرلەشىنگ، بىر-بىر-لە بۇلىنگ جان و تن.

دۈستلر، عھدىنگىزگە وفالى بۇلىنگ،
 تۇغرىلىك، مروت يۇلىدن يانمىگ.
 آدمىلىك، تېنگىلىك، تىنچلىكنى اىستېب،
 بو يۇلدە كورەشدىن اصلا اوسانمىگ!

فُربان ھىيتىنى يىخسى قرشىلب،
آلرسن، وفالى بۇلىشنى اۋرگن!
كۈنگلىنگنى محبّت ياغدوسى ايله،
ياروتگيل، صفالى بۇلىشنى اۋرگن!

ھىيت كونى اۋزىنگنى يالغيز سېزمە،
سېويملى قرداشىم، بېرەمىنگ قوتلوغ!
برچە سېنگە يۇلداشمىز، بۇلسە اكر
آرمانىنگ يوكسك و مقصدىنگ اولوغ.

مزار شريف،

۱۳۹۱ - يىل ۳ عقرب

یشیرین ییغی

(استعدادلی، شیرین سېسلى آوازخوان
سیدجعفر خان قویاش نینگ شهادتینی اېشیتیب)

... اما او تون ساووق یېلیدن کۆز نینگ،
أواز یشناق اۋرمانیده اۋسگن،
تال و چنار و ارچه درختیده،
پیراقلر تینگه توشیب لرزه تیتردهدی.

لېکن بو قپ-قرانغی وخامتلی تونده هم،
أواز اۋرمانیده یېتیشگن بویوک چنار،
کویلردی ینگى نغمەنى آوازی باریچه:

میلى، مسلط ابرسه قرا کېچه اوشبو چاغ،
شکسيز بیرآز فرصت اۋتر- اۋتمس،
پارلب چيقر قویاش و اۋز آلتین قۇلى بیلن،
بیر زومده تیپ-تینیق یوزیدن کۆک نینگ
بو هولناک کېچه قرا پرده سین اۋرر،
یاغدوگه تۈلديریب همه دنیانی،
کۆک اۋرمان اوزره نور سرا پرده سین قورر.

تانگ اتدى، چىقدى اۋز حرمىدىن كولىب قوياش،
ياغدوگە تۇلدى و ھىم ايسىدى اوندىن،
اواز شىشە خانەسى - بو ماوى آسمان.

اواز ىشئاق اۋرمانىدە او يىتوك چنار،
كىم ياز و كۆكلم و كوز و قىش - تۇرت فصلدە،
قالگن باشىگە كېلسە ھەر آسىب، پايدار،
ھىم اويغانىب تورىب بۇيىنى يوقارى چېكىب،
كويلردى بوندىە اۋز قۇشىغىگە بېرىب دوام:
كۆردىم توشىمىدە بو كېچە اويقودە،
باتگن اپمىش كۆك اوزرە شفق قانىگە قوياش،
بولدوزلر اپرمس اپردى كېچە كۆكدە پارلەگن،
بلكىم قوياش ماتىمىدە يىغلب،
اواز شىشە خانەسى - بو ماوى آسمان،
سچرەتدى ھەر تامان كۆزىدىن قطرە-قطرە ياش!

ناگاھ بو مخوف تانگ آتگندېك،
قوزغالدى كۈچلى شىدت ايلە كوز يىلى تمام،
چىقدى بولوت قرا چېرىگى غرب سارىدىن،
ھەر يانگە دۇل و ژالە اۋقىن ياغدىرىب زياد.

آواز یشناق اۋرمانیده در حال،
 بو یېل دمیده یېرگه ییقیلدی یېتوک چنار،
 هم دۆلدن که آتدی بولوت فوجی اۋق و تاش،
 هر ضربی اوشبو اۋق بیله تاشلر نینگ،
 آواز شیشه خانه سینى قیلدی پاش-پاش.
 بو ماجرا دوامیده کۆکدن هم،
 باشدن ایاققه چه بۇیالیب قانگه،
 توپراق اوزره توشدی و باتدی،
 مغرب قودوغیگه یاشیریب چهره سین قویاش.

آواز یشناق اۋرمانیده، ای داد،
 اېندی قچان کۆرگه ی اونینگدېک یېتوک چنار؟
 آواز شیشه خانه سیده، فریاد،
 اېندی قچان قویاش او کبی نورینی ساچار؟
 تا توپراق آستیگه یاشیریب دیر یوزین قویاش،
 هر لحظه کیم اېسیمگه توشر، کۆنگیل آه اوریب،
 تینمه ی کۆزیم تۆکر یاشیرین قطره-قطره یاش.

کابل، ۱۳۶۱-ییل اسد آیی

ینگى يىل

ينە اېسكى تارىخدىن بىر پىراق آغدەرىلماقدە دىر،
 اېندى كېلگوسى پىراقنى ینگى يىل دېب اتەيدىلر.
 آغدەرىلگن پىراق بىزگە قارە خطدن تۇلە اېدى،
 قنى، اېندى ینگى پىراق اوزرە بىزگە نې يازىلر؟

دنیا اېلى ینگى يىلنى امید بىلن قرشیلەيدى،
 اوندە اۋزى آرزو-اىستکلرین اوشلماغین کوتىب.
 «آرزولریم رویابگە چىقسین!» دېسنگیز، كورەشینگیز،
 بىرگە تۇغرى يۇلنى تىلب، بىر-بىرىنگیز-لە قۇل توتىب.

اېسكى پىراق، ینگى پىراق نینگ آلدیندن یازووی یۇق،
 بو پىراققە تقدیرینگنى، گۈزل انسان، سېن یازەسن.
 كورەش بىلن بو دنیانى اۋزینگگە یسە یسن اوچماق،
 یا كە یامان قىلمیشلرینگ بىلن گۈرىنگنى قازەسن!

بو ینگى بیل عیسویمى؟ ترساییمى؟ هېچقىسى يۇق،
انسانلرنینگ حیاتیده بیر ینگى باب سنله‌دى.
بو باب اۇزىگه خاص بۇياق و هید و جلوه‌سى بیلن،
اغده‌ریلگن بابلردن فرقلى اۇله‌راق تنيله‌دى.

آرقه‌داش و اۇرتاقلرنى ینگى بیل بیلن قوتلنگیز،
چین کۇنگیلدن برچه‌سیگه اېزگو ایستکلر بیلدیریب.
عالم اهلى، برچه‌نگیزگه قوتلوق بۇلسین بو ینگى بیل،
بخت هماسى دېره‌زنگیز روزنیدن کېلسین کیریب!

کابل،

۱۳۹۱-بیل جدى آیى نینگ ۱۲/۱۱

(۲۰۱۲-بیل ۳۱ ديسامبر/۲۰۱۳-بیل جنوری)-کېچه‌سى

توغیلگن کونیم

ییللر آلدین بوگون کبی بیر کونده،
حیات یاغدوسیگه آچیبمن کۆزیم.
کۆریبمن دنیانی، قویاشنی، آینی،
هر کیمنی تینگلبمن، ایتیبن سۆزیم.

دنیا گۆزل، انسان حیاتی گۆزل،
سبۆگی، تینچلیک بیلن کپچسه بو حیات.
دنیادن یۇقالسه شدت، ظلم، اوروش،
آچون اوچماق بۇلور، هر کون عید، برات.

تینچلیکده، سبۆگیده یشنگ، اۇرتاقلر،
بختلی، سعادتلی بۇلینگ دایما!
قۇلینگیزدن کبلسه اینجیتمگ زنهار،
چومالینی، قوشنی، بلیقنی حتا.

انقره،

۲۰۱۸-ییل ۲۰ جون

قربان بیره می قوتلاوی

کونده دهشت قربانی بیز اولوسگه،
نېچوک کېچر اېکن قربان بیره می؟
قربانلرنینگ قانی قوریمه گن-کو،
تاپیلمه گن یاره لرنینگ مرهمی.

هر کیشی بیره مدن کوته دی شادلیک،
بیراق، ینگرر اولردن ماتم اونی.
ظالم تېکینخورلرگه هر کون هییت،
بیره م کونی مظلوم اوچون - غم تونی.

اچ-یلنگغاچ یؤلرر اوستیده یاتگن،
فلاکت قوینیده شوړیخت باله لر.
زور و زر اربابی اېشیتمس اصلا،
کؤککه یېتیشسه هم آه و ناله لر.

سىز اوچون يۇق ھېچقىسى، بىرەم قىلىنگ،
 قىغوسىزىلر، سۇيىب كۇپ سىگىر، قۇيلر.
 آلاو توشگن بىر كوير، غم او بىردە،
 سىز اۆتكزىنگ شادىبانەلر، تۇيلر!

حاجى بابا، وطنىنگدەگى آچىلر،
 اۆلسە مىلى، سېن مگە سىرى يۇل آل،
 بىققن آقچەلرىنگ خدا اوچون دېب،
 اېلتىب عىاش شىخىلر چۇنتىگىگە سال!

وطنداش، دردىنگ كۇپ، المىنگ سانسىز،
 كورەش اوسنمىسدىن، ھەتتىنگ اولوغ.
 بىر كون كېلر سېنىنگ ھەم چىن بىرەمىنگ،
 اۇشندە ايتىرمن: "ھىيتىنگ قوتلوغ!"

انقرە/توركيە،

۲۰۱۷-يىل ۳۱ آگست

سېوگى معناسى

سېوگى بىر خبرسىز كېلگن تويغودىر،
قلىپىنگ نىنگ اويىگە دعوتسىز مېھمان.
بو اويگە بىر كېرىب بېرىلشدىمى او،
اوندىن قوتىلە ۈلمەيسن ھىچ قىچان.

عارفلرنىنگ توشونچەسىگە كۆرە،
سېوگى - سېوگن - سېويلگن اوچاوى بىر.
معناسى بىر اتى اوچتە بۇلسە ھىم،
شوندىكى كە «بادە» ھىم «شراب» ھىم «چاغىر»

بوندىكى اۋىلىش بارلىقىدە ھىر نىرسەنى،
عرفاندى «وحدت الوجود» دېيىلىر.
عشق نىنگ دېنگىزىگە غرق بۇلمەنى توريب،
سېوگى معناسىنى كېشى نې بىلىر؟

مولاناگە كۈرە عاشق، معشوق نینگ،
آرەسىدە ھېچ بىر مسافە يۇقدىر.
اصلیدە ھر نرسە معشوق، عاشق - ھېچ،
بو كى سېوگى نینگ قىمتى چۇقدىر.

خبرسىزلىر عشق نینگ قدسىتىدىن،
حيوانى حسلىرىن عشق سنەيدىلر.
سېوگى انسانگە خاص، ملكدە ھم يۇق،
چىن سېوگىدىن انسان بركت تاپر.

انقرە،

۲۵ سېتامبر ۲۰۱۵

هییت قوتلاوی

گرونا هجومی، خسته لیک اوجی،
قرنتینه، عزلتده کپلگن هییت.
قوتلوغ برچه اورتاق، وطنداش لرگه،
اما اویده قالیب، تینگله یلیک اؤگیت!

اوزاقدن هییتنی بیر-بیرگه قوتلب،
اېزگو آرزو-ایستکلر قیلینگ اظهار.
لېکن بو هییتنی مبارک آیتیب،
بیراونینگ اویيگه بارمنگیز زنهار!

نې اوچون کیم، بیله سیز، هر آدمده،
ییستیرمه لر قورگن کورونا ویروس.
توشه سیز توزاققه کؤرمسدن اونى،
کوزگه تشلنمه یدی اونده شکل و توس.

قوروق میوه لر هم کؤپ تهلهکه لی،
کېزيب اویلر هییت گشتک قیلسنگیز.

كۆپ قول تېككن مېيز، پسته، بادام نېنگ،
كېرەك تازەلېگىگە شك قىلسنكىز!

شونىنگدېك، بو ھىيت كونلر قۇل بېرىب،
قوچاقلە شىب بىر-بىر-لە كۇرىشماق يوق.
كۇزدە توتىب اجتماعى مسافت،
يىقىنلە شىب حال-احوال سۇرىشماق يوق!

اما، كۇنگىللردە قىنب محبت،
سېوگى، دۇستلىك تويعوسى تۇلىب تاشسىن!
بىراق، قاچىنگ جسمانى تۇقىنىشدىن،
قۇيمىنگ، بىراو سىزگە يىقىن يانداشسىن!

عزىزلر، بو رمضان ھىيتىنى،
شو يۇسىن ايتىنگىز بىر-بىرگە قوتلوق.
ھر زمان ھىيتدىر، بىرەمدىر سىزگە،
جانىنگىز ساغ بۇلسە-يو قارىنىنگىز تۇق!

انقرە/توركيە،

۲۰۲۰-يىل ۲۲ مى

(د) رباعی و تۆرتلیکلر

رباعیلر

کابل، بیمه غم که بؤلگینگ آباد اپندی،
 کابل اپلی هم یشر بولیب شاد اپندی.
 باردیر چو «نواندیش» کبی معمارینگ،
 ویران قیله آلمس سبنی بیداد اپندی.

شاعر، قلم آل قؤلگه، زمان شعرینی آیت!
 باق تېکره و تاشینگگه، جهان شعرینی آیت!
 سؤزله آنه یپر حقیده هر نې بیلسنگ،
 کیم دېدی سېنگه که آسمان شعرینی آیت؟

الهام پریسی، کپل، ینه شعر آیتھی،
 بیر یؤل ینه شعر عالمیگه قیتھی،
 محتاجمن اوشبو یۆلدە تشویقینگگه،
 کیم باله یورالمس دېمسه لر «تی-تی»!

شعریم اۇقیغن نینگ قراغی، کۆزی گۆزل،
 یالغیز کۆزی یۇق، باشدن ایاق اۇزی گۆزل.
 هر نکتە چیرایلی یازیلور خامەسیدن
 شیرین لیبیدن ساچسە گهر سۆزی گۆزل.

نې بخت مېنگە سۆزیم پسند ایله سنگیز،
 کۆنگیلنی وفا دامیگە بند ایله سنگیز.
 گل-گل آچیلر میدی خزان اورگن باغ،
 باقیب کۆز اوچی-له نوشخند ایله سنگیز.

جانلرگە یاقیملیدیر سېنینگ آوازینگ،
 طوبا اویالور کۆرسە قد طنائینگ،
 فرزانە لیگینگ تن آلینور صنعتدە،
 صنعتتی سېور کیشی، کۆترگە ی نازینگ!

فرزانە گۆزلسن، قد طنائینگ بار،
 بلبل سېسیدن چیرایلی آوازینگ بار.
 بوندە ی که جمال و نغمە دە تېنگ سیزسن،
 سېنگە یرە شور، هر نېچە کیم نازینگ بار

شیرین تیلی سېوگی سۆزیدن گویادیر،
 آوازی اوچون اولوس ارا غوغا دیر.
 مجلسده ترنم ایله سه عشوه لیبیب،
 حُسنیگه باقیب، سېسیگه ابل شیدا دیر.

کوی صنعتیده یالغیز اۋزینگ فرزانه،
 هم حُسن و گۈزلیکده، سېن-اۋق دُرَدانه.
 یاروتسه یوزینگ پرتوی هر محفلنی،
 کیم بار که بو یاغدوگه اېمس پروانه؟

اۋزېک اېسنگیز، دوستلر، اۋزېکچه یازینگ،
 بو تیل سۆزی اقسین جۋشیب، اریغنی قازینگ.
 اۋزېک تیلی سیزنی تۋغری یۈلگه باشلر،
 بو تیلنی اگر سېومه سنگیز، یۈلدن آزینگ!

۱۳ اپریل ۲۰۱۳

رباعیلر

(رحمتلی استاد متین تعزیتیده)

افسوس ، سفر قیلدی اولوغ شاعریمیز ،
سۆز صنعتیده بیلرمن و ماهریمیز .
استاد متین آچوندن ایتدی رحلت ،
روحینی دعا-له شاد ایته یلیک بریمیز!

سۆز گلشنیدن اوچدی خوش الحان بلبل ،
کۆز ییلى اېسیب سۆلدى بو بوستان ارا گل .
شعر و ادب استادى متین ، وای دریغ ،
سییقردی اجل ایاغیدن اچیق مل .

استاد متین حیات اویدن کۆچدی ،
قوتلوق تنین ، افسوس که توپراق قوچدی .
قیغو یبلیدن سۆلدى کۆنگیللر باغی ،
هم سۆز یوزیدن طراوت و رنگ اوچدی .

سۇز ملكى نىنگ، آه، شەربارى كېتىدى،
قىش كېلدى، ادب باغى بەھارى كېتىدى.
استاد مەتەن حىياتەن كۇز يومدى،
كۆككە المىدەن آه و زارى كېتىدى.

استاد مەتەن بويوك سخنور اپردى،
سۇز دېنگىزىدەن اۋكوش گەرلر تېردى.
بىزگە بو بەھابىچىلمس اينجولرىنى،
اسرەنگ كۇزىنگىزدېك دېب، امانت بېردى!

سۇز كىرپىچىدەن قوردى مەتەن يوكسك كۇشك،
كىم رىنگى بەھار رشكى، گللر هىدى مشك.
تېگرەسىدەگى باغچە نىنگ گللىرىنى،
قىش چىقەسى، كوز يېلى قىلە آلمس خشك!

انقرە/ تور كىيە،

۱۳۹۸-يىل جدى آيى/۲۰۲۰-يىل ۳-۱۲ جنورى

گرونا وىروس

ھرنېچە ھجوم اېتسە كورونا وىروس،
اۋزىنگنى يۇقاتمە سېن، بېتر بو كابوس.
افلاسلىك-لە قىد اېتر جانىنگە او،
پاكىزەلىك ايلە سېن اونىنگ يۇلىنى تۇس!
۲۰۲۰-يىل ۲۲ مارچ

بھار و نورۇز

يىل يىنگىلەنىپ كېلدى بھار و نوروز،
بو فصل سېوېنچ اوانىدىر، يۇق بونگە سۇز!
كۈنگلىنگ اويىدە عىش و طرب بزمىنى توز،
ھر نېچە كە غم كۈلكەسى باشىنگدە ھنوز.
۲۰۲۰-يىل ۱۹ مارچ

كۆكلم یېلی

كۆكلم یېلی اېسدى، بوستان كییدی یشیل،
هر یانده چېچكلر اچیلر آق و قیزیل.
قیش چله‌سیدن چیقیب چمن سیرینی قیل،
بۇلسین سېنگه قوتلوغ، اولكه‌داشیم، ینگى ییل!

۲۰۲۰-ییل ۲۰ مارچ

تۇر تلىكلر

وطنداشېم، يىنە كېلدى يىنگى يىل،
 چىمىندە كۆلسە گللىر، آچىلور دل.
 حياتىنگىدن بەھار آغدردى بېر بېت،
 ھدر اۋتكىزمە عمرىنگ، قدرىنى بىل!

يىنە كېلدى بەھار و بۇلدى نوروز،
 بو يىنگى يىل حياتىنگ او يىنى توز.
 كولىب باقسىن دېسنگ دايم سېنگە بخت،
 ھمىشە بۇل سوچوك سۇزلى، كولر يوز!

بو نوروز اېسكىدن قالگن اودوم دىر،
 بىراونىكى اېمس، اۇرتاق، عموم دىر.
 جدل قىل ايشگە و آرتتير در آمد،
 يىشر خوش كىمدە كە يىخشى توشوم دىر!

وطنداش، تون اۋتر، كوندوز قوتلوق،
 ھر ايشگە باشلە، بول پىروز، قوتلوق!
 سېنگە دېرمن عزيزىم، چىن كۇنگىلدىن:
 بەھار و يىنگى يىل، نوروز قوتلوق!

قرانغی کبچه اؤتسین، روز بؤلسین،
آچونده یخشیلیک فیروز بؤلسین!
سعادت‌نینگ قوچاغیده یشه شاد،
بونینگدېک هر کونینگ نوروز بؤلسین!

هییت کېلدى، اولوسگه بؤلدى بیرم،
تاپیشدی بیر-بیری-له یار و همدم.
قیلور هر کیمسه قربانلیک، باری کېل،
بؤله ی قربانینگ، ای دلدار، مېن هم!

تویوق

نېچه کیم هجرینگ اؤتیده یانه من،
اؤیلمه، عشقینگ یولیدن یانه من.
صورتینگ دايم کوزيم آلدیده دیر،
هر تامانگه باقمه یین، هر یانه من.

اندخوی ده من

تون و کون آواره کبنت و کؤیده من،
بیر زمان جیم، اکثر های و هویده من.
اما قیش نینگ بو قویاشلی کونیده،
کؤنگلیم توله سېوینچ، اندخویده من!

اندخوی، ۱۳۹۴-ییل ۱۰ دلو
(۲۰۱۶-ییل ۳۰ جنوری)

آته‌لر کونی

آته‌لر یشه‌سین دایم برحیات،
آته‌دېک دنیاده باری اولوغ ذات،
آته بیلن اوتگن کون بیرم-برات،
آته‌لر، کونینگیز مبارک بؤلوسین!
انقره،
۲۰۱۶-ییل ۱۹ جون

استقلال؟

قره‌ملیک، ابرکسیزلیک- آتی «استقلال»
بونگه آغیزلر کولگیدن توله‌دی.
اسارت زنجیری دایم بؤینینگده،
بو قنده‌یین «مستقللیک» بوله‌دی؟!
۱۳۹۵-ییل ۲۸ اسد

برباد ایتیلگن حیات

حیاتیمگه کیریپ برباد ایتیب کبتدی حیاتیمنی،
کۆنگیلدن آلدی بیر باقیش بیلن صبر و ثباتیمنی.

برات و بیرم آیین قرشیلر هر کیم سبوینج ایله،
اؤگیرگن حسرت و قیغوگه او عید و براتیمنی.

هـ) شعری ترجمہ لہ

۱

گر قۇلیمدن كېلسە اېدى...

(سوریه‌لیک شاعر نزار قبانی (۱۹۲۳-۱۹۹۸)

شعری نینگ ترجمه‌سی)

بېكەم مېنینگ!

گر قۇلیمدن كېلسە اېدى

سېنگە بېر ییل توزر اېدیم

سېن او ییل نینگ كونلرینی

ایسته گنینگدېك یان-یانگه قۇیر اېدینگ

هفته لریگه سویه نیب،

یخشی قویاشلنر اېدینگ!

كۇنگلینگ قندهی كه ایسته‌سه،

أیلری نینگ قیرغاغیده یورر اېدینگ.

بېكەم مېنىڭ!
گر قۇلىمدن كېلسە اپدى،
زمان نىڭ بىر گوشە سىدە،
سېنىگە بىر باشكېنت قورردىم،
قۇم ساعەت، قوياش ساعەتى
اوندە اصلا ايشلەمسدى
الا كە كىچىك قۇللىرىڭ،
مېنىڭ قۇللىرىمدە تىنچلىگن زامانى.

۲

عاشق اپکنیمده...

(نزار قبانی شعرى نینگ ترجمەسى)

عاشق اپکنیمده،

دنیا سلطانی بؤلگنیمنى،

یپر یوزى و اوندە گى همه نرسە لرگە اپگە اپکنلیگیمنى سبزه من،

اؤزیمنى، آنگە مینیب، قویاش تامان سورە یا تگنیمنى حس ابته من.

عاشق اپکنیمده،

کۆزلردن یشیرین

آقر نورگە ایلنە من،

و شعرلریم نینگ دفترى،

کۆکنار اپکینزارى و ایپک گلى بۆله دى.

عاشق اپکنیمده،

برماقلىمدن سوو پار تله یدى،

تیلیمگە اؤت کۆکه ره دى.

عاشق اپکنیمده،

بیر دم هر زمان قیدیدن چیقہ من.

بیر قیزگه عاشق اپکنیمده،

درختلر ایاق یلنگ مبن تامان یوگیره‌دی.

۳

سۆزلوچی کۆزلر

(تورک شاعری جمال ثریا

شعری نینگ اوزبیکچه سی)

گۆزه لیم، کۆزلرینگ بلکه گپیئر،

بیراق مبن «کۆزچه» نی توشونمه یمن - کو؛

«جیم-جیتچه» نی بیله من،

«نازکچه» نی بیله من،

«عیبسیزچه» نی بیله من...

۴

يالغان سېوگيليم

شاعر: جانسو دوريم

(تور كچه دن اوزبېك تېليگه اۇگيريلدى)

سېنىگه بغيشلنگن شعرلر بار اېدى،

بار اېدى «سېوھمن» دېگن سۆزلرينگ.

اما انگله ديم كه برچه سى يالغان،

تېسۇمىنگ، باقىشلىرىنگ هم يالغان،

اېندى سېنى خودى شوندهى اېسله يمن!

بار اېدى تۇكىلگن كۆز ياشلر سېنىگه،

بىراق سېنىنگ كۆزلرينگ آرقه سىده،

بور بىلب تۇختە گن كىنه بار اېكن.

سۇنگره انگله ديم كه هر سۆزىنگ يالغان،

سېن اېكنسن بىر وفاسىز سېوگىلى،

اېندى سېنى عىناً شوندهى اېسله يمن

كۈنگىلەر بار ابدى آسايىش تاپغن،
 ايچىمگە زهر آقیزگن كۈپ باقىشلر،
 اما انگلەدويم كه همەسى يالغان،
 روچىنى ساتگنمىش رىكار انسان،
 اپندى سېنى خودى شوندهى اېسلەيمن.

الوداع، وفاسيز سېوگىلى ياريم،
 منە، كېتالەمن، باقمەى آرتىمگە،
 چونكه آرتىق مېنىنگ كۈزىمدە سېنىنگ،
 بىر چقەلىك هم قىمتىنگ قالمەدى.
 سېنگە، بوندن كېيىن باشقە هيچ قچان،
 اۋىلە گنىنگدېك غرور سيز، شرفسيز،
 باشىنى اېگووچى كىمسە اېمسمن!

۵

مېنىكى بۇلسە یدینگ...

(تورک شاعرى محمت رۇوف، اپلول

«سیاه اینجیلر» شعرى نینگ اۇزبېكچه ترجمەسى)

مېنىكى بۇلسە یدینگ، بۇلسە یدینگ مېنىم،

ممکن بۇلسە اېدى بو ایسته گیم، أه...

مېن سېنى بو انسانلرنینگ كۆزیدن،

كۆپ ألیس یېرلرگه ألیب كېتردیم.

اوندهی یېرگه ألیب كېتردیم سېنى،

كیم یالغیز طبیعت ییلن قالردیک؛

دېنگیز، سما، صحرا ییلن قالردیک.

قالردیک مېن و سېن فقط ایگیمیز!

فقط ایگیمیز برچهنى اونوتیب،

همده اونوتیلیب، هر قیددن آزاد،

ایگی موجود کبی یېرگه یشردیک،

ایلك انسانلردېك یشردیک ایگیمیز.

مېنىكى بۇلسە یدینگ، فلاكتلرینگ،
مرا تلرینگ و أفتلرینگگه،
تحمل قیلگنی قوت تا پردیم،
بو حیات نینگ سببینی انگلردیم؛
مېنىكى بۇلماغینگ، بۇلسە یدی ممکن،
مېن هم بو حیاتنی سبوگن بۇلردیم.

۶

مېن سىزنى سېوردىم...

(۱۹- عصر روس بويوك شاعرى الكساندر سيرگيوېچ

پوشكين بىر شەرى نىنگ اوز بىكچە ترجمەسى

مېن سىزنى سېوردىم، سېوگى ھالى ھم،

بوتونلەى قلىبىمدە سۇنگن يۇق اصلا.

لېكن قۇيىنگ، سىزگە سالمەسىن تشوئش،

كۇنگلىنگىزگە قىغو كۇرمە يىمن روا.

مېن سىزنى سېوردىم، نومىد، بېصدا،

گاھى قۇرقىب، گە رشك اۋتىدە يانىب.

سېوردىم صمىمى، سېوردىم نازك،

اۋزگە لرگە ھم شو كى سېويكىلى،

بۇلىشنى سىزگە حق ايلەسىن نصىب!

Minnettarlık

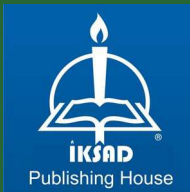
İşbu Şiir Toplamının basılmasındaki yardımlarından dolayı IKSAD Başkanı Sayın Mustafa Latif Ernek'e sonsuz teşekkürlerimi sunarım.

Alim Labib



رباعی

پیروز کسی که سخت‌کوشی داند
با مردم خبره گرمجوشی داند،
از روی فروتنی خموشی داند،
نه آن که فقط فضل‌فروشی داند.
نَبیب



ISBN: 978-625-7687-88-1